

رشد آموزش

۱۳۱

مَحَبَّتِ اِسْلَامِ

فصلنامه آموزشی، تحلیلی و اطلاع‌رسانی | برای معلمان، دانشجو - معلمان
و کارشناسان وزارت آموزش و پرورش | دوره سی و پنجم | شماره ۳
بهار ۱۴۰۲ | ۴۸ صفحه | پیامک:
۳۰۰۰۸۹۹۵



۲۱ ماه رمضان، شهادت امیرمؤمنان
علی (علیه السلام) بر عدالت‌جویان تسلیت باد.

در کعبه شد پدید و به محراب شد شهید
نازم به حسن مطلع و حسن ختام او

■ روش مناظره یا بحث گروهی در متون اسلامی

■ طرح کلی اندیشه اسلامی در قرآن

■ پدیده مهاجرت به غرب

■ آیات الهی و نقش آن‌ها در هدایت و اتمام حجت



از نهر تا بحر است

مقام معظم رهبری (مدظله العالی) ۱۳۹۶/۱۰/۲۶

راهبرد از «نهر» اردن تا «بحر» مدیترانه، شعار صهیونیستی از نیل تا فرات را غرق کرد.

مجله رشد اسلامی ۱۳۱

فصلنامه آموزشی، تحلیلی و اطلاع رسانی برای معلمان،
دانشجو-معلمان و کارشناسان وزارت آموزش و پرورش
دوره سی و پنجم / شماره ۳ / بهار ۱۴۰۲



وزارت آموزش و پرورش
سازمان پژوهش و برنامه ریزی آموزشی
دفتر انتشارات و فناوری آموزشی

مدیر مسئول:

محمد صالح مذنبی

سر دبیر: محمد مهدی اعتصامی

هیئت تحریریه:

محمد مهدی اعتصامی،

یونس باقری، یاسین شکرانی،

مهدی مروجی، رضا ملایی،

حسین علی محمدی، فخری ملکی

مدیر داخلی: یونس باقری

طراح گرافیک: سعید سلیمی

ویراستار: جعفر ربانی

www.roshdmag.ir

نشانی مجله: تهران، ایران شهر شمالی، پلاک ۲۷۰

تلفن دفتر مجله: ۰۲۱-۸۸۸۶۷۳۱۳

نمابر مجله: ۰۲۱-۸۸۴۹۰۳۱۶

صندوق پستی: ۱۵۸۷۵-۶۵۸۵

صندوق پستی امور مشترکین: ۱۵۸۷۵/۳۳۳۱

تلفن امور مشترکین: ۰۲۱-۸۸۸۶۷۳۰۸

پیامک: ۳۰۰۰۸۹۹۵



با پوشش این رمزینه ما
را از نظرات ارزشمند
خود بهره‌مند سازید.

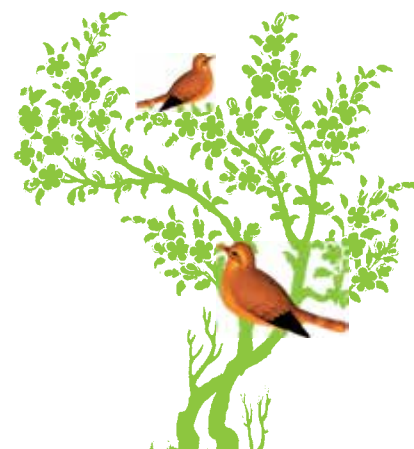


اشتراک مجلات رشد

قابل توجه نویسندگان و پژوهشگران:

مجله رشد آموزش معارف اسلامی، نوشته‌ها و گزارش تحقیقات پژوهشگران و متخصصان تعلیم و تربیت به‌ویژه معلمان دوره‌های مختلف را در صورتی که در نشریات عمومی درج نشده و مرتبط با موضوع مجله باشد، می‌پذیرد. لازم است در مطالب ارسالی، موارد زیر رعایت شود:

چکیده‌ای از کل محتوا، حداکثر در ۲۵۰ کلمه، همراه مطلب ارسال شود. پی‌نوشت‌ها و منابع کامل باشد و شامل نام اثر، نام نویسنده، نام مترجم، محل نشر، ناشر، سال انتشار و شماره صفحه مورد استفاده باشد. در متن‌های ارسالی تا حد امکان از معادل‌های فارسی واژه‌ها و اصطلاحات استفاده شود. اصل مقاله‌های ترجمه شده به پیوست آن ارسال شود. نثر مقاله روان و از نظر دستور زبان فارسی درست باشد و در انتخاب واژه‌های علمی و فنی دقت شود. شکل قرار گرفتن جدول‌ها، نمودارها و تصاویر، در حاشیه مطلب مشخص شود. مطالب یک خط در میان روی کاغذ نوشته و در صورت امکان حروف‌نگاری شود. مطالب مندرج در مجله، الزاماً مبنی نظر دفتر انتشارات و فناوری آموزشی نیست و مسئولیت پاسخ‌گویی به پرسش‌های خوانندگان با خود نویسنده یا مترجم است. مقاله‌های دریافتی در صورت پذیرش یا رد، بازگشت داده نمی‌شود. مجله در پذیرش، رد، ویرایش یا تلخیص مقاله‌های رسیده مجاز است.



نگاهی به ناآرامی

اشاره

در شهریورماه سال ۱۴۰۱ حادثه‌ای در تهران رخ داد که منجر به ناآرامی‌هایی در کشور شد که اکثر کارشناسان حوزه فرهنگ و تربیت را به تأمل واداشت. این تأمل بدان جهت بود که کارشناسان این حوزه، انتظار ناآرامی‌هایی با این کیفیت با محوریت پوشش را نداشتند. از آنجا که این ناآرامی‌ها به صورت تقابل با پوشش اسلامی درآمد و منجر به تغییر رفتار برخی دانش‌آموزان و دانشجویان شد، نگاهی کوتاه به این رخداد می‌کنیم. این نکته را در اینجا متذکر شویم که این قبیل حوادث به میزان زیادی حاصل عملکرد جمعی مدیران و مسئولان و بخش‌های مختلف جامعه است که جریان‌های مخالف از آن بهره می‌برند و این حادثه‌ها را تا آنجا که بتوانند به آن سمتی که منافع آنان را تأمین کند، می‌کشانند. درباره حوادث پس از مرگ خانم امینی، در سه سطح و سه لایه می‌توان سخن گفت:

اول: لایه و سطح حقوقی

در این لایه از بحث، مسائلی از این قبیل که آیا پلیس حق بازداشت او را داشته یا نه، نحوه بازداشت درست بوده یا نه، ضرب و جرحی از ناحیه پلیس بر وی وارد شده یا نه، اصلاً آیا قانون مربوط به حجاب قانون درستی است یا نه و آیا می‌توان بی‌حجابی را جرم تلقی کرد یا نه؟ مطرح می‌شود. علاوه بر این، آنچه در لایه حقوقی بحث اهمیت دارد، انگیزه حاکمیت در وضع قانون پوشش اسلامی است. در مورد این قانون به حق می‌توان گفت که واضعان قانون قصد و هدفشان حمایت از آزادی‌های مشروع، حمایت از زنان در اجتماع و ایجاد زمینه‌هایی امن برای نقش‌آفرینی زنان در جامعه است و نه بالعکس آن. زیرا قوانینی از این دست که اجرای آن سخت و هزینه‌بر و دردسرزا و ناراضی‌تراش است، پیش از اینکه بر قدرت حاکمیت بیفزاید و یا منفعتی را برای حاکمیت تأمین کند، می‌تواند قدرت حاکمیت را تضعیف کند و بار زیادی از وظایف را بر دوش حکومت می‌گذارد که هر نظامی و هر حاکمیتی توان بر داشتن آن را ندارد. اما از آنجا که قانون‌گذار، در جمهوری اسلامی، قانون پوشش را یک حکم و دستور الهی می‌داند، مشکلات اجرا را تحمل کرده و برای پوشش، قانون وضع کرده است.

دوم: لایه سیاسی

در این لایه، هر حادثه حقوقی، حتی یک حادثه حقوقی ساده و معمولی، وقتی در صحنه سیاسی و رقابت میان رقبا وارد می‌شود و یا در معرض دید مخالفان و دشمنان قرار می‌گیرد، این امکان را به رقبیان و دشمنان و مخالفان می‌دهد که به‌عنوان ابزاری مهم علیه طرف دیگر از آن استفاده کنند و یا حتی برای نابودی و از میدان به در کردن رقیب از آن بهره ببرند.

در مورد این قانون
به حق می‌توان گفت
که واضعان قانون
قصد و هدفشان
حمایت از آزادی‌های
مشروع، حمایت از
زنان در اجتماع و
ایجاد زمینه‌هایی امن
برای نقش‌آفرینی زنان
در جامعه است و نه
بالعکس آن

اجتماعی در پاییز ۱۴۰۱

در این حادثه، انگیزه اولیه حاکمیت برای وضع قانون پوشش اسلامی، توسط رسانه‌های مخالف و دشمن به کلی نادیده گرفته شد و انگیزه‌ای دیگر که غیرانسانی و ظالمانه است به جای آن قرار گرفت

حادثه درگذشت خانم امینی از جمله این حوادث بود که وقتی توسط مخالفان و دشمنان مصادره شد، از محدوده یک امر حقوقی فراتر رفت، به گونه‌ای که نه تنها قانون پوشش اسلامی را زیر سؤال برد، بلکه آن را تبدیل به قانونی برای سلب آزادی‌های اجتماعی و محصور کردن زنان در خانه و هتک حرمت به زن جلوه داد؛ درست صد و هشتاد درجه مغایر با اهداف خود قانون.

به عبارت دیگر، در این حادثه، انگیزه حاکمیت برای وضع قانون پوشش اسلامی، توسط رسانه‌های مخالف و دشمن به کلی نادیده گرفته شد و انگیزه‌ای دیگر که غیرانسانی و ظالمانه است، به جای آن قرار گرفت تا بتوان قشری از جامعه را علیه آن قانون برانگیخت و مخالفت کردن با قانون حجاب را به رفتاری در جهت کسب آزادی‌های مدنی و رسیدن به حقوق اجتماعی تبدیل کرد. در این فرایند است که برخی از افراد جامعه که صرفاً به دنبال آزادی‌های سیاسی و اجتماعی بوده‌اند و تا قبل از آن کاری به قانون حجاب نداشتند، آن را مانعی برای آزادی یافتند و رفتاری از بی‌حجابی را بروز دادند که تا قبل از آن، برای خودشان هم قابل تصور نبود. البته بسیاری از خانم‌های بی‌حجاب، قبل از این حادثه هم از روی سهل‌انگاری، اقدام به بی‌حجابی می‌کردند و کاری هم با این ناآرامی‌ها نداشتند.

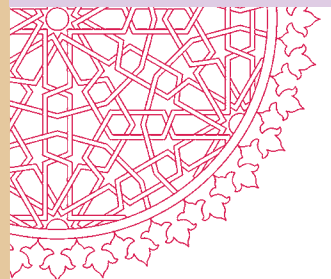
سوم: لایه جامعه‌شناختی و فرهنگی

فراتر از مباحث حقوقی و سیاسی، جامعه ایران در چهل سال اخیر پذیرای تحولات فرهنگی و اجتماعی بوده و عوامل مختلفی دست‌اندرکار شکل‌گیری این تحولات بوده است. حرکت‌های سیاسی در این چند دهه و از جمله ناآرامی‌های اخیر، در بستر این تحولات رخ داده و تا حدود زیادی محصول این تحولات می‌باشند. شناخت این تحولات، ما را به شناخت عمیق‌تر حرکت‌ها و رخداد‌های اجتماعی، و از جمله ناآرامی‌های اخیر می‌رساند و تبیین دقیق‌تری در اختیار ما قرار می‌دهد.

یکی از وجوه این تحولات، شکل‌گیری یک رقابت جدی میان فرهنگ دینی مردم ایران و فرهنگ غربی است. این رقابت نیز از آنجا ناشی می‌شود که فرهنگ دینی مردم ایران نقش محوری در انقلابی داشته که استقلال از غرب را یکی از شعارهای اصلی خود قرار داده و بر آن پافشارده است. این در حالی بوده که فرهنگ غربی، اکثر فرهنگ‌های دیگر را در تمام نقاط جهان به حاشیه رانده و به عنوان فرهنگ بلامنازع جهانی قد علم کرده است. یکی از صحنه‌های اصلی رقابت و تنازع میان این دو فرهنگ پوشش زنان است و از آنجا که موضوع بازداشت خانم امینی موضوع پوشش بود، این حادثه را به یک مسئله فرهنگی نیز تبدیل کرد.

مسئله پوشش اسلامی و حجاب از ابتدای حکومت پهلوی اول و قبل از آن، از ابتدای ارتباط ایران و کشورهای اسلامی با غرب، جزو منازعات و اختلافات محوری فرهنگ دینی اسلام با فرهنگ غرب بوده و همین منازعه فرهنگی و اجتماعی زمینه‌ساز تنش‌های سیاسی و حقوقی در صد سال اخیر شده است.

تفاوت‌ها و تکثرهای فرهنگی در پوشش که معمولاً در اقشار جوان‌تر نمود بیشتری دارد، وقتی با تفاوت‌ها و تکثرهای فرهنگی دیگر ضمیمه می‌شود، ظرفیت آن را دارد که در یک واقعه حقوقی مانند مرگ خانم امینی و همراه شدن با فشارهای سیاسی، زمینه ناآرامی‌های اجتماعی را فراهم سازد



ممکن است برخی تعجب کنند و بپرسند که چرا یک حکم فرعی دینی در اسلام منجر به درگیری‌های دامنه‌دار سیاسی و اجتماعی و حقوقی شده است؟

اما حقیقتاً نه حکم حجاب از جنس سایر حکم‌های فرعی دینی است و نه نداشتن حجاب و نفی آن یک امر حاشیه‌ای در سبک زندگی غربی می‌باشد. اتفاقاً خود همین منازعه طولانی این پیام را برای ما دارد که منازعه اسلام و غرب درباره حجاب و بی‌حجابی یک منازعه بنیادی و ریشه‌دار است، نه یک منازعه سطحی و ظاهری و گذرا.

اکنون و در این نوشتار مجال آن نیست که ابعاد این منازعه بنیادین تبیین شود، اما همین قدر متذکر می‌شویم که یکی از چهار یا پنج محور بنیادین تفکر مدرن و تمدن غربی، سبکی از رابطه زن و مرد و نقش زن در محیط اجتماعی است که به‌صورت بنیادین با سبکی که دین عرضه می‌کند، در تضام و تعارض جدی است. در این تعارض، پوشش و حجاب زن از این طرف، و بی‌حجابی و مآلاً برهنگی از آن طرف دیگر، در مقابل هم صف‌آرایی کرده‌اند. در این صف‌آرایی، رهبران جوامع غربی مدعی‌اند که تفکرات دینی و دین، آزادی‌های زن را که نیمی از جمعیت جامعه را تشکیل می‌دهند، محدود می‌کند و با نام حجاب زنان را از حضور فعال در جامعه باز می‌دارد و اجازه نمی‌دهد که خودش نوع پوشش خودش را و سبک زندگی خودش را انتخاب نماید. دین و رهبران دینی نیز استدلال می‌آورند که قشری از مردان در جوامع غربی با نگاه ابزاری به زن و به نام آزادی او از قید سنت‌ها، بهره‌برداری استعمارگرانه از زن را به حدی رسانده‌اند که در طول تاریخ سابقه نداشته است و اگر در گذشته پادشاهان و حاکمان و قدرتمندان قوم، زنان متعدد داشته‌اند، امروزه امکان بهره‌مندی تمام مردان از زنان متعدد وجود دارد و خرید و فروش برده‌داری جاهلیت به یک هنجار اجتماعی و رفتار عادی، مانند خرید و فروش معمولی‌ترین کالاها در آمده و به یکی از پرفروش‌ترین تجارت‌ها برای مردان تبدیل شده است.

دینداران می‌گویند تفاوت موقعیت زن با مرد در مسائل جنسی تفاوتی آشکار است که بی‌توجهی به آن، زن را به‌صورت کالایی برای مرد در می‌آورد؛ و می‌پرسند: اگر زن با مرد تفاوتی ندارد، چند شهر پرچادبه در دنیا وجود دارد که مردان، خود را به زنان بفروشند و جاذبه گردشگری برای زنان داشته باشد؟ کدام مرد را دیده‌ایم که در گوشه خیابانی بایستد تا زنان هوسران به او پول بدهند و او را با خود ببرند؟ چرا شهرهای پرچادبه دنیا باید شهرهایی باشد که زنان بیشتری در آن تن‌فروشی می‌کنند؟ چرا هتل‌های گران‌قیمت‌تر باید هتل‌هایی باشند که زنان زیباتری را به مردان تقدیم می‌کنند؟ چرا انتخاب زنان زیبای سال انتخاب زنانی باشد که تقدیم به رجال سیاسی و ثروتمندان بزرگ دنیا می‌شوند؟

با گذشت زمان و فاصله گرفتن از روزها و سال‌های اول انقلاب اسلامی، برخی از عوامل داخلی و نیز ورود فرهنگ غربی از طریق رسانه‌های جدید سبب شد که به‌تدریج طیف‌هایی از جامعه در امر پوشش متمایل به فرهنگ غربی شوند. البته این تمایل در سال‌های قبل از انقلاب اسلامی، از همان ابتدای حکومت پهلوی اول پیدا شده بود و در سال‌های نزدیک به انقلاب اسلامی و در دهه پنجاه به اوج رسیده بود. با شکل‌گیری نهضت اسلامی و انقلاب علیه حکومت پهلوی، این تمایل متوقف شد و فضایی اسلامی بر جامعه حاکم گردید. اما با گذشت زمان، مجدداً گرایش به فرهنگ غرب، به‌خصوص در پوشش، شکل گرفت و فضای تقریباً یک‌دستِ اوایل انقلاب، جای خود را به تکثر در پوشش داد.

امروزه بخشی از جامعه به پوشش غربی علاقه نشان می‌دهند و تحت‌تأثیر فرهنگ غرب قرار دارند. بخشی از این علاقه‌مندان، اساساً فرهنگ غربی را بر فرهنگ دینی و ملی خود ترجیح داده و آن فرهنگ را متمدن‌تر از فرهنگ سنتی خود می‌دانند. اما بخشی دیگر از علاقه‌مندان به پوشش غربی، تحت‌تأثیر عواملی دیگر مانند دنباله‌روی از مد روز، انفعال در برابر هجوم رسانه‌ها، عقب‌نماندن از جمع هم‌سالان و ضعف در بینش و معرفت دینی، به‌طور ناخودآگاه و آهسته‌آهسته جذب آن پوشش شده‌اند. این گروه، در عین حال می‌کوشند که حداقلی از دینداری را داشته باشند و هویت دینی خود را حفظ کنند و نگه دارند.

تفاوت‌ها و تکثرهای فرهنگی در پوشش که معمولاً در اقشار جوان‌تر نمود بیشتری دارد، وقتی با تفاوت‌ها و تکثرهای فرهنگی دیگر ضمیمه می‌شود، ظرفیت آن را دارد که در یک واقعه حقوقی مانند مرگ خانم امینی و همراه شدن با فشارهای سیاسی، زمینه‌ساز ناآرامی‌های اجتماعی را فراهم سازد.

یکی دیگر از عوامل فرهنگی که در این حادثه زمینه‌ساز ناآرامی اجتماعی شد، تغییری است که در یکی دو دهه اخیر در الگوهای مشهور و مرجع صورت گرفته است. بنابر تأملات جامعه‌شناختی، هر جامعه‌ای، متناسب با فرهنگ خود، دارای افراد و گروه‌های مورد اعتماد است که عامه مردم در هنگام موضع‌گیری‌های جمعی و تصمیم‌های اجتماعی به آن‌ها مراجعه می‌کنند و در دنباله‌روی از آن‌ها، مثلاً در انتخابات شرکت می‌کنند، به نامزد خاصی رأی می‌دهند، راهپیمایی می‌کنند و مراسم مذهبی و سنتی خاصی را برگزار می‌کنند.

در گذشته، در جامعه دینی ما افراد و گروه‌های مورد اعتماد، معمولاً از میان علما و روحانیون برجسته، سخنوران مشهور، اساتید دانشگاه و حوزه، پیش‌کسوتان و معتمدان باتجربه و سیاستمداران پخته و آبدیده و نیز نویسندگان مشهور اجتماعی برمی‌خاستند و شهره می‌شدند. چهره‌های نام‌آور و مشهور در صد سال پیش، معمولاً از میان چنین اقشاری بودند. در چند دهه اخیر که ورزش و سینما به‌عنوان دو صنعت وارد عرصه زندگی مردم شد، چهره‌های محبوب و مشهور مردم و به‌خصوص جوانان نیز تا حدودی جابه‌جا گردید و قهرمانان ورزشی و بازیگران سینمایی نیز محبوبیت و شهرت فراوان یافتند. عکس قهرمانان ورزشی و بازیگران سینما بر روی جلد مجلات و گزارش روزانه و هفتگی از سبک زندگی آن‌ها موجب شد که ذهن و مغز جوانان با تصویر این قهرمانان عجین شود و این قهرمانان همواره در خیال آنان حاضر باشند.

از آنجا که هم ورزش حرفه‌ای و هم سینما در جامعه غربی، که مبدأ پیدایش آن‌هاست، واقعاً صناعی هستند که در نظام سرمایه‌داری جایگاه مشخص خود را دارند، چهره‌ها و ستارگان این دو صنعت، بعد از محبوبیت و چهره شدن هم در خدمت همین صنعت قرار می‌گیرند و از چهره آن‌ها و شهرتشان برای تبلیغ کالاهای شرکت‌های بزرگ استفاده می‌شود. لذا نظام سرمایه‌داری به‌گونه‌ای این چهره‌ها را راه می‌برد و کنترل می‌کند که این چهره‌ها کمتر رفتاری بر ضد این نظام از خود بروز می‌دهند و اصولاً کمتر می‌توانند از چهره بودن و محبوبیتشان در آشفته‌بازارهای سیاسی استفاده کنند. آن‌ها می‌دانند که نظامی سرمایه‌داری که پول برای آن‌ها هزینه کرده تا سودآور باشند، از طرق مختلف آن‌ها را کنترل می‌کند تا پا از گلیم خود فراتر نهد و به ضرر نظام سرمایه‌داری عمل نکنند. آری، نظام سرمایه‌داری از طریق همین چهره‌ها سبک زندگی مردم را مدیریت می‌کند و کفش و کلاه و خودرو و لباس و غذا و آرایش و تفریح و حتی اعتقادات آن‌ها را جهت می‌دهد.

اما دسته‌ای از این چهره‌های ورزشی و سینمایی در کشورهایی نظیر کشور ما این قابلیت و توانایی را در خود می‌بینند که بدون تخصص و تحقیق و تجربه جدی در امور اعتقادی و سیاسی، از آن جهت که صرفاً محبوب و ستاره‌اند، احساس وظیفه کنند و در مقام مرجع سیاسی و اعتقادی جوانان و نوجوانان قرار بگیرند و رهنمودهای سیاسی و اعتقادی به مخاطبان خود بدهند.

حال اگر تنش اجتماعی در جامعه‌ای نظیر جامعه ما رخ دهد و این چهره‌ها که در فرهنگ امروز، در موقعیت مدیریت افکار گروه‌هایی از جوانان قرار گرفته‌اند، بخواهند از شهرت و محبوبیت خود بهره ببرند و مدیریت معترضان را به دست بگیرند، امکان وقوع هر فاجعه‌ای را هم پدید می‌آورند. زیرا نه این ستاره‌ها را می‌توان از شهرت‌طلبی و محبوبیت بیشتر منصرف کرد و نه جوانان پرشور و گاه خشمگین را از پیروی از آنان باز داشت و نه سیاستمداران کشورهای دشمن فرصت به دست آمده را از دست خواهند داد. دشمنان می‌کوشند اسب چموش این چهره‌ها را در همان نقطه‌ای که مطلوب خودشان است، متوقف کنند و بر زمین نشانند.

نکته قابل تأمل در اینجا آن است که به علت نزدیکی دیدگاه‌های این دسته از قهرمانان ورزشی و بازیگران سینمایی به فرهنگ غرب و هم افقی میان آن‌ها و بی‌اطلاعی آن‌ها از تاریخ تحولات سیاسی، اینان، دشمنی حاکمان غرب با ایران را و اصولاً خوی تجاوزگری آنان را نادیده می‌گیرند و یا به کلی انکار می‌کنند و تصورشان آن است که می‌توانند نهضتی بدون دخالت غرب و شاید با همراهی و کمک غرب سامان دهند و مردم را به آزادی مورد نظر خود برسانند. آنان حتی اگر این تصور را بر زبان نیاورند در رفتار و عمل خود آن را نشان می‌دهند.

با توجه به نکات قبل روشن می‌شود که تحولات فرهنگی جوامع نقش‌بنیادی و تعیین‌کننده در ناآرامی‌های اجتماعی دارد و لذا اصلاح و ارتقای فرهنگی جامعه مهم‌ترین عامل بازدارنده و مانع اصلی در توسعه ناآرامی‌های کورسیاسی و بی‌هدف می‌باشد و این اصلاح و ارتقا، بر عهده تمام آحاد جامعه، اعم از مسئولان و طرفداران نظام و نیز کسانی است که در عین داشتن دیدگاهی متفاوت با مسئولان این نظام، برای سربلندی و عزت و استقلال کشور تلاش می‌کنند.

دسته‌ای از این چهره‌های

ورزشی و سینمایی در
کشورهایی نظیر کشور
ما این قابلیت و توانایی
را در خود می‌بینند که
بدون تخصص و تحقیق
و تجربه جدی در امور
اعتقادی و سیاسی، از آن
جهت که صرفاً محبوب
و ستاره‌اند، احساس
وظیفه کنند و در مقام
مرجع سیاسی و اعتقادی
جوانان و نوجوانان قرار
بگیرند و رهنمودهای
سیاسی و اعتقادی به
مخاطبان خود بدهند



برگرفته از کتاب طرح کلی اندیشه اسلامی
مقام معظم رهبری (مدظله العالی)

طرح کلی اندیشه اسلامی در قرآن نویدها

به مؤمنین نوید داده باشد که شما از دشمنانتان، از صف مخالفان، بالاتر و برترید، در صورتی که ایمان داشته باشید و به تعهدات ایمان عمل بکنید؟ یا گفته باشد که شما در نهایت بر دشمنانتان پیروز می‌شوید، در صورتی که در راه فکرتان تلاش بکنید؟ آیا چنین آیه‌ای در قرآن هست یا نه؟ می‌تواند آقایان جواب بدهند که آیا چنین آیه‌ای هست در قرآن یا نه؟ و اگر کسی آیه‌اش یادش است می‌تواند بخواند الان.

(یکی از حضار: «و انتم الاعلون ان کنتم مؤمنین»^۱) خیلی خوب، این یک آیه‌اش بود، «و لا تهنوا و لا تحزنوا و انتم الاعلون ان کنتم مؤمنین»، بله، این یک آیه است؛ که اگر چنانچه شما مؤمن باشید؛ برترید، دست بالاتر، دست نیرومندتر در اختیار شماست نسبت به دشمنانتان. آیه‌های متعدد دیگری هست که وعده می‌دهد و مژده می‌دهد به مؤمنین که بر دشمنان و صفوف مخالف خودشان اساساً غلبه قاطع پیدا می‌کنند. «کتب الله لاغلبین انا و رسلی»^۲، «و ان جندنا لهم الغالبون»^۳. از این قبیل آیات فراوان است. این‌ها را در نظر داشته باشید، قرآن را که نگاه می‌کنید، مطالعه می‌کنید، به جای اینکه سعی‌تان این باشد که جزء را تمام کنید یا سوره را تمام کنید، سعی‌تان این باشد که قرآن را بفهمید. همچنانی که در روایت از امام (ع) است یا از پیغمبر خدا (ص) که همت شما در حین تلاوت قرآن این نباشد که سوره را تمام کنید یا جزء را تمام کنید.^۴ می‌خواهد تمام بشود، می‌خواهد نشود، یک آیه بخوانید؛ با تدبر، با دقت، ببینید آیا در این آیه، از این نویدهایی که ما ذکر کردیم- که برای رسیدن به سعادت، این ارکان و عناصر ضروری و مؤثر هستند- از این عناصر چیزی را در قرآن پیدا

الذین آمنوا و تطمئن قلوبهم بذكر الله الا بذكر الله تطمئن القلوب (۲۸) الذین آمنوا و عملوا الصالحات طوبی لهم و حسن مآب (۲۹)

سوره مبارکه رعد

خدای متعال در قرآن، به مؤمنین مژده و نوید همه عناصر سعادت را می‌دهد. آن چیزهایی که ما به عنوان عناصر سعادت در مقام فکر و تصور به دست می‌آوریم، که ده، دوازده‌تای آن را در آن نوشته قبلی بیان کردیم، این‌ها همه در قرآن، به صورت نویدهای قاطعی به مؤمنین داده شده است. دو نوید از آن نویدها را که هدایت بود و نور، قبلاً در طی آیات کریمه قرآن مشاهده کردیم و بهره بردیم. دو تا را هم جدید مطرح می‌کنیم و آیتش را مختصراً می‌خوانیم و مابقی را هم می‌گذاریم به عهده خود شما دوستان که روی همان ترتیبی که بنده در نوشته قبلی منظم کردم، دانه‌دانه موضوعات را در نظر بگیرید، قرآن را که مطالعه می‌کنید و تلاوت می‌کنید، آن کسانی که عربی می‌دانند که متن قرآن، آن‌هایی که عربی نمی‌دانند، با توجه به ترجمه قرآن، سعی کنند آن موضوعات را پیدا کنند.

مثلاً یکی از آن موضوعات، پاداش اخروی است؛ یکی از آن نویدها، خود شما در قرآن نظرتان باشد، ببینید که در چند جا، در کجاها، قرآن نوید پاداش اخروی را به مؤمنین و دارندگان ایمان و عمل صالح می‌دهد. یا یکی از آن‌ها مثلاً برتری و غلبه بر دشمن است؛ ببینید در قرآن، آیا جایی هست که خدای متعال به مؤمنین گفته باشد که شما بر دشمنانتان غلبه پیدا می‌کنید؟ الان شما جایی را سراغ دارید که قرآن

به جای اینکه سعیتان این باشد که جزء را تمام کنید یا سوره را تمام کنید، سعیتان این باشد که قرآن را بفهمید. همچنانی که در روایت از امام (ع) است یا از پیغمبر خدا (ص) که همت شما در حین تلاوت قرآن این نباشد که سوره را تمام کنید یا جزء را تمام کنید. می‌خواهد تمام بشود، می‌خواهد نشود، یک آیه بخوانید؛ با تدبر، با دقت

می‌کنید که به آن‌ها نوید داده شده باشد؟ مژده و وعده داده شده باشد یا نه؟ می‌خواهم به این وسیله خودتان مراجعه کنید به قرآن. بنده تا آخر ماه رمضان اگر خیلی از آیات قرآن را موفق بشوم برای شما ترجمه کنم و معنا بکنم؛ مثلاً فرض کنید پنجاه آیه را معنا می‌کنم یا پنجاه آیه دیگر را یا شصت آیه دیگر را معنا می‌کنم. قرآن شش‌هزار آیه است تقریباً، بیش از شش‌هزار آیه است؛ خودتان باید با قرآن انس داشته باشید. آن‌هایی که عربی‌دان هستند، سعی کنند این انس خودشان و رفاقت خودشان را با قرآن مستحکم کنند. آن‌هایی که عربی نمی‌دانند، ضمن اینکه سعی می‌کنند عربی یاد بگیرند، با زبان قرآن آشنا بشوند، قرآن خواندن و فهمیدن قرآن را هم نگذارند برای بعد از آنی که عربی یاد گرفتند، الان هم قرآن را بخوانند؛ منتها ترجمه‌های خوبی از قرآن پیدا کنید- که بعضی از ترجمه‌ها از نظر من خوب است و موردپسند است- قرآن که می‌خوانید توجه به آن ترجمه‌ها داشته باشید و دقت و تدبر در معانی آیات بکنید، ببینید از این نویدهایی که ما اینجا ذکر کردیم، کدامش را در قرآن می‌توانید پیدا کنید. بنابراین من امروز دو موضوع دیگر را که موردنظر است در این نویدها، که در قرآن آمده، ذکر می‌کنم. مابقی‌اش را به عهده خود شما می‌گذارم و امیدوارم که شما هم نگذارید برای بعد از ماه رمضان یا برای وقت بیکاری فراغت. همین امشب، همین امروز، در اولین فرصت، در اولین فراغت، قرآن را که باز می‌کنید، با همین قصد، قرآن بخوانید و به خودتان بیاموزید آشنایی و انس و استفاده کردن از قرآن را. قرآن بالاخره منبع لایزال^۱ معارف ماست. آنچه که ما داریم، از قرآن استفاده می‌کنیم و آنچه که وسایل سعادت و نیک‌بختی ما تواند بود هم، از قرآن باید دریابید. این متن روشن مسلم در اختیار ما هست. بر ماست که از او استفاده کنیم.

البته اینکه می‌گویم قرآن، نمی‌خواهم منحصر کنم به قرآن، نه اینکه نهج‌البلاغه نه، یا احادیث صحیح از ائمه هدی (ع) نه، چرا! از نهج‌البلاغه هم باید استفاده کنیم در کنار قرآن. از حدیث هم باید استفاده کنیم در کنار قرآن؛ حدیث صحیح و درست. البته قرآن یک متنی است که در اختیار همه هست و همه می‌توانند آن نسخه درست و صحیح و کاملش را حتی در جیبشان داشته باشند، این قدر دسترسی به حدیث هم نیست، به نهج‌البلاغه هم نیست.

باری، در این بالا نوشتیم اطمینان و سکون و امن، که این‌ها را ما قریب‌الافق^۲ دانستیم، یکی دانستیم و منظورمان را از این سه کلمه ذکر می‌کنیم و بعد برمی‌گردیم به آیات قرآن تا ببینیم در این زمینه، در زمینه اطمینان و سکون و امن، آیات قرآن به ما چه می‌آموزند.

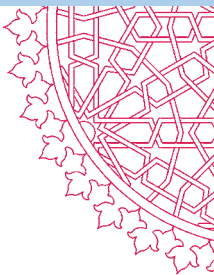
اطمینان یعنی حالت طمأنینه دل. حالت آرامش روح و قلب. یعنی چه آرامش؟ به چه معنا آرامش در اینجا مورد نظر ماست؟ آیا به این معنا که روح ما هیچ‌گونه تحرکی و تلاشی نداشته باشد؟ آرامش به این معنا که در حالت نیمه‌خواب و نیمه‌بیهوشی باشد دل ما؟ نه، بلکه آرامش در مقابل دغدغه و اضطراب، آرامش و اطمینان در مقابل تشویش.

دو نفر را شما در نظر بگیرید؛ هر دو بناست در جلسه امتحان حاضر بشوند، یکی این درس‌ها را خوب خوانده، ده بار برگردان کرده، با دوستانش صحبت کرده، تمام مسائل این کتابی که بناست امتحانش بکنند، در نظرش حاضر و روشن است؛ یکی دیگر این کتاب را نخوانده یا مقداری‌اش را خوانده یا به حافظه خود چندان اعتمادی ندارد. هر دو تا بناست در جلسه امتحان حاضر بشوند. آیا این‌ها دارای حالت روحی برابری هستند؟ ببینید، آن نفر اول وقتی که وارد به این جلسه می‌شود، روحش آرامش دارد، تلاطم ندارد، اضطراب ندارد، دغدغه و تشویش ندارد. می‌گوید از هر جا سؤال کنند، می‌دانم. اما آن دیگری دائماً در تلاطم است، مثل زورقی، قایقی که بر روی یک اقیانوس متلاطمی، یک دریای پرخروشی افتاده باشد، گاهی به این طرف، گاهی به آن طرف، گاهی از این راه، گاهی از آن راه، بادها او را به این طرف و آن طرف ببرند، یک چنین حالتی دارد روح آن آدم ناآماده. در مقابل یک قاضی، همین دو روحیه را می‌توانید شما حساب کنید. در دخالت در فعالیت‌های اجتماعی و مبارزات اجتماعی عظیم تاریخ، همین دو حالت و دو روحیه را در یک فرد یا در یک اجتماع، می‌توانید شما مورد نظر قرار بدهید.

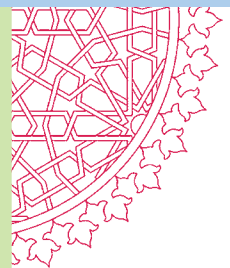
دو نفر سرباز وارد میدان جنگ می‌شوند، دارای دو نوع روحیه. یکی به سازوبرگ^۳ جنگی‌اش، به خوبی فرماندهی‌اش، به تدبیر و کاردانی رؤسا و رهبرانش، به ضعف نیروی دشمن، به کارآمدی خودش و دوستان و هم‌صفانش معتقد است. به علاوه می‌داند نیروهای امدادی در آن طرف، در پشت جبهه، منتظرند که در فرصت لازم، با یک اشاره به میدان بیایند و کمک کنند، این یک جور وارد میدان جنگ می‌شود. آن انسانی که به تجهیزات جنگی خودش، به کارایی دوستانش، به کاربرد اسلحه‌اش، هیچ‌گونه اعتمادی ندارد؛ خود را کوچک می‌بیند، دشمن را بزرگ می‌بیند، خود را عریان می‌بیند، دشمن را تا زیر چشم و تا دندان غرق در زره و سلاح می‌بیند، این یک جور دیگر وارد میدان جنگ می‌شود.

این‌ها یک نمونه‌هایی است برای اطمینان. می‌خواهم اطمینان نفس، درست برای شما روشن بشود که یعنی چه؛ مطمئن بودن نفس یعنی چه؛ دل دارای آرامش باشد، به چه معنا. آن سرباز اولی دارای اطمینان است، دلش آرام است. دل آرام بودن به این معنا نیست که در میدان

از نهج‌البلاغه هم باید استفاده کنیم در کنار قرآن. از حدیث هم باید استفاده کنیم در کنار قرآن؛ حدیث صحیح و درست. البته قرآن یک متنی است که در اختیار همه هست



آن کسی می‌تواند راه خدا را تا آخر ببیماید و به سر منزل و هدف منظور و مقصود نائل آید که مطمئن باشد حالت اطمینان و سکون در او باشد. اطمینان به این معناست؛ یعنی جاذبه‌ای او را بکشاند. جاذبه ایمان، جاذبه علاقه به خدا، جاذبه علاقه به هدف



جنگ کفش‌هایش را می‌گذارد زیر سرش و دراز می‌کشد و می‌خواهد و خروپفش به آسمان می‌رود، نه؛ اطمینان به این معنا نیست. اطمینان به این معنا نیست که وسط میدان جنگ می‌گوید حالا یک سیگاری بکشیم، یک خُرده‌ای مثلاً تماشای منظره‌ها را بکنیم، خاطر جمع باشد، نه، نه خیر. به این معنا نیست که کمترین حرکات دشمن از نظرش پوشیده بماند. اطمینان به این معناست که مضطرب نیست، مشوش نیست، آینده برایش روشن است، می‌داند که او پیش خواهد برد، لذا نمی‌هراسد. این دل و این روح، آرام است؛ مثل یک کشتی‌ای که با وزن زیاد، با تجهیزات زیاد، روی دریای آرامی در حرکت است، این را می‌گویند اطمینان. و غیرمطمئن مثل آن قایق کوچکی است، مثل آن تخته‌پاره‌ای است که روی یک اقیانوس متلاطمی، روی رودخانه متلاطمی دارد حرکت می‌کند. دائماً مضطرب، دائماً از این راه، از آن راه، پس می‌رود، پیش می‌رود. این دو جور روحیه است.

یک مثال دیگر برای اطمینان بزنم. تدریجاً نزدیک باید بشویم به آن روحیه مطمئنی که در قرآن موردنظر است. از امتحان یک دانش‌آموز شروع می‌کنیم تا یک متهم در مقابل دادگاه تا یک سرباز در میدان جنگ. یک نمونه دیگرش؛ انسانی که سر به راهی گذاشته و دارد حرکت می‌کند، دارد به سوی مقصود و مقصدی می‌رود، ده‌ها انگیزه ممکن است او را از پیمودن این راه و تعقیب این هدف باز بدارند. ترس، یکی از این انگیزه‌هاست؛ رُعب، بیم، هراس. از ترس ممکن است این راه را ادامه ندهد. ترس از چه؟ ترس از گرسنگی بین راه، ترس از دزد میان راه، ترس از گرگ درنده‌ای که در راه کمین کرده، ترس از زحمت‌ها و بی‌خوابی‌های این راه و بالاخره ترس از نرسیدن. این یک مقوله از چیزهایی که مانع می‌شود از اینکه این راهرو، راه خود را تعقیب کند و پیش برود.

طمع یکی دیگرش است. طمع به چه؟ طمع به زندگی راحت؛ که اگر من این راه را نپیمایم، دنبال این مقصود حرکت نکنم و نروم، در رختخواب گرم و نرم خانه خودم بخوابم، پهلوی فرزندان و زن محبوبم به سر ببرم؛ این یک چیزی است که برای یک انسان معمولی، برای یک انسان کوچک، برای یک روح ضعیف، ایدئال است، محبوب است، مطلوب است، برایش خودگشای می‌کند، پیدا است که حاضر نیست آن را به آسانی از دست بدهد. طمع به زندگی راحت، طمع به پول آن کسی که می‌گوید اگر این راه را نرفتی، این کیسه پول برای تو، طمع رسیدن به مقام‌هایی که اگر این دربه‌دوری را قبول نکردی، آن مقام‌ها در انتظار توست. طمع! این‌ها انگیزه‌هایی است که انسان را از پیمودن این راه باز می‌دارد، ترس‌ها و طمع‌ها؛ ترس‌ها را که بشکافیم، ده‌ها مقوله پیدا می‌شوند؛ طمع‌ها را که بشکافیم، ده‌ها

مقوله دیگر پیدا می‌شوند، راحت‌طلبی‌ها، عافیت‌طلبی‌ها، فرصت‌طلبی‌ها، نفع‌طلبی‌ها و از این قبیل.

خب، حالا یک رهروی را در نظر بگیرید که بالاخره، به قول امروزی‌ها، پا در این راه گذاشته، دارد حرکت می‌کند و می‌رود، اما آیا این انگیزه‌ها تمام شدند. آیا اینی که در این راه دارد حرکت می‌کند، آن مزاحم‌هایی که نمی‌گذاشتند وارد این راه بشود، از میان رفتند؟ نه، از میان نرفتند. درست توجه کنید! این مزاحم‌ها اول هم نمی‌گذاشتند وارد این راه دور و دراز بشود؛ حالا هم که وارد این راه شده است، نمی‌گذارند آسوده و آرام این راه را طی کند. هر یک قدم که می‌رود، مثل یک خاری، مثل یک قلابی، مثل یک زنجیری پای او را، دامن لباس او را، دست او را می‌گیرند و می‌کشند و از پیمودن راه، او را باز می‌دارند. این هی می‌افتد این طرف، هی می‌افتد آن طرف، هی این خار دامنش را می‌گیرد، هی آن زنجیر پایش را می‌کشد، هی عشق به فرزند او را به سوی خود جذب می‌کند، هی یاد زندگی راحت او را به سوی خود می‌کشاند. از این طرف از آن طرف، انگیزه‌های گوناگون این انسان را به جانب‌های مختلف می‌برند، این آدم می‌شود متزلزل؛ مثل همان زورق، مثل همان قایق، گاهی به این طرف، گاهی به آن طرف، این انسان نامطمئن است.

یک انسان هم هست، وقتی که وارد شد، وقتی به این راه رسید، برای خود یک انگیزه‌ای، یک عامل توجهی به وجود می‌آورد که او را از تمام این انگیزه‌های کوچک غافل می‌کند. یک جاذبه و کششی دل او را می‌کشاند که این جاذبه‌های کوچک، جاذبه فرزند، جاذبه زندگی، جاذبه پول، جاذبه مقام، جاذبه جان، در مقابل آن جاذبه بزرگ‌تر پوچ‌اند، هیچ‌اند، نابودند، مؤثر نیستند. ده‌ها آهن‌ربا یک جسم کوچک را به این طرف و آن طرف جذب می‌کنند، اما یک آهن‌ربای قوی‌تر وقتی پیدا شد، آن‌چنان جاذبه‌اش این آهن کوچک را، این براده را می‌کشد به طرف خود که آهن‌رباهای دیگر اصلاً اثرشان خنثا است.

این آدم وقتی که با این جاذبه قوی، با این روحیه قوی وارد راهی شد و مشغول پیمودن آن راه شد، دیگر جاذبه زن و فرزند و چیزهای دیگر و زیبایی‌ها و راحتی‌ها و خوشی‌ها و لذت‌ها و عیش و نوش‌ها در او اثری نمی‌گذارند. این آدم کیست؟ آدم مطمئن، «یا ایته‌ا النفس المطمئنة ارجعی الی ربک راضیة مرضیة»^۸، آن کسی می‌تواند راه خدا را تا آخر ببیماید و به سرمنزل و هدف منظور و مقصود نائل آید که مطمئن باشد حالت اطمینان و سکون در او باشد. اطمینان به این معناست؛ یعنی جاذبه‌ای او را بکشاند. جاذبه ایمان، جاذبه علاقه به خدا، جاذبه علاقه به هدف، آن‌چنان او را مجذوب کند و به سوی خود بکشاند که همه جاذبه‌های

دیگر برای او هیچ و پوچ و مسخره بیایند، معنی ندارد که زمین با این عظمت که جاذبه‌اش هر جسمی را به طرف خود می‌کشد، این باشد؛ آن وقت فرض بفرمایید یک جسمی، یک کوهی ولو کوه هیمالیا، ولو بزرگ‌ترین کوه‌های عالم، او هم باز خودنمایی کند، یک سنگی را که شما پرت می‌کنید، کوه هیمالیا آن را به طرف خودش بکشد، نه؛ کوه هیمالیا جاذبه دارد، اما در مقابل جاذبه زمین، جاذبه آن صفر است، خنثی است، عمل نمی‌کند. کوه هیمالیا و هر جسمی به آن اندازه، آنجایی اثر می‌گذارد و اجسام کوچک‌تر را به سوی خود می‌کشد که یک جسم بزرگ‌تری مثل زمین در کنارش نباشد. وقتی جاذبه زمین هست، جاذبه کوه هیمالیا چیزی نیست. وقتی ایمان به خدا در روح یک انسان، همچون جاذبه‌ای قوی عمل کرد، آن چنان او را به سوی مقصدهای ایمانی می‌کشاند که جاذبه‌های کوچک، این جاذبه‌هایی که برای افراد بی‌ایمان بزرگ می‌آیند، ولی در مقابل ایمان کوچکند، این جاذبه‌ها دیگر در او اثری نمی‌گذارد. هی وسوسه می‌کند دل آدم را. می‌خواهیم از شواهد تاریخی فراوانی که در صدر اسلام هست، مطرح کنیم اینجا، اما می‌بینم وقت می‌گذرد، شواهد هم برگردید خودتان پیدا کنید. آن جاذبه‌های عجیبی که افرادی را کشاندند.

من فقط می‌خواهم این دو، سه لغت را معنا کنم. **اطمینان**: پس اطمینان یعنی چه؟ خلاصه کلام این شد که اطمینان یعنی طمأنینه روح انسان، آرامش دل انسان، دل آرام باشد. یعنی چه آرام باشد؟ نه اینکه بی‌تحرك باشد، نه اینکه پیش نرود و پیشرفت نداشته باشد؛ یعنی جاذبه‌های گوناگون او را به این سو و آن سو نکشاند، اسباب زحمت او نشود. عشق‌ها و مهرها و هواها و هوس‌ها، هر کدامی بر او حکومت نکنند، بلکه بر اثر سنگینی بار ایمان، آرام و مطمئن، اما با سرعت هرچه تمام‌تر به سوی مقصود انسانیت، مقصود خلقت حرکت کند، این است معنای اطمینان.

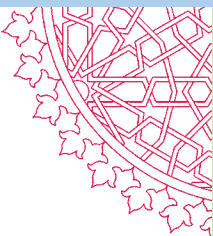
بعد، جمله دوم **سکون** است. سکون هم به همین معناست. «ثم انزل الله سکینته علی رسوله»^۱ خدا سکینه بر پیغمبر نازل کرد. در پنج شش جای قرآن این تعبیر هست که یکی‌اش جزو همین آیاتی است که گمان می‌کنم حالا خواهیم خواند. از آن آیاتی که مربوط به سکینه نفس است، مثل اینکه متأسفانه بنده اینجا هیچی نیاورده‌ام. (چون از بس وقت کم است و جا کم است و امکانات ما هم واقعاً ضعیف است، بنده همه‌اش فکر این را می‌کنم که اگر دو تا آیه دیگر بیاورم، این دو صفحه بشود سه صفحه، چطور این را پلی‌کپی کنیم. توجه می‌کنید! این قدر امکانات ما در این زمینه‌ها کم و ضعیف است. این را می‌گویم که بدانید! که این اگر خطش کم‌رنگ درآمده، بدانید که اگر کم‌رنگ در نمی‌آمد، در

نمی‌آمد! مثلاً فرض کنید، وضع ما حالا این جور است. ما دو تا ورق معمولی این جور را با آسانی و به راحتی نمی‌توانیم بدهیم، و الا بنده تمام این آیات مربوط به امن و اطمینان و سکینه را جمع کردم، زحمت کشیدم جمع کردم، خیلی هم زحمت دارد، گشتن و پیدا کردنش خیلی مشکل است، اقلأً یکی دو ساعت آدم باید بگردد و کار کند تا اینکه آیات را فقط پیدا کند، استنتاجش بماند. با اینکه آیات را جمع کردم، همه‌اش دغدغه این را داشتم که اگر چنانچه دو آیه دیگر بیاوریم، این یک صفحه‌ونیم خواهد شد دو صفحه‌ونیم یا سه صفحه، و این دیگر تکثیر (پلی‌کپی) کردنش کار مشکلی بود. ببینید امکانات ما را، می‌خواهیم این را توجه داشته باشید که امکانات ما در این حد از ضعف است.)

باری؛ پنج، شش آیه در قرآن وجود دارد که در زمینه سکینه است در مواقع حساس؛ مثلاً یکی در جنگ حنین.^۱ در جنگ حنین، بعد از آنکه لشکریان پیغمبر، به خاطر یک غرور بی‌جا، به خاطر مغرور شدن به نیروی خود، و اینکه فکر کردند امروز کسی بر آنان غلبه نخواهد یافت؛ و طبق سنت خدا که آدم مغرور باید با مغز بخورد به زمین، و هر گروه مغرور بایستی غافل بشود و ضربه بخورد- دائماً هوشیاری و حساسیت برای هر انسانی و هر امتی و هر ملتی لازم است، که امیرالمؤمنین (ع) فرمود: من مثل آن حیوان گنج گنگ نیستم که بخوابم با لالایی و خوابم ببرد، نهج‌البلاغه است، «والله لا اکون کالضبع تنام علی طول اللدم»^۲، با لالایی گفتن‌ها، مثل گفتار؛ می‌روند دم آغوش لالایی می‌گویند، این حیوان خوابش می‌برد، بعد می‌گیرندش. می‌گوید من آن‌جوری نیستم که با لالایی خوابم ببرد، غافل بشوم، دائماً حساسم- و سنت خداست که آدمی که دائماً حساس نباشد، بایستی ضربت را ببیند و بخورد. این‌ها غافل شدند در میدان جنگ، حق هم داشتند، «اذ عجبتمکم کثرتکم»^۳، زیاد بودند و این زیاد بودن عده، آن‌ها را به اعجاب آورد، آن‌ها را به شگفتی آورد. عجب! این همه جمعیتیم ما؟ «فلم تغن عنکم شیئاً». همین غرور شما موجب شد که در جنگ غافل ماندید و شکست خوردید. بعد از آنی که شکست خوردند از دشمن، منتها نه شکست قاطع و نهایی، یک شکستی خوردند و خب فوراً به خود آمدند. یک عده‌ای از سربازان خوب، عده‌ای از سرداران پایدار جدی مؤمن، امیرالمؤمنین (ع) و چند نفر دیگر، با هر تلاش و کوششی بود، بالاخره لشکریان را که داشتند منهدم می‌شدند، برگرداندند، آن وقت آنجا پروردگار می‌فرماید: «ثم انزل الله سکینته علی رسوله» خدا آرامش و سکینه روح را به شما برگردانید؛ آرامش، سکینه.

یک جا در آن وقتی است که در زیر آن درخت، مسلمانان

پس اطمینان یعنی چه؟
خلاصه کلام این شد که
اطمینان یعنی طمأنینه
روح انسان، آرامش دل
انسان، دل آرام باشد.
یعنی چه آرام باشد؟ نه
اینکه بی‌تحرك باشد،
نه اینکه پیش نرود و
پیشرفت نداشته باشد؛
یعنی جاذبه‌های گوناگون
او را به این سو و آن سو
نکشاند



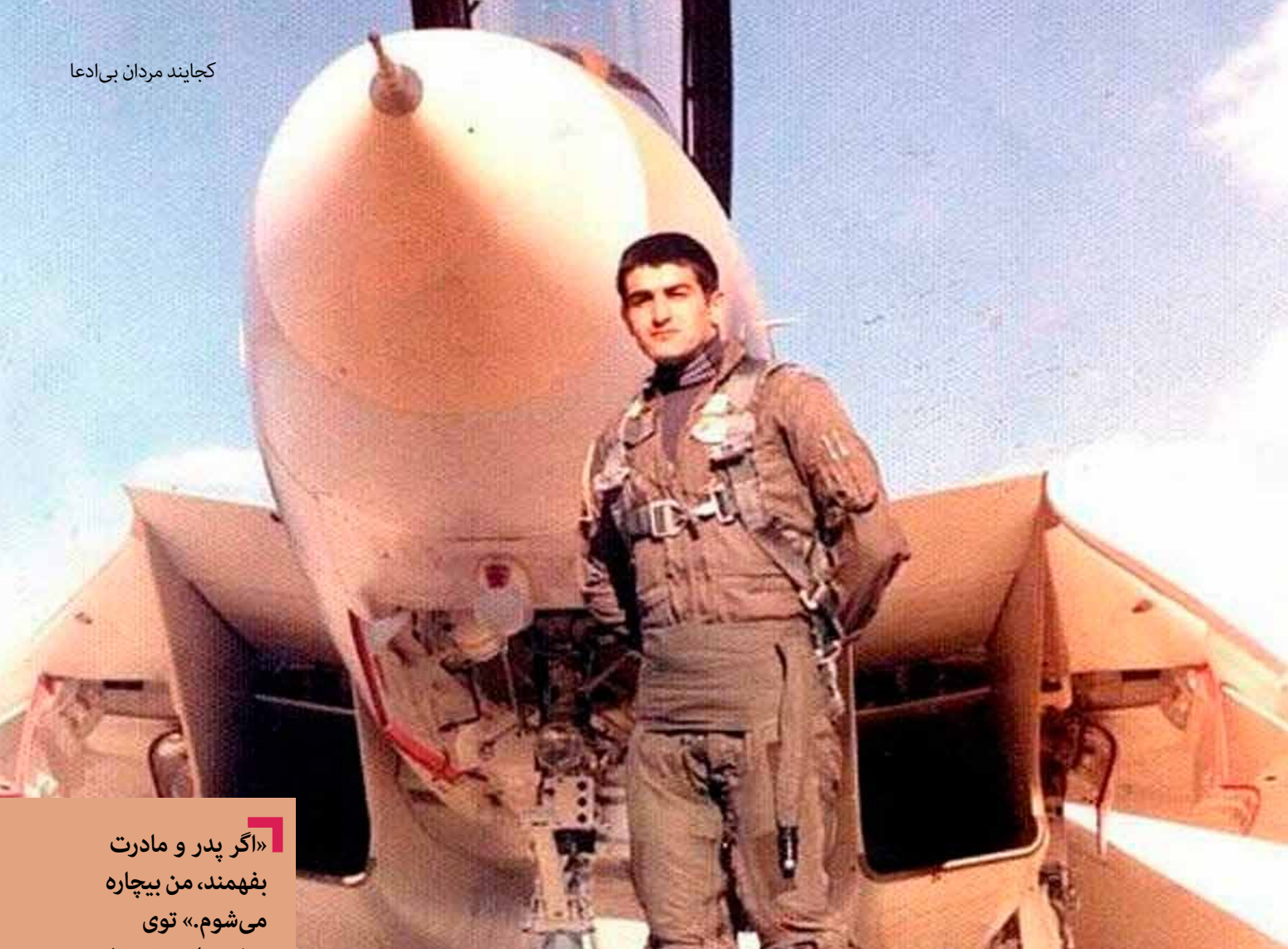
با پیغمبر(ص) بیعتشان را تجدید کردند.^{۱۳} یک جا برای آن وقتی است که پیغمبر(ص) از مکه گریخته است به سوی مدینه، با هدف تشکیل جامعه اسلامی، با طرح تصمیم‌های خطرناکی برای کفار و دشمنان، با هزار تصمیم و اراده‌های نیرومند، با هزار فکر، پیغمبر(ص) آمده بیرون و باید خودش را به مدینه برساند، شرط تحقق تمام آن هدف‌ها و آن اندیشه‌ها، آن تدبیرهای پیغمبر، این است که پیغمبر سالم برسد به مدینه، و الا اگر پیغمبر را در بین راه، کفار بتوانند بکشند، نابود بکنند، هیچ‌یک از آن رویاها صورت وقوع نخواهد گرفت. پیغمبر پناه برده به یک غاری، آنجا هم خدا می‌فرماید که «فانزل الله سكينته عليه»^{۱۴} خدا سکینه و آرامش خود را بر دل پیغمبر، در آن موقعیت حساس فرود آورد. و چند مورد دیگر هست. مؤمن دارای سکینه است، سکینه به این معناست؛ پس سکینه، آرامش، سکون نفس، باز به معنای عدم تحرک و خواب رفتن و غافل شدن نیست. و جمله آخر و کلمه آخر؛ امن. البته پیداست که اینجا مراد، امنِ روحی است، نه امنِ اجتماعی. امنیت اجتماعی البته به معنای آن است که همه افراد از یک آرامش در اجتماع برخوردار باشند، تا هر کسی بتواند حق خودش را ببرد. و سکوت، سکوت‌های اجباری غیر از امنیت است، امنیت عبارت است از اینکه همه مردم بتوانند با ایمنی کامل به حقوق و خواسته‌های مشروع خودشان نائل بیایند. این امنی که در اینجا می‌گوییم، غیر از آن امنیتی است که در زمینه مسائل اجتماعی و امن اجتماعی مطرح است. این امن یعنی امنِ روحی، نداشتن تزلزل، نداشتن اضطراب، نداشتن بیم، هراسمند و هراسناک نبودن، این سه جمله است. حالا در آیات قرآن ببینید که راجع به مؤمنین در زمینه این سه صفت چه بیان می‌کند. سوره رعد آیه ۲۸ و ۲۹، دو آیه کوتاه: «الذين آمنوا و تطمئن قلوبهم بذكر الله». البته آیه، دنباله آیات قبل است شاید، ذکر آیات قبلی یک قدری طولانی می‌کرد. «الذين آمنوا و تطمئن قلوبهم بذكر الله» آن کسانی که ایمان آوردند و آرامش گرفت دل‌های آنان «بذكر الله» به یاد خدا. ببینید، این یاد خدا همان جاذبه قوی است. همان جاذبه قوی که گفتم جاذبه‌های کوچک را محو می‌کند، اثرشان را خنثی می‌کند، همین ذکرالله است. چرا به نماز این قدر اهتمام کرده‌اند؟ چرا گفته‌اند اگر نماز قبول نشد، کارهای دیگر قبول نمی‌شود؟ چرا مکه را گفته‌اند عمری یک بار، روزه را گفته‌اند سالی یک بار، زکات را گفته‌اند برای موردی خاص، خمس را همین‌طور، بقیه عبادات را همین‌طور، اما نماز را گفته‌اند هر روز، آن هم روزی پنج بار و اگر زیاده‌تر کردی بهتر؛ چرا گفته‌اند؟ برای خاطر اینکه نماز- بنده درباره نماز مفصلاً چندین جلسه

صحبت کرده‌ام. ممکن است بعضی از حضار محترم یادشان باشد- نماز کپسول ذکر خداست. سرتا پای نماز ذکرالله است. لذاست که خود قرآن هم بعد از آنکه می‌فرماید: «ان الصلاة تنهى عن الفحشاء والمنکر»^{۱۵}، نماز از فحشا و منکرات نهی می‌کند و باز می‌دارد، دنبالش می‌گوید: «و لذكر الله اكبر» یاد خدا بالاتر است. این جنبه و این بُعد از نماز مهم‌تر است که یاد خداست، این بالاتر است، بزرگ‌ترین خاصیت نماز این است. و ذکرالله خاصیتش این است؛ یاد خدا، توجه به خدا، همواره خدا را دیدن، شناختن، با خود دانستن، یکی از خواص مهمش این است که این دل را از اضطراب‌ها، از وسوسه‌ها، از دغدغه‌ها، از جاذبه‌های گوناگون، در همه کاری، در همه راهی باز می‌دارد، این دل آرامش پیدا می‌کند. مثل وزنه‌ای که بر روی یک قایق آن چنانی قرار داده بشود و این آن را یک قدری سنگین می‌کند، یک قدری از تحرک و اضطراب آن کم می‌کند. ذکرالله این است.

پی‌نوشت‌ها

۱. سوره مبارکه آل عمران / آیه ۱۳۹
۲. سوره مبارکه مجادله / آیه ۲۱
۳. سوره مبارکه صافات / آیه ۱۷۳
۴. حدیث شماره ۳۵
۵. (زوال) لایزال: تمام‌نشدنی
۶. نزدیک به هم
۷. لباس و تجهیزاتاتی که به سرباز داده می‌شود.
۸. سوره مبارکه فجر / آیات ۲۷ و ۲۸ «ای جان آرام گرفته‌ام* به سوی پروردگار خویش بازگرد، در حالی که تو از او خشنود و او از تو خشنود است.»
۹. سوره مبارکه توبه / آیه ۲۶
۱۰. یکی از غزوات پیامبر اکرم که پس از فتح مکه روی داد.
۱۱. حدیث شماره ۱۳
۱۲. سوره مبارکه توبه / آیات ۲۵ و ۲۶
۱۳. این تجدید بیعت که در ماجرای صلح حدیبیه انجام گرفت، به نام بیعت رضوان معروف شد. آیه ۱۸ سوره مبارکه فتح به این بیعت اشاره دارد. «لقد رضی الله عن المؤمنین اذا یبایعونک تحت الشجرة فعلم ما فی قلوبهم فانزل السکینه علیهم و ااثبهم فتحا قریبا» به راستی خدا هنگامی که مؤمنان، زیر آن درخت با تو بیعت می‌کردند از آنان خشنود شد، و آنچه در دل‌هایشان بود باز شناخت و بر آنان آرامش فرو فرستاد و پیروزی نزدیکی به آن‌ها پاداش داد.
۱۴. سوره مبارکه توبه / آیه ۴۰
۱۵. سوره مبارکه عنکبوت / آیه ۴۵

مکه را گفته‌اند عمری یک بار، روزه را گفته‌اند سالی یک بار، زکات را گفته‌اند برای موردی خاص، خمس را همین‌طور، بقیه عبادات را همین‌طور، اما نماز را گفته‌اند هر روز، آن هم روزی پنج بار و اگر زیاده‌تر کردی بهتر؛ چرا گفته‌اند؟



«اگر پدر و مادرت
بفهمند، من بیچاره
می شوم.» توی
چشم‌هایم خیره شد و
گفت: «اگر شما چیزی
به آن‌ها نگویند، از کجا
می خواهند بفهمند؟»

خدا به من کمک کند

خاطره‌ای از شهید عباس بابایی

برد. بلند که شدیم، دیدیم برنامه دیروز تکرار شده. شب بعد، با هر جان‌کدنی بود، نخواستیم. صبح علی‌الطالع، یک پسر بچه از دیوار پرید پایین و یک‌راست رفت سراغ جارو و خاک‌انداز. شناختمش، از بچه‌های مدرسه خودمان بود. مرا که دید، ایستاد، سرش را پایین انداخت. با بغضی که در گلویم نشسته بود، گفتم: «پسر! کی هستی؟ اسمت چیست؟» گفت: «عباس بابایی.» گفتم: «پسر! چرا این کارها را می‌کنی؟» گفت: «من به شما کمک می‌کنم تا خدا هم به من کمک کند، چه اشکالی دارد؟» گفتم: «اشکالش این است که اگر پدر و مادرت بفهمند، من بیچاره می‌شوم.» توی چشم‌هایم خیره شد و گفت: «اگر شما چیزی به آن‌ها نگویند، از کجا می‌خواهند بفهمند؟»

★ منبع: ظرافت‌های اخلاقی شهدا، ص ۵۸.

سرایدار مدرسه شهید عباس بابایی می‌گوید:
کمردرد داشتم و نمی‌توانستم کار رُفت‌وروب مدرسه را خوب انجام دهم. مدیر مدرسه هم بالاخره روزی جلوی یک مشت بچه، سکه یک پولم کرد و گفت: اگر اوضاع همیشه این باشد، باید بروی بیرون. اگر من را بیرون می‌کردند، خیلی اوضاع زندگی‌ام بدتر می‌شد. آن شب همه‌اش در فکر حرف‌های مدیر بودم که اگر من را بیرون بیندازد، چه خاکی توی سرم کنم؟
فردا صبح که بلند شدم و رفتم مدرسه، دیدم حیاط مدرسه و کلاس‌ها عین دسته گل شده و منبع آب هم پر است. از عیالم که برنمی‌آمد؛ چون توان این همه کار را نداشت. خلاصه نفهمیدم کار کی بوده. با عیال، آن شب را تا صبح بیدار ماندیم تا از قضیه سردر بیاوریم. نزدیک صبح هردویمان خوابمان



مسیر پاسخ‌گویی

به پرسش‌های اعتقادی دانش‌آموزان

حجت‌الاسلام والمسلمین محسن عباسی ولدی

اشاره

سلسله‌مقالات مسیر پاسخ‌گویی به پرسش‌های اعتقادی دانش‌آموزان تا به اینجا رسید که معلوم شد باید سؤالات مخاطب را براساس ظرفیت او در نظر بگیریم. اینک ما در اینجا سه نمونه‌ی روایی از قاعده‌ی پاسخ‌گویی با توجه به ظرفیت مخاطب را می‌آوریم.

الف. جهان و تخم‌مرغ

سؤال معروفی وجود دارد که می‌پرسند: آیا خداوند می‌تواند دنیا را در یک تخم‌مرغ جای دهد بی‌آنکه دنیا کوچک و تخم‌مرغ بزرگ شود؟ این پرسش را از اهل بیت (ع) نیز پرسیده‌اند. این بزرگواران دو جواب متفاوت به این سؤال داده‌اند که در اینجا این پاسخ‌ها را می‌آوریم.

عبدالله دیصانی از هشام پرسید: تو پروردگاری داری؟ گفت: آری.

گفت: او قادر است؟

گفت: آری قادر و هم قاهر است.

گفت: می‌تواند تمام جهان را در تخم‌مرغی بگنجاند که نه تخم‌مرغ بزرگ شود و نه جهان کوچک؟

هشام گفت: مهلتم بده.

دیسانی گفت: به تو مهلت دادم و بیرون رفت.

هشام خدمت امام صادق (ع) رسید و اجازه خواست. حضرت به او اجازه داد. هشام عرض کرد: یابن رسول‌الله! عبدالله دیصانی از من سؤالی کرده که در آن تکیه‌گاهی جز خدا و شما نباشد.

امام پرسید: چه سؤالی کرده؟

عرض کرد: چنین و چنان گفت.

حضرت فرمود: ای هشام! تو چند حس داری؟

گفت: پنج حس.

فرمود: کدام یک کوچک‌تر است؟

گفت: چشم.

فرمود: اندازه‌ی مردمک چشم چقدر کوچک است؟

گفت: اندازه‌ی یک عدس یا کوچک‌تر است از آن.

پس فرمود: ای هشام! به بالای سرت بنگر و به من بگو

چه می‌بینی؟

گفت: آسمان و زمین و خانه‌ها و کاخ‌ها و بیابان‌ها و

کوه‌ها و نهرها را می‌بینم.

امام فرمود: آن که توانست آنچه را تو می‌بینی در یک

عدس یا کوچک‌تر از عدس درآورد، می‌تواند جهان را در

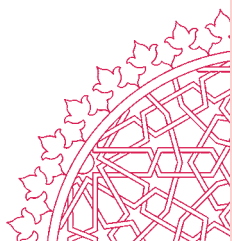
تخم‌مرغ جای دهد؛ بی‌آنکه جهان کوچک و تخم‌مرغ بزرگ شود.

آن‌گاه هشام به جانب حضرت خم شد و دست و سر و پایش را بوسید و عرض کرد: مرا بس است ای پسر پیغمبر! و به منزلش بازگشت.

شاید پس از شنیدن این حدیث این سؤال در ذهن‌تان بپاید که آیا واقعاً آنچه امام صادق (ع) فرمود، پاسخ پرسش دیصانی است؟ دیصانی پرسیده بود که آیا خدا می‌تواند دنیا را در یک تخم‌مرغ جای دهد بی‌آنکه دنیا کوچک و تخم‌مرغ بزرگ شود؟ امام صادق (ع) چشم را به تخم‌مرغ و دیدنی‌های اطراف شخص را به کل دنیا تشبیه می‌کند. پس در حقیقت آن حضرت پاسخ این سؤال را نداده است.

آنچه به ذهن ایشان رسیده درست است؛ اما این نکته را نباید فراموش کرد که در پاسخ‌گویی به پرسش‌ها باید حد فهم و درک افراد را در نظر گرفت. اهل بیت (ع) با توجه به شناختی که از افراد داشتند، پاسخ‌ها را در اندازه‌ی فهم آن‌ها می‌دادند. شناختی که امام صادق (ع) از دیصانی داشت،

در پاسخ‌گویی به پرسش‌ها باید حد فهم و درک افراد را در نظر گرفت. اهل بیت (ع) با توجه به شناختی که از افراد داشتند، پاسخ‌ها را در اندازه‌ی فهم آن‌ها می‌دادند



از امام صادق (ع)

روایت شده است

که: شخصی به

امیرالمؤمنین علیه السلام

گفت: «آیا خداوند

می تواند دنیا را در

تخم مرغی جای دهد؛

بی آنکه دنیا کوچک شود

و تخم مرغ بزرگ شود؟»

امیرالمؤمنین فرمود:

«خداوند تبارک و تعالی

به عجز نسبت داده

نمی شود؛ آنچه تو

می پرسی شدنی نیست.»

قدری که تو از آن سخن می گویی چیست؟»

امیر مؤمنان فرمود: «امر به فرمانبری و نهی از نافرمانی و قدرت بر انجام کار نیک و ترک معصیت و کمک کردن بر نزدیک شدن به خدا و یاری ندادن کسی که نافرمانی اش کند و بیم و نوید و ترغیب و ترساندن، همگی قضا و قدر خدا در زمینه افعال و اعمال ماست؛ اما چیزی غیر از این را گمان مبر که هر گمانی غیر از این، اعمال تو را از بین خواهد برد.»

آن مرد گفت: «ای امیر مؤمنان! غم از دلم زدودی، خدا غم از دلت بزداید!»^۷

مردی از امام سجاد (ع) سؤال کرد: «آیا آنچه به مردم می رسد، ناشی از تقدیر است یا عمل [خودشان]؟»

حضرت فرمود: «تقدیر و عمل به منزله جان و پیکرند. جان بدون پیکر چیزی حس نمی کند و پیکر بی جان مجسمه ای بی حرکت است. وقتی این دو با هم جمع می شوند قوی و کارآمد می شوند. عمل و تقدیر نیز چنین هستند. اگر تقدیر به عمل تعلق نمی گرفت، آفریدگار از آفریده باز شناخته نمی شد و تقدیر چیزی نامحسوس بود و اگر عمل موافق تقدیر نمی بود، هرگز صورت نمی گرفت و به سرانجام نمی رسید؛ اما این دو با اجتماع و اتحاد هم قدرت می یابند و در این میان خداوند بندگان شایسته خود را یاری می رساند.»

سپس فرمود: «آگاه باش که از ستم کارترین مردم کسی است که ظلم خویش را عدل می بیند و عدالت هدایت یافته را جور شمارد. آگاه باش که بنده چهار چشم دارد: دو چشمی که امور آخرتی خویش را با آن می بیند و دو چشمی که امور دنیایی خویش را با آن می بیند. وقتی خداوند عزوجل خیر بنده ای را اراده کند، چشمی را که در قلب اوست می گشاید تا با آن دو غیب را ببیند و اگر چیزی غیر از این اراده کند، قلب را به حال خودش وا می نهد. سپس متوجه سؤال کننده شد و فرمود: این از همان [قدر] است، این از همان است.»^۸ اما روایاتی هم داریم که ائمه (ع) ما را از تفکر درباره قدر نهی کرده اند و حتی پاسخ پرسش درباره قدر را هم نمی دهند. روایت زیر از این باب است.

مردی نزد امیر مؤمنان (ع) آمد و گفت: ای امیر مؤمنان! به من از قدر بگو. حضرت فرمود: دریای عمیقی است واردش مشو. گفت: ای امیر مؤمنان! به من از قدر بگو. فرمود: راه تاریکی است در آن گام زن. گفت: ای امیر مؤمنان! به من از قدر بگو. فرمود: سر خداست، سختش مکن.^۹

ج. مقامات خاص معنوی اهل بیت (ع)

اهل بیت (ع) علاوه بر مقامات اخلاقی که دوست و دشمن به آن آگاه اند، مقامات معنوی خاصی هم دارند که توان

موجب شد که چنین جوابی را برای او در نظر بگیرد؛ چرا که او توانایی فهم جواب عقلانی این پرسش را نداشت.^۲ این خود نوعی دعوت به حق است که از آن به جدال احسن یاد می شود.^۳

مردی هم پیش امام رضا (ع) آمد و گفت: آیا پروردگار تو می تواند آسمان ها و زمین و هر آنچه را بین آنهاست در تخم مرغ جای دهد؟

فرمود: آری؛ بلکه در کوچک تر از تخم مرغ؛ آنها را در مردمک چشمت قرار داده که از تخم مرغ کوچک تر است؛ زیرا وقتی چشمت را باز کنی زمین و آسمان و آنچه را که بین آن دو وجود دارد می بینی و اگر می خواست، تو را از دیدن محروم می ساخت.^۴

اگر یادتان باشد، وقتی در دبستان درس می خواندیم، معلم ها به ما می گفتند که کوچک ترین جزء ماده، مولکول است، کمی که بزرگ تر شدیم گفتند خود مولکول از چند اتم تشکیل شده؛ اما اینجا پایان راه نبود؛ به متوسطه که رسیدیم به ما گفتند اتم از نوترون و پروتون و الکترون تشکیل شده و این تقسیم شدن باز هم ادامه دارد. چرا این پاسخ آخر را در همان دوران ابتدایی به ما نگفتند؟ چون نمی توانستیم درک کنیم.

برای تأیید این مدعا به حدیث ذیل توجه کنید:

از امام صادق (ع) روایت شده است که: شخصی به امیرالمؤمنین علیه السلام گفت: «آیا خداوند می تواند دنیا را در تخم مرغی جای دهد؛ بی آنکه دنیا کوچک شود و تخم مرغ بزرگ شود؟»

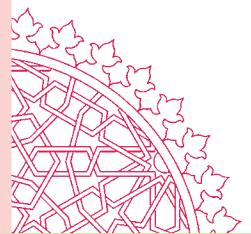
امیرالمؤمنین فرمود: «خداوند تبارک و تعالی به عجز نسبت داده نمی شود؛ آنچه تو می پرسی شدنی نیست.»^۵ این جواب با پاسخ قبلی متفاوت است. در این جواب می گویند که خداوند عاجز نیست، این چیزی که تو می خواهی شدنی نیست، ناممکن است؛ اما در آنجا پاسخ تشبیهی می دهند. پس معلوم می شود که اهل بیت (ع) فقط به پرسش و پاسخ توجه نمی کردند؛ بلکه نسبت به ظرفیت فهم پرسشگر هم حساس بودند.

ب. قضا و قدر

نوع برخورد اهل بیت (ع) با پرسش درباره قضا و قدر هم نشان می دهد که این بزرگواران برای پاسخ گویی توجه ویژه ای به استعداد طرف مقابل داشتند. در برخی از روایات وقتی کسی درباره قضا و قدر می پرسد، اهل بیت (ع) به تبیین این مفهوم پرداخته و پاسخ او را می دهند.

چند روایت زیر از این دسته می آوریم.

مردی از امیرالمؤمنان (ع) پرسید: «ای امیر مؤمنان! قضا و



امام صادق (ع) می‌فرمود: «تحمل امر ما تنها به تصدیق و پذیرفتن آن نیست. از جمله مصادیق تحمل امر ما، پنهان کردن و نگاه داشتن آن از ناهلش است

فهم آن از عهده هر کسی بر نمی‌آید و پذیرش آن نیازمند قوت معنوی است. بازگو کردن این مقامات که از اسرار این بزرگواران است، در هر محفل و برای هر کسی صحیح نیست؛ چون ممکن است به جهت ناتوانی در درک آن، برخی با ائمه (ع) به دشمنی برخیزند.

عبدالاعلی می‌گوید: شنیدم امام صادق (ع) می‌فرمود: «تحمل امر ما تنها به تصدیق و پذیرفتن آن نیست. از جمله مصادیق تحمل امر ما، پنهان کردن و نگاه داشتن آن از ناهلش است. به شیعیان ما سلام برسان و به آن‌ها بگو: خدا رحمت کند بنده‌ای را که دوستی مردم [مخالفین ما] را به سوی خود کشاند. آنچه می‌فهمند به آن‌ها بگوید و آنچه را نمی‌پذیرند از آن‌ها بپوشد». سپس فرمود: «به خدا کسی که به جنگ با ما برخاسته، زحمتش برای ما از کسی که چیزی را که نمی‌خواهیم از قول ما می‌گوید، بیشتر نیست. اگر فهمیدید کسی [امور خاص ما] را فاش می‌کند، به نزدش بروید و او را از آن بازدارید. اگر پذیرفت که هیچ و گرنه کسی را که بالاتر از اوست و از او شنوایی دارد بر او تحمیل کنید [تا منعش کند]».^{۱۰}

یک بار حاکم مدینه از امام صادق (ع) پرسید: چرا امیرمؤمنان علی (ع) در هنگام شکستن بت‌ها بر شانه پیامبر خدا (ص) رفت و بت‌ها را شکست، در حالی که برعکس، او به اندازه‌ای قدرت داشت که رسول خدا (ص) بر شانه او برود و بت‌ها را بشکند؛ چرا که علی (ع) در خیبر را کنده و بر دست گرفته بود؛ پس توان بر دوش کشیدن پیامبر (ص) را نیز داشت.

امام صادق (ع) پاسخ مفصلی به این پرسش داد^{۱۱}؛ اما در پایان فرمود: ای حاکم! اگر اسرار بیشتری از این حقیقت را بیان کنم، حتماً خواهی گفت که جعفر بن محمد مجنون گشته؛ پس همین اندازه بس است.^{۱۲}

با توجه به پاسخ امام صادق (ع) می‌توان گفت که در این میان، حقایقی از مقامات معنوی امیرمؤمنان علی (ع) بوده است؛ اما حاکم ظرفیت درک و فهم آن‌ها را نداشت و حضرت نیز از بیان آن خودداری کرد.

پی‌نوشت‌ها

۱. «عن محمد بن اسحاق قال: ان عبدالله الديصاني سأله هشام بن الحكم فقال له: ألك رب؟ فقال: بلى، قال اقادر هو؟ قال: نعم قادر قاهر؛ قال: يقدر ان يدخل الدنيا كلها البيضا لا تكبر البيضا ولا تصغر الدنيا؟ قال هشام: النظرى. فقال له: قد انظرتك حولا، ثم خرج عنه فركب هشام الى ابي عبدالله عليه السلام فاستاذن عليه فأذن له فقال له: يا ابن رسول الله! أتاني عبدالله الديصاني بمسئله ليس المعول فيها الا على الله و عليك. فقال له أبو عبدالله عليه السلام: عماذا سألك؟ فقال: قال لى: كيت و كيت، فقال أبو عبدالله عليه السلام: يا هشام كم حواسك؟ قال خمس. قال: ايها اصغر؟ قال الناظر قال: و كم قدر الناظر؟ قال: مثل العدسى او اقل منها. فقال له: يا هشام! فانظر أمامك و فوقك

و أخبرني بما ترى. فقال: أرى سماء و ارضا و دورا و قصورا و برارى و جبلا و انهارا. فقال له ابو عبدالله عليه السلام: ان الذى قدر أن يدخل الذى تراه العدسى او اقل منها قادر ان يدخل الدنيا كلها البيضا لا تصغر الدنيا و لا تكبر البيضا. فاكب هشام عليه و قبل يديه و رأسه و رجليه و قال: حسبي يا ابن رسول الله و انصرف الى منزله.»

۲. مرحوم علامه محمد باقر مجلسی در جلد چهارم بحارالانوار، ص ۱۴۱ و مرحوم ملا صالح مازندرانی در جلد سوم شرح اصول کافی، ص ۳۸ نیز برای این روایت چنین توجیهی آورده‌اند.

۳. درباره جدال احسن در آینده سخن خواهیم گفت.

۴. «عن احمد بن محمد بن ابي نصر، قال: جاء رجل الى الرضا عليه السلام فقال: هل يقدر ربك ان يجعل السماوات و الارض و ما بينهما فى بيضا؟ قال: نعم، و فى اصغر من البيضا، قد جعلها فى عينك و هى اقل من البيضا، لانك اذا فتحتها عابنت السماء و الارض و ما بينهما، و لو شاء لا عماك عنها.» التوحيد، ص ۱۳۰؛ بحارالانوار، ج ۴، ص ۱۴۳.

۵. «عن عمر بن اذينة، عن ابي عبدالله عليه السلام قال: قيل لامير المؤمنين عليه السلام: هل يقدر ربك ان يدخل الدنيا فى بيضا من غير ان يصغر الدنيا او يكبر البيضا؟ قال: ان الله تبارك و تعالى لا ينسب الى العجز، و الذى سألتنى لا يكون.» التوحيد، ص ۱۳۰؛ بحارالانوار، ج ۴، ص ۱۴۳.

۶. پاسخ عقلی این پرسش یا به عبارتی دقیق‌تر فلسفه عدم امکان جای گرفتن جهان در تخم مرغ را در اینجا می‌آوریم تا مشخص شود که چرا برخی توانایی فهم آن را ندارند. برای این پاسخ باید به مقدمات ذیل توجه کرد:

الف. روشن است که جهان بزرگ و تخم‌مرغ، نسبت به آن کوچک است.

ب. به آنچه که در چیزی جای می‌گیرد، مطروف و به آنچه که چیزی در آن جای می‌گیرد، ظرف می‌گویند.

ج. در صورتی یک مطروف در ظرفی جای می‌گیرد که مطروف از ظرف کوچک‌تر باشد. اگر فرض کنیم مطروفی که بزرگ‌تر از ظرف است، در آن جای بگیرد، معنایش این است که مطروف، هم بزرگ‌تر از ظرف است و هم کوچک‌تر از آن؛ این اجتماع نقیضین بوده که محال و نشدنی است. پس لازمه قرار گرفتن دنیا در تخم‌مرغ بدون کوچک شدن دنیا و بزرگ شدن تخم‌مرغ، اجتماع نقیضین است.

۷. «وروى آن رجلا قال: فما القضاء و القدر الذى ذكرته يا امير المؤمنين؟ قال: الأمر بالطائى و النهى عن المعصية و التمكين من فعل الحسن و ترك المعصية، و المعونة على القربى اليه، و الخذلان لمن عصاه، و الوعد و الوعيد، و الترغيب و التهيب، كل ذلك قضاء الله فى افعاله، و قدره لأعمالنا، و اما غير ذلك فلا تظنه فان الظن له محبط للأعمال. فقال الرجل: فرجت عني يا امير المؤمنين فرج الله عنك.» الارشاد ج ۱، ص ۲۲۶؛ الاحتجاج، ج ۱، ص ۴۹۲؛ نوادر الاخبار، ص ۱۵۱؛ بحارالانوار، ج ۵، ص ۹۶.

۸. «عن الزهرى، قال: قال رجل لعلى بن الحسين عليه السلام: جعلنى الله فداك أبقدر يصيب الناس ما اصابهم ام بعمل؟ فقال عليه السلام: ان القدر و العمل بمنزلة الروح و الجسد، فالروح بغير جسد لا تحس و الجسد بغير روح صوري لا حراك بها فاذا اجتماعا و صلحا، و كذلك العمل و القدر، فلو لم يكن القدر واقعاً على العمل لم يعرف الخالق من المخلوق و كان القدر شيئا لا يحس، و لو لم يكن العمل بموافق من القدر لم يمحض و لم يتم، و لكنهما باجتماعهما قويا، ولله فيه العون لعباده الصالحين ثم قال عليه السلام: الا إن من أجور الناس من رأى جوره

عدلا و عدلالمهتدی جورا، إلا أن للعبد أربعی أعین: عینان یبصر بهما أمر آخرته، و عینان یبصر بهما امر دنیا، فاذا اراد الله عزوجل بعید خیرا فتح له العینین اللتین فی قلبه فأبصر بهما العیب و اذا اراد غیر ذلك ترك القلب بما فیہ. ثم التفت الی السائل عن القدر فقال: هذا منه، هذا منه «التوحد، ص ۳۶۶؛ نوادر الاخبار، ص ۱۵۲.

۹. «عن عبدالملک بن عنتر الشیبانی، عن أبیه، عن جده، قال: جاء رجل الی امیر المؤمنین علیه السلام فقال: یا امیر المؤمنین اخبرنی عن القدر، قال علیه السلام: بحر عمیق فلا تلجه، قال: یا امیر المؤمنین عن القدر، قال علیه السلام: طریق مظلم فلا تسلكه، قال: یا امیر المؤمنین اخبرنی عن القدر، قال علیه السلام: سر الله فلا تکلفه.» الاعتقادات، ص ۳۴؛ التوحد، ص ۳۶۵؛ نوادر الاخبار، ص ۱۵۴.

۱۰. «عن عبدالاعلی قال: سمعت ابا عبدالله علیه السلام یقول: انه لیس من احتمال امرنا التصدیق له و القبول فقط، من احتمال امرنا ستره و صیانتہ من غیر اهلہ فأقرئهم السلام و قل لهم: رحم الله عبدا اجترمودی الناس الی نفسه، حدثوهم بما یعرفون و استروا عنهم ما ینکرون، ثم

قال: و الله ما الناصب لنا حربا بأشد علينا مؤونئ من الناطق علینا بما نکره، فاذا عرفتم من عبد اذاع فامشوا الیه و ردوه عنها، فإن قبل منکم و الا فتحملوا علیه بمن یثقل علیه و یسمع منه.» الکافی، ج ۲، ص ۲۲۲، وسائل الشیعه، ج ۱۶، ص ۲۳۶؛ بحار الانوار، ج ۳۷۲.

۱۱. برای مطالعه پاسخ کامل امام صادق علیه السلام به منابعی که برای این حدیث معرفی می شود مراجعه نمایید.
۱۲. «قال جعفر بن محمد علیه السلام ایها الامیر لو اخبرتک بما فی حمل النبی صلی الله علیه علیا عند حط الاصنام من سطح الکعبئ من المعانی التي ارادها به لقلت ان جعفر بن محمد لمجنون فحسبک من ذلك» علل الشرایع، ج ۱، ص ۱۷۴؛ معانی الاخبار، ص ۳۵۲؛ الاربعون حدیثا، ص ۷۳؛ بحار الانوار، ج ۳۸، ص ۸۲.

پاسخ شما به سؤال دانش آموزان

پاسخ روشمند و قانع کننده به سؤال های دانش آموزان، در همه درس ها، یکی از مهم ترین توانمندی ها و مهارت های معلمی به ویژه در درس های مربوط به معارف اسلامی است. گاه یک پاسخ مناسب نوجوانی را از سرگردانی و دغدغه ذهنی نجات می دهد و او را در مسیر صحیح زندگی وارد می کند و برعکس نیز گاه یک پاسخ نامناسب و سطحی، نوجوانی را نسبت به دین بدبین و دچار شک و تردید می کند.

سؤال های بعد، بخشی از مجموعه سؤال هایی است که بعضی از دانش آموزان دوره متوسطه در کلاس مطرح کرده اند. از شما می خواهیم برخی از سؤال ها را انتخاب کنید و پاسخی را که از نظر خودتان قانع کننده است، بیان نمایید. لطفاً پاسخ ها تشریحی باشد و از یک صفحه کمتر نباشد. از معلمانی که پاسخ های آن ها توسط داوران قابل قبول باشد، تقدیر به عمل خواهد آمد.

- چرا خداوند خودش را به ما نشان نداده و به جای پیامبران و امامان به ما هشدار نداده؟
- چرا نمی توان روح یا جن را دید؟
- چرا خداوند بعضی انسان ها را بدبخت آفریده است؟
- چرا خداوند با انسان حرف نمی زند؟
- چرا ما آفریده شده ایم؟
- چرا برخی افراد می گویند در کشور ما بین زن و مرد تفاوت (تبعیض) وجود دارد؟
- چرا اکثر آرزوهای ما برآورده نمی شود؟
- خداوند از چه زمانی وجود داشته؟
- چرا گفته شده خدا از رگ گردن به ما نزدیک تر است؟
- چرا مردم به حرف شیطان گوش می دهند؟
- چرا من دختر هستم؟
- چرا باید برای نماز وضو بگیریم؟ مگر وضو چه اثری دارد؟

گاه یک پاسخ مناسب نوجوانی را از سرگردانی و دغدغه ذهنی نجات می دهد و او را در مسیر صحیح زندگی وارد می کند و برعکس نیز گاه یک پاسخ نامناسب و سطحی، نوجوانی را نسبت به دین بدبین و دچار شک و تردید می کند

روش مناظره یا بحث گروهی در متون اسلامی

محبوبه راموز

اشاره

یکی از روش‌های تربیت به‌طور کلی، و به‌خصوص تربیت تفکر، برگزاری مناظره و به تعبیر امروزی، میزگردهای آزاداندیشی است. شایسته است که دبیران گرامی با روش‌های مناظره به خوبی آشنا شوند تا بتوانند زمینه برگزاری مناظره و گفت‌وگو را در کلاس فراهم کنند.

بحث گروهی، گفت‌وگویی است سنجیده و منظم پیرامون موضوعی خاص که مورد اتفاق نظر افراد شرکت‌کننده در بحث و دارای اهمیت است. این نوع بحث معمولاً توسط یک نفر مجری اداره می‌گردد و او به افراد فرصت می‌دهد تا نظرات، عقاید و تجربیات خود را بیان کنند. موضوعات مورد بحث باید ویژگی‌هایی داشته باشند که مهم‌ترین آن‌ها عبارت‌اند از:

- مورد علاقه شرکت‌کننده باشد؛
- افراد درباره موضوع اطلاعات لازم را داشته باشند؛
- موضوع برای همه افراد قابل فهم باشد؛
- بتوان درباره آن موضوع نظرات متفاوتی مطرح و بحث کرد (صفوی، ۹۲: ۱۲۳).

در روش بحث گروهی افراد به بحث و گفت‌وگو و استدلال درباره موضوع می‌پردازند تا به کشف حقیقت برسند. ابن‌سینا درباره مناظره چنین می‌گوید: «در مناظره، هدف مباحثه در مورد دو رأی مقابل یکدیگر است. هدف اصلی بیان حق و حقیقت است و در آن هیچ‌گونه خصومت و غلبه‌جویی مطرح نیست.» دهخدا نیز لغت مناظره را «با هم فکر کردن در حقیقت و ماهیت چیزی^۱» معنا کرده است.

مناظره در قرآن و سیره معصومین (ع)
قرآن کریم در آیات مربوط به انبیا به بحث و مناظره آن‌ها با قومشان اشاره می‌کند که چگونه با رعایت ادب و احترام و حق‌گویی و استدلال متین با آن‌ها مناظره می‌کردند. از جمله مناظره حضرت ابراهیم (ع) با نمرود است که به او می‌فرماید: «فان الله ياتي بالشمس من المشرق فات بها من المغرب (خدای من خورشید را از خاور برمی‌آورد، تو آن را از باختر برآورد)» (سوره بقره ۲۵۸). همچنین مناظره پیامبر اسلام (ص) با مشرکی که استخوان پوسیده‌ای را در دست گرفته بود و در حضور آن حضرت خرد کرد و بر زمین ریخت و گفت: چه کسی این استخوان‌های پوسیده را زنده می‌کند؟! پیامبر نیز با استفاده از آیه قرآن به او پاسخ داد: «اولم يرالانسان انا خلقناه من نطفه فاذا هو خصيم مبين. و ضرب لنا مثلاً و نسی خلقه قال من يحيي العظام و هي رميم. قل يحييها الذي انشأها اول مرة و هو بكل خلق عليم» مناظره از روش‌هایی است که معصومین (ع) نیز از آن برای بیان حقایق دینی و آموزش آن به دیگران بهره می‌بردند. مناظره‌های پیامبر اسلام با یهود، نصاری و دهری‌ها، از قبیل عبدالله بن ابی امیه، ابوجهل و ... مناظره‌های امام علی (ع) با ابوبکر بر سر مسئله فدک، مناظره با اصحاب شوری و مهاجرین و انصار در فضل و برتری و سابقه هر کدام در اسلام، مناظره آن حضرت با طلحه و زبیر به هنگام ظاهراً خروج به قصد عمره ولی در عمل برای جنگ جمل و مناظره‌های سایر معصومین (ع) به ویژه امام باقر، امام کاظم و امام رضا (ع) و ... از جمله مناظرات مشهور آن‌هاست. برای نمونه مناظره امام باقر (ع) با هشام‌بن عبدالملک درباره اوصاف قیامت را مطرح می‌کنیم:

ابن‌سینا درباره مناظره چنین می‌گوید: «در مناظره، هدف مباحثه در مورد دو رأی مقابل یکدیگر است. هدف اصلی بیان حق و حقیقت است و در آن هیچ‌گونه خصومت و غلبه‌جویی مطرح نیست»

مدیر گروه فردی است

که برای نظم دادن به بحث گروهی انتخاب می‌شود. این شخص به کسی اجازه خارج شدن از بحث اصلی را نمی‌دهد و نمی‌گذارد بحث به جدل تبدیل گردد؛ چرا که در جدل هدف تنها غلبه بر دیگری است

کردی، بر من غلبه کرده‌ای! مرد شامی با حمران مناظره کرد و مجاب شد.

مرد شامی سپس گفت: می‌خواهم در مورد زبان عربی (ادبیات) مناظره کنم.

امام (ع) ابان بن تغلب را معرفی کرد. شامی با او هم مناظره کرد و از استدلال فرو ماند.

سپس گفت: می‌خواهم در علم کلام مناظره کنم.

امام (ع) مؤمن الطاق را معرفی کرد. مرد شامی با او نیز مناظره کرد و باز مجاب شد.

سپس گفت: می‌خواهم در علم توحید مناظره کنم.

این بار امام (ع) هشام بن سالم را معرفی کرد. هشام با او بحث کرد و مرد شامی مقهور استدلالات وی شد.

سپس گفت: می‌خواهم در مورد امامت مناظره کنم.

امام (ع) هشام بن حکم را معرفی کرد. این بار هم مرد شامی از بحث فروماند و رو به امام (ع) عرض کرد: گویا می‌خواهی بگویی در میان شیعیان تو امثال این مردان زیاد هستند!

امام (ع) فرمود: آری؛ چنین است. (طوسی، ۵۵۴) سپس فرمود: ای برادر، ابان بن تغلب حق را به باطل آمیخت (مغالطه) کرد و بر تو غالب شد و تو مانند پرنده‌ای بودی که توان پرواز نداشتی. و اما هشام بن حکم به حق سخن گفت و بر تو غلبه کرد. در پایان مرد شامی به امامت امام ایمان آورد و عرض کرد: می‌خواهم شاگرد شما باشم. امام نیز به هشام بن حکم فرمود: او را تحویل بگیرد و مسائل و احکام امامت را به او آموزش بدهد.

چنان که مشاهده می‌شود، در بحث امام صادق (ع) و مرد شامی، گرچه برخی از اصحاب از مغالطه و دلیل باطل استفاده کردند، ولی امام در پایان سخن آنان را به نقد کشید و اشتباهاتشان را گوشزد کرد و تنها سخن هشام را مورد تأیید قرار داد و با درخواست مرد شامی، هشام را که تنها او در مناظره از «حق» استفاده کرده بود، برای آموزش وی مأمور کرد. این روش امام مهر تأییدی است بر این که بحث و مناظره تنها در صورتی پسندیده است که در آن از «دلیل حق» استفاده شود؛ زیرا هدف از آن کشف حقیقت است. (حسینی زاده، ۹۰: ۹۲)

این روایت را به عنوان نمونه مطرح کردیم تا براساس آن افراد حاضر در بحث را معرفی کنیم.

اداره کننده یا مدیر گروه

مدیر گروه فردی است که برای نظم دادن به بحث گروهی انتخاب می‌شود. این شخص به کسی اجازه خارج شدن از بحث اصلی را نمی‌دهد و نمی‌گذارد بحث تبدیل به جدل

هشام بن عبدالمکک به حج رفته بود. در مسجد الحرام، امام باقر (ع) را دید که در مسجد جلوس کرده و اطراف او را گروهی از مسلمین گرفته بودند و پرسش‌ها و مسائل خود را از آن حضرت می‌پرسیدند و پاسخ می‌شنیدند.

هشام از «سالم» مشاور خود پرسید: «این مرد کیست که تا این حد مورد احترام مردم است؟»

گفت: «او ابوجعفر محمد بن علی بن الحسین (ع) است و مردم دوستدار او هستند.»

آتش حسد در وجود هشام شعله‌ور شد. به سالم گفت: «برو از او پرس: مردم در روز قیامت که پنجاه هزار سال طول می‌کشد، چه می‌خورند و چه می‌آشامند تا زمانی که نوبت حساب آن‌ها برسد؟» سالم رفت در جمع مردم نشست و سؤال را پرسید. حضرت باقر (ع) به او فرمود:

«يَحْشُرُ النَّاسَ عَلَى مِثْلِ قَرْصَةِ الْبَدْرِ النَّقَى فِيهَا اَنْهَارٌ مِثْفَجْرَةٌ، يَأْكُلُونَ وَ يَشْرَبُونَ حَتَّى يَفْرَغَ مِنَ الْحَسَابِ»

یعنی: «در آن روز مردم از نان «حواریون» که آب گوارا در آن است می‌خورند و می‌آشامند تا از حساب فراغت یابند.»

سالم برگشت و سخن امام باقر (ع) را به هشام باز گفت. هشام اندیشید که شاید بتواند بر ابوجعفر (ع) غالب شود، لذا به سالم گفت: «برو و باز سؤال کن که در آن غوغا و هول و هیبت چگونه میل به خوراک پیدا می‌کنند؟»

«سالم» باز آمد و سؤال را مطرح کرد. حضرت در پاسخ فرمود: «فِي النَّارِ اشْغَلَ يَشْغَلُو عَنْ اَنْ يَقَالُوا اَفِيضُوا عَلَيْنَا مِنَ الْمَاءِ اَوْ مِمَّا رَزَقَكُمُ اللّٰهُ»

اشتغال اهل آتش، از آتش بیشتر است از اشتغال اهل محشر به هول و هیبت حساب؛ با این وجود کسانی که در جهنم و در میان آتش‌اند، به فکر خوردن و آشامیدن هستند و می‌گویند:

«به ما دهید از آب از آنچه به شما روزی شده.»
هشام با شنیدن این پاسخ سر به زیر انداخت و خاموش شد. (طبرسی، ۸۱: ۱۷۶)

شرکت کنندگان در بحث گروهی

امام صادق (ع) هر یک از شاگردانش را در علم خاصی متبحر کرده بود و هر کس در هر علمی، می‌خواست مناظره کند، امام شخص مناسب و دانای آن علم را برای مناظره با او معرفی می‌کرد.

هشام بن سالم می‌گوید: نزد امام صادق (ع) بودیم که مردی از اهل شام وارد شد و از امام تقاضای بحث کرد.

امام (ع) فرمود: در چه علمی می‌خواهی بحث کنی؟
مرد شامی گفت: در قرآن

امام (ع) فرمود: اگر بر حمران (یکی از اصحاب امام) غلبه

گردد؛ چرا که در جدل هدف تنها غلبه بر دیگری است؛ در حالی که در بحث گروهی هدف کشف حقیقت است. از دیگر مسئولیت‌های مدیر گروه این است که در صورت اشتباه سایر افراد، به آنان تذکر می‌دهد. در مناظره‌هایی که امام صادق(ع) مدیریت گروه را برعهده داشت، در پایان تذکرات لازم را مطرح و جمع‌بندی می‌کردند.

دانش‌آموزان

یکی از شرکت‌کنندگان اصلی بحث گروهی و مناظره دانش‌آموز یا طالب علم است که باید درباره موضوع بحث اطلاع و به آن علاقه داشته باشد. همچنین در بحث شرکت فعال داشته باشد و مسئولیت قبول کند. در بحث قبل هر یک از شاگردان امام (ع) در زمینه خاصی که مطالعه داشتند به دستور امام به بحث پرداختند و سایر افراد گوش می‌دادند در عین حال امام به عنوان هدایت‌کننده بحث بر کار آنان نظارت می‌نمود.

منشی

در هر مناظره یک نفر به یادداشت کردن مطالب می‌پردازد و آنچه را که در جریان بحث‌ها مطرح می‌شود ثبت می‌کند. در نتیجه مباحث مناظره به غائبین و آیندگان منتقل می‌شود و موجب اطلاع‌رسانی و آموزش بسیاری از مفاهیم دینی به دیگران می‌گردد (صفوی، ۹۲: ۱۲۴).

ویژگی‌های مناظره در اسلام

۱. هدف از مناظره باید کشف حقیقت باشد، نه غلبه بر دیگری و اثبات برتری خود. در غیر این صورت جدل محسوب می‌شود.
۲. دو طرف نسبت به موضوع مورد بحث اختلاف دیدگاه داشته باشند؛ زیرا اگر چنین نباشد، براساس آنچه از امام حسین(ع) وارد شده است، از یکی از سه حالت خارج نیست: یا هر دو نسبت به موضوع مورد بحث عالم هستند، بنابراین مناظره بیهوده و ضایع کردن علم است؛ یا هر دو نسبت به آن جاهل‌اند که این نیز درگیری و کشمکش در جهل است؛ یا یکی عالم و دیگری جاهل است که در این صورت عالم به جاهل ظلم می‌کند و جاهل نیز احترام عالم و دانشمند را ارج نمی‌نهد، زیرا جاهل باید سراغ عالم برود و نزد او زانوی ادب بزند و آنچه را نمی‌داند از او بیاموزد، نه اینکه با او جروب‌بحث کند (عاملی، ۷۶: ۱۷۱).
۳. هر مناظره‌کننده‌ای باید آگاهی‌های لازم و کافی را در مسئله مورد مناظره داشته باشد؛ زیرا در غیر این صورت یا مجبور است ادعای طرف مقابل را بدون دلیل انکار کند،

یا برای اثبات نظر حق خود یا ابطال نظر طرف مقابل، از دلیل باطل استفاده کند که هر دو مورد، در روایت امام صادق(ع)، از مصادیق جدال شمرده شده است (طبرسی، ۸۱: ۲۳).

چنان که دیدیم، امام صادق(ع) در پاسخ به درخواست مرد شامی برای مناظره، در هر موضوعی افراد متخصص در آن علم را برای مناظره با او معرفی کرد؛ در علوم قرآن، حمران را، در ادبیات ابان بن تغلب را، در کلام محمدبن نعمان (مؤمن الطاق) را، در توحید، هشام‌بن سالم را و در امامت هشام‌بن حکم را.

۴. در بحث باید سخن طرف مقابل را به دقت شنید و تا سخن او تمام نشده، از پاسخ دادن خودداری کرد؛ زیرا تا سخن طرف مقابل تمام نشده، اگر پاسخ بدهیم، ممکن است پاسخ در جواب سخن او نباشد و این موضوع بر عدم توانایی علمی پاسخ‌دهنده حمل و لذا موجب گمراهی بیشتر طرف مناظره و حتی شاگردان بشود. امام عسکری (ع) می‌فرماید:

از علی‌بن محمد النقی (ع) (پدرم) پرسیدم: آیا پیامبر با یهود و مشرکان مناظره می‌کرد؟ فرمود: آری؛ روزی گروهی با پیامبر مناظره کردند. عبدالله بن ابی امیه مخزومی گفت: یا محمد(ص)! تو ادعای بزرگی کرده‌ای که گمان می‌کنی از طرف خدا فرستاده شده‌ای

پیامبر فرمود: آیا حرف دیگری داری؟ گفت: آری؛ و ادامه داد. باز پیامبر فرمود: آیا باز حرف دیگری داری؟ گفت: آری؛ و ادامه داد تا اینکه کلامش تمام شد. پس از آنکه دیگر حرفی نداشت پیامبر به او پاسخ گفت (طبرسی، ۸۱: ۴۹). دیلم بن عمر نیز می‌گوید: در دمشق به انتظار ورود اسیران آل محمد (ع)، بر در مسجد ایستاده بودیم تا اسیران را آوردند. در میان اسیران، علی‌بن الحسین (ع) بود. یکی از بزرگان اهل شام نزد او آمد و گفت: حمد و سپاس خدایی را که شما را کشت و هلاک کرد و ریشه فتنه را کند. سپس در ناسزا و دشنام دادن به اهل بیت(ع) کوتاهی نکرد. وقتی کلامش تمام شد، علی‌بن الحسین (ع) فرمود: من به حرف‌هایت گوش دادم تا حرفت تمام شد و هر چه کینه و دشمنی در دل داشتی، ابراز داشتی. پس، چنان که من به تو گوش دادم، تو نیز به من گوش بده... (مجلسی، ۱۶۶).

۵. استفاده از روش‌های عقلی و استدلالی بحث باید به گونه‌ای باشد که نتایج آن مورد قبول همگان واقع شود. در واقع کاربرد عقل در کنار علم، هدفی است که ضریب خطا را در بحث‌ها کمتر می‌کند و دستیابی به هدف واحد را آسان می‌گرداند. امام رضا(ع) در مواجهه و مناظره با زنادقه و ملحدان که به هیچ کتابی یا خدایی معتقد نبودند، از

چنان که دیدیم، امام صادق(ع) در پاسخ به درخواست مرد شامی برای مناظره، در هر موضوعی افراد متخصص در آن علم را برای مناظره با او معرفی کرد؛ در علوم قرآن حمران را، در ادبیات ابان بن تغلب را، در کلام محمدبن نعمان (مؤمن طاق) را، در توحید هشام‌بن سالم را و در امامت هشام‌بن حکم را

روش عقلی و استدلالی بهره می‌جست. همین‌طور با اهل کتاب از طریق استدلال عقلی و براساس مشترکات دینی به رفع اشکالات و به اثبات حقانیت اسلام می‌پرداخت. زیرا می‌دانست بدون تعقل نمی‌توان تناقضات بین ادیان را رفع کرد.

۶. تکریم طرف مناظره یکی دیگر از ویژگی‌های مناظرات و بحث‌هاست. چنانچه امام‌رضا (ع) در بحث‌ها این‌گونه عمل می‌نمود و مناظره بین امام و عمران نمونه‌ای از آن است؛ نتیجه اینکه عمران اسلام آورد. روزی امام کسی را دنبال او فرستاد. وقتی عمران وارد شد امام به او خوشامد گفت و محترمانه از او استقبال کرد. از آن پس عمران پیوسته نزد امام می‌آمد و از علم آن حضرت بهره می‌برد و خود یکی از دعوت‌کنندگان به اسلام شد. حکیمان، صاحبان اندیشه و بدعت‌گذاران به نزد او می‌آمدند و از وی درباره مسائل سؤال می‌کردند و عمران نیز به پرسش‌های آن‌ها پاسخ می‌داد.

امام رضا (ع) نیز در حین مناظره، هیچ‌گاه طرف مقابل را تحقیر نمی‌کرد و حتی اگر کسانی طرف مناظره خود را تمسخر می‌نمودند آن‌ها را دعوت به ملایمت می‌نمود؛ چنان که در مناظره امام و سلیمان مروزی، وقتی امام (ع) تمام راه‌های جواب را بر سلیمان بست و سلیمان شروع به تناقض‌گویی کرد، حاضران در جلسه به سلیمان خندیدند، اما امام از آن‌ها خواست که نسبت به سلیمان ملایمت به خرج دهند و سپس گفت‌وگو را ادامه داد. این شیوه امام بی‌شک نکته‌ای اساسی در فن مناظره به شمار می‌رود.

امام رضا (ع) هیچ‌گاه قصد منکوب یا محکوم کردن طرف مقابل را نداشت، بلکه هدفش صرفاً تعلیم و هدایت او به حق بود؛ از این رو در ضمن مناظره با عمران به او می‌فرمود: آیا مطلب را فهمیدی؟ یا اگر عمران به او می‌گفت: آقای من، توضیح بیشتری بدهید، امام چنین می‌کرد. (عمادزاده، ۶۱: ۲۸۲) در عین حال آن حضرت ضوابط خاص یک مباحثه و مناظره جدی و محکم را رعایت می‌نمود؛ برای مثال در مواردی که طرف مقابل به حقیقتی اقرار می‌کرد، ایشان به افراد حاضر می‌فرمود: شاهد باشید که وی به این مسئله اقرار کرد. همین افراد حاضر در بحث گروهی یا مناظره بودند که بعداً بازگوکننده نتایج مناظرات برای غائبین می‌شدند.

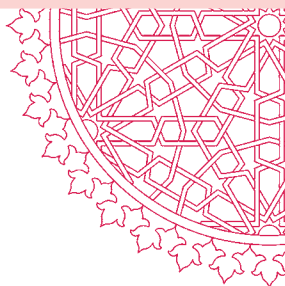
۷. از دیگر ویژگی‌های مناظره، داشتن سعه صدر و تحمل نظرات دیگران است. پذیرش این مسئله که دیگران هم حق دارند آزادانه فکر کنند و هر چه خواستند بگویند گامی مثبت و مقدماتی در ایجاد ارتباط و گفت‌وگو با افراد دیگر محسوب می‌شود. عدم تحمل آرا و عقاید دیگران نه تنها

باعث گفت‌وگو نمی‌شود بلکه سبب دوری و بدبینی به یکدیگر نیز می‌گردد. بنابراین هدایت‌کننده بحث باید با آرامش، دیگر افراد حاضر در بحث را به سعه صدر دعوت کند و اجازه ندهد «بحث» به «جدل» تبدیل گردد. داستان مفضل یکی از شاگردان امام صادق (ع) نمونه خوبی از صبر و بردباری امام (ع) در بحث است. روزی مفضل وارد مسجد شد و ابن ابی العوجای دهری را دید که با دوستانش در مورد خداشناسی بحث می‌کند. به آن‌ها اعتراض کرد که چرا با وی بحث می‌کنند. ابن ابی العوجا به او گفت: «ای مرد! اگر تو از متکلمانی، با تو به روش آنان سخن بگویم؛ اگر ما را محکوم ساختی، ما از تو پیروی می‌کنیم و اگر از آنان نیستی، سخن گفتن با تو سودی ندارد؛ اما اگر از یاران جعفر بن محمد صادق (ع) هستی، او با ما چنین سخن نمی‌گوید و این‌گونه با ما مناظره نمی‌کند. او سخنان ما را بیش از آن چه تو شنیدی، بارها شنیده ولی بر ما دشنام نداده بلکه در بحث بین ما و او، از حد ادب خارج نشده است. او آرام و بردبار و متین و خردمند است و هرگز خشم و سفاکت بر او چیره نمی‌شود، سخنان و دلایل ما را می‌شنود تا آنکه هر چه در دل داریم، بر زبان می‌آوریم. طوری که گمان می‌کنیم بر او چیره شده‌ایم، ولی او با کمترین سخن، دلایل ما را باطل می‌سازد و با کوتاه‌ترین کلام، حجت را بر ما تمام می‌کند؛ چنان‌که نمی‌توانیم پاسخ دهیم. اینک اگر تو از پیروان او هستی، آن‌چنان که شایسته اوست، با ما سخن بگو» (مجلسی، ۷۹: ۷).

پی‌نوشت‌ها

۱. لغت‌نامه دهخدا
۲. بقره- ۲۵۸

منابع این مقاله در دفتر مجله موجود است.



**از دیگر ویژگی‌های
مناظره، داشتن سعه
صدر و تحمل نظرات
دیگران است. پذیرش این
مسئله که دیگران هم
حق دارند آزادانه فکر
کنند و هر چه خواستند
بگویند، گامی مثبت و
مقدماتی در ایجاد ارتباط
و گفت‌وگو با افراد دیگر
محسوب می‌شود**

آموزه‌های نبوی

در اخلاق حرفه‌ای معلم از دیدگاه شهید مطهری

مریم پاپی دبیر شهرستان همدان
نگار حسین‌پناهی دبیر شهرستان همدان

اشاره

در تربیت‌ها و در اخلاقیات امروز، هیچ مسئله‌ای به این اندازه مورد توجه نیست که بشر را باید طوری تربیت کرد که انگیزش به خودش و نیروی خودش باشد، درش را از خودش بداند و دوایش را هم در خودش بداند؛ از فکر و اراده و نیروی خودش استفاده کند و الا بشر همین‌که متکی شد، هرگز یک انسان مستقل نخواهد شد. انسان ثروتمندی که همه انگیزش به ثروتش است، یک وجود مهملی خواهد بود.

معلم همیشه باید کاری کند که دانش‌آموز امیدش از غیر خودش سلب شود؛ وقتی امیدش از غیر خودش سلب شد، آن وقت است که نیروهای درونی‌اش به کار می‌افتد و یک شخصیتی پیدا می‌کند حالا آن غیر هرچه می‌خواهد باشد (مطهری، ۱۳۹۰: ۱۲-۱۱).

یک معلم بر سر این دو راهی است که اگر بخواهد راه امانت و راستی و درستی را برود، می‌بیند که بر حسب ظاهر، پول و منفعت و پیشرفتی در کار نیست. اما اگر راه باطل و بند و بست و رشوه گرفتن و دزدی را پیش بگیرد می‌بیند راه برایش باز است. وقتی با خودش فکر می‌کند، می‌بیند در آن راهی که اخلاق، آن را باطل می‌شمارد، احتمال رسیدن به پول و پیشرفت مادی ۸۰ تا ۹۰ درصد است، اگرچه احتمال شکست هم وجود دارد. ولی اگر بخواهد آن راه راستی و درستی را برود، به نظرش کوره‌راه می‌آید و شاید دو درصد به موفقیت‌های ظاهری و پیشرفت منجر شود، نود درصد احتمال شکست است (مطهری، ۱۳۹۰: ۱۳-۱۲).

هر کس نیازمند به معلم، یعنی نیازمند یک قوه و نیرویی است که الهام‌بخش او باشد. خداوند درباره رسول اکرم (ص) می‌فرماید: «الم یجدک یتیمًا فاولی و وجدک ضالًا فهدی و

بهره‌گیری معلمان از سیره عملی و نظری پیامبر (ص)، با محوریت مؤلفه‌های اخلاقی - تربیتی، از اهمیت بسیاری برخوردار است. هدف این مقاله تبیین نقش سیره و سنت پیامبر (ص) در کسب اخلاق حرفه‌ای معلم از دیدگاه شهید مطهری است. ابتدا به بیان اخلاق و سپس اخلاق حرفه‌ای معلم می‌پردازیم و در ادامه مفهوم سیره و نقش سنت پیامبر (ص) در آن را بیان می‌کنیم. و در پایان به این سؤالات پاسخ داده می‌شود:

آیا مطالعه سیره پیامبر (ص) در اخلاق حرفه‌ای معلم تأثیرگذار است؟

آیا از دیدگاه شهید مطهری بهره‌گیری از سنت پیامبر (ص) برای معلم ضرورت دارد؟

آیا مطالعه سیره پیامبر (ص) موجب اعتلای اخلاق حرفه‌ای معلم می‌شود؟

در پایان نتیجه می‌گیریم که مطالعه سیره پیامبر (ص) در اخلاق معلمی تأثیرگذار است و بین اخلاق حرفه‌ای معلم و آگاهی از سنت پیامبر رابطه مستقیمی وجود دارد.

کلیدواژه‌ها: اخلاق، اخلاق حرفه‌ای معلم، سیره و سنت، نقش سیره و سنت در اخلاق حرفه‌ای معلم

اخلاق حرفه‌ای معلم

اخلاق حرفه‌ای در لغت عبارت است از مسئولیت‌پذیری در محیط زندگی شغلی (قراملکی، ۱۳۹۵: ۶۳) و حرفه معلمی را مجموعه فعالیت‌های منسجم و فرایندهای نظام‌وار می‌دانند که اهدافی را دنبال می‌کنند (قراملکی، ۱۳۹۵: ۷۷).

معلم همیشه باید
کاری کند که دانش‌آموز
امیدش از غیر خودش
سلب شود؛ وقتی امیدش
از غیر خودش سلب
شد، آن وقت است که
نیروهای درونی‌اش
به کار می‌افتد و یک
شخصیتی پیدا می‌کند؛
حالا آن غیر هرچه
می‌خواهد باشد

وجدک عائلا فاغنی^۱، «آیا تو یتیمی نبودی که خداوند به تو پناه داد؟ گمراه و بی‌خبر نبودی که خداوند تو را راهنمایی کرد و باخبرت ساخت؟ تهی‌دست نبودی که خداوند تو را بی‌نیاز ساخت؟» (مطهری، ۱۳۷۹: ۳۱۵-۳۱۶).

شخصیت افراد به اخلاق و خلقیات و ملکات و فضائلشان است، بنابراین معلم باید اخلاق مناسبی داشته باشد و اخلاق همه‌جانبه می‌خواهد نه اخلاق کمونیستی. اخلاقی که معنا و پایه و اساس داشته باشد و این جز با دین و معنویت امکان ندارد (مطهری، ۱۳۸۵: ۲۴۲).

از نظر تعلیم، متعلم فقط فراگیرنده است و مغز او به منزله انباری است که یک سلسله معلومات در آن ریخته می‌شود، ولی در آموزش کافی نیست که هدف این باشد. امروزه هم این را نقص می‌شمارند که هدف آموزگار فقط این باشد که یک سلسله معلومات، اطلاعات و فرمول در مغز متعلم بریزد، آنجا را انبار بکند و ذهن او بشود مثل حوضی که مقداری آب در آن جمع شده است.

هدف معلم باید بالاتر باشد و آن این است که نیروی فکری متعلم را پرورش و استقلال بدهد و قوه ابتکار او را زنده کند، یعنی کار معلم در واقع آتشگیره دادن است. فرق است میان تنوری که شما بخواهید آتش را بیرون بیاورید تا این تنور را داغ کنید و تنوری که در آن هیزم و چوب جمع است. شما آتشگیره از خارج می‌آورید، آنقدر زیر این چوب‌ها و هیزم‌ها می‌دمید تا خود این‌ها کم‌کم مشتعل بشود و تنور با هیزم خودش مشتعل گردد، همان حالت رشد عقلانی و استقلال فکری است که انسان قوه استنباط داشته باشد (مطهری، ۱۳۸۵: ۱۷-۱۶).

تعلیم و تربیت جوری باشد که علاوه بر علم مسموع، علم مطبوع^۲ دانش‌آموز را به حرکت درآورد و پرورش بدهد (مطهری، ۱۳۸۵: ۱۷).

در آموزش و تعلیم و تربیت در مدرسه، وظیفه معلم بالاتر از این است که به دانش‌آموز دانش یاد دهد، بلکه این است که کاری بکند قوه تجزیه و تحلیل او قدرت بگیرد، نه اینکه فقط در مغز وی معلومات بریزد که اگر معلومات خیلی فشار بیاورد ذهن دانش‌آموز را کد می‌شود (مطهری، ۱۳۸۵: ۹۱).

در تعلیم و تربیت باید مجال فکر کردن به دانش‌آموز داده شود و او به فکر کردن ترغیب شود، مغز انسان درست حالت معده انسان را دارد و باید غذا را از بیرون به اندازه بگیرد. معلم نباید تمام هدفش این باشد که دائم دانش‌آموزان بیاموزند، فراگیرند و حفظ کنند (مطهری، ۱۳۸۵: ۱۹۲۰).

اگر قوه خیال و تعقل آدمی آزاد باشد، منشأ فساد اخلاقی انسان می‌شود. امیرالمؤمنین (ع) می‌فرماید: «النفس إن لم

تشغله شغلک» یعنی اگر تو نفس را به کاری مشغول نکنی، او تو را به خودش مشغول می‌کند. بنابراین معلم تا می‌تواند باید قوه تفکر و عقل دانش‌آموزان را به کار گیرد؛ زیرا آزادی قوه خیال موجب گناه می‌شود (مطهری: ۲۷).

به عقیده شهید مطهری، تربیت صحیح و همه‌جانبه، زمانی محقق خواهد شد که اولاً به رشد و پرورش استعدادهای انسانی توجه شود، ثانیاً هماهنگی و تعادل میان استعدادهای انسانی به وجود آید و به این ترتیب در درون انسان نظامی واحد و منسجم حکمفرما شود و ثالثاً استعدادها در حد عالی به ثمر رسند (بانشی، ۱۳۸۱: ۲۶۹).

اخلاق شرط کمال آدمی است؛ به عقیده مطهری این فصلی است که مربوط به ساختمان انسان می‌باشد و اینکه انسان از لحاظ غریزه ناقص آفریده شده است. در خلقت که چیزی ناقص آفریده نشده است؛ پس «ناقص آفریده شدن انسان» یعنی چه؟ مقصود چنین است: هر حیوانی از لحاظ غریزه و صفات طبیعی، متناسب با زندگی خودش در طبیعت مجهز شده است، ولی خداوند تبارک و تعالی بشر را طوری آفریده است که با اینکه استعداد او از لحاظ ترقی و تکامل از هر حیوانی بیشتر است، ولی از لحاظ غریزه و صفات اولیه طبیعی که برایش لازم و ضروری است، بسیار ضعیف و ناقص می‌باشد. «خلق الانسان ضعيفاً» خداوند در طبیعت بشر این استعداد را قرار داده است که بشر برای خود آن روش تربیتی و آن خلقی را که لازم است انتخاب کند و معلمان و مربیان را وسیله‌ای قرار داده تا این نقص را که به نظر می‌رسد در طبیعت است تکمیل و ترمیم کنند (مطهری، ۱۳۸۵: ۲۳۰).

شهید مطهری به اهمیت تشویق و تنبیه نیز اشاره می‌کند و می‌گوید: «در مراحل اولیه زندگی، تنها وسیله نشر و توسعه فضائل و کمالات آدمیت، تشویق است» (مطهری، ۱۳۸۵: ۱۳۶).

وی تنبیه را یکی از «شرایط» تربیت می‌شناسد و آن را عامل «تربیت» نمی‌داند.

از سوی دیگر، دانش‌آموز باید از علت تشویق و تنبیه یا تهدید آگاه باشد. اگر دانش‌آموز نفهمد به چه دلیل تنبیه می‌شود، روحش به کلی مشوش می‌گردد. بسیاری از بیماری‌های روانی در اثر ترس و تنبیه روانی در دانش‌آموز یا کودک پیدا می‌شود؛ بنابراین تنبیه عامل کافی برای پرورش و شکوفا کردن نیست، ولی عامل لازمی است. مطهری در کنار تنبیه، به مسئله ترس نیز توجه دارد. به اعتقاد ایشان، باید از عامل ترس استفاده کرد ولی نه به‌عنوان عامل رشد و پرورش استعدادهای عالی؛ بلکه از آن باید به‌عنوان عامل جلوگیری از رشد استعدادهای پست و پایین، عامل فرو

امیرالمؤمنین (ع)

می‌فرماید: «النفس

إن لم تشغله شغلک»

یعنی اگر تو نفس را به

کاری مشغول نکنی، او

تو را به خودش مشغول

می‌کند. بنابراین معلم تا

می‌تواند باید قوه تفکر

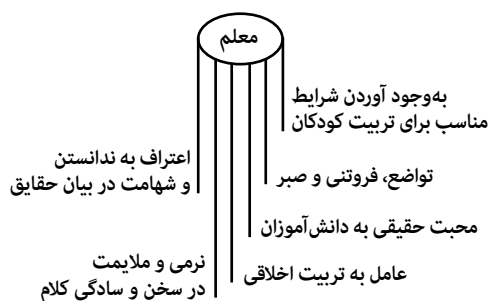
و عقل دانش‌آموزان را

به کار گیرد؛ زیرا آزادی

قوه خیال موجب گناه

می‌شود (مطهری: ۲۷)

می‌کند، کودک بفهمد که چرا نباید این کار را بکند، و الا گنج می‌شود و حتی بیماری روانی پیدا می‌کند. دانش‌آموز اگر مسیر راه برایش روشن باشد، پرورشی توأم با شوق و رغبت خواهد داشت. معلم باید سعی در شکوفاکردن استعداد های طبیعی دانش‌آموزان داشته باشد. وی باید تلاش خود را در جهت بیدار کردن حس اعتماد به نفس در دانش‌آموزان به کار گیرد. همچنین، باید در توسعه فکر متعلم بکوشد و نیروی عقل او را تقویت کند. معلم باید به دانش‌آموزان محبت حقیقی و منطقی داشته باشد، آن‌ها را گرمی بدارد و به عبارت دیگر در آن‌ها احساس کرامت و عزت به وجود آورد. علاوه بر این باید در تربیت دانش‌آموزان صبر و حوصله به خرج دهد؛ چون صبر عاملی است که اگر از آن استفاده شود، بی‌استعدادترین افراد هم، شاید در یک زمان طولانی به هدف و همچنین به فضایل اخلاقی دست یابند. شهید مطهری معتقد است که معلم قبل از نصیحت کردن دانش‌آموزان باید خود عامل به تربیت اخلاق باشد. اعتراف به ندانستن، از جمله صفات پسندیده‌ای است که در دین زیاد بر آن تأکید شده است و چه بسیار بوده‌اند بزرگان و اولیای دین که وقتی با مسئله یا سؤالی از سوی شاگردان خود مواجه می‌شدند که توان پاسخ‌گویی به آن سؤال یا مسئله را نداشتند، به‌صراحت اعتراف به ندانستن می‌کردند.



نمودار ۱. ویژگی‌های معلم از دیدگاه شهید مطهری: مطهری، م، تعلیم و تربیت در اسلام

شهید مطهری تدریس را به‌عنوان عبادت و وظیفه دینی انجام می‌داد. او مدرس دینی بود نه مدرس شغلی و به‌عنوان یک وظیفه الهی درس می‌داد؛ اما یک وقت معلمی به‌عنوان انجام وظیفه درس می‌دهد. یکی از بزرگ‌ترین رموز آموزشی این است که شاگرد خود معلم را بپذیرد نه زبان و استدلالش را؛ در نتیجه تحت‌تأثیر اخلاق و رفتار معلم و از جمله

نشاندن و عامل جلوگیری از طغیان‌ها استفاده کرد (مطهری، ۱۳۸۵: ۴۷-۴۶).

به اعتقاد ایشان، راه صحیح پرورش طبیعی استعدادهای بشری که به هیچ نوع آشفته‌گی و بی‌نظمی و اختلال منجر نشود، تنها با رعایت مقررات اسلامی میسر است (مطهری، ۱۳۶۷: ۳۹).

اینکه تربیت صرفاً عبارت است از پرورش، نه ساختن انسان‌ها، صحیح نیست بلکه قسمت اعظم تربیت ساختن انسان‌هاست به‌طور دلخواه. انسان موجودی قابل ساختن است و اکثر اخلاقیات اموری ساختنی‌اند و باید عادت شود و اموری نیست که ریشه‌اش در انسان وجود داشته باشد مثلاً ممکن است کسی را عادت دهیم ملکه عفت در او به وجود آید و برعکس نیز ممکن است او را آدم غیر عقیف و هوسرانی بار بیاوریم (جمعی از شاگردان استاد مطهری، ۱۳۵۸: ۲۷۰).

فایده تربیت پرورش دادن، به فعلیت درآوردن استعدادهای درونی شیء (این است که پایه‌های اخلاقی را به گونه‌ای در روح افراد شکل می‌دهد که هیچ‌گاه اراده انسان متوجه کارهای زشت و پست نمی‌شود (مطهری، ۱۳۸۵: ۳۱)).

یکی از عواملی که دانش‌آموز را به سوی فضایل و ردایل اخلاقی سوق می‌دهد، معلم است. شهید مطهری در این باره چنین می‌گوید: «مربی یعنی کسی که متصدی بهداشت روحی جامعه است. ما در بهداشت جسمی که بیشتر مربوط به محسوسات است، می‌بینیم چه اندازه تحصیل و مطالعه و تجربه لازم است تا یک نفر، آن هم در یک قسمت مخصوص، متخصص شمرده شود. قطعاً در بهداشت روحی، بیشتر فکر و تحصیل و مطالعه در رشته‌های مختلف علوم و تجربه لازم است تا یک نفر صلاحیت عهده‌داری این وظیفه خطیر را پیدا کند. همان‌طوری که کوچک‌ترین اشتباه برای طبیب گاهی زبان‌های جبران‌ناپذیری برای فرد به بار می‌آورد و گاهی منجر به هلاکت مریض می‌شود؛ اشتباهات تربیتی و روحی نیز گاهی زبان‌های عظیم و غیرقابل جبرانی را در جامعه ایجاد می‌کند که یک ملت را تا پرتگاه فنا و اضمحلال سوق می‌دهد» (مطهری، ۱۳۸۵: ۳۳).

معلم با اخلاق شایسته، یکی از شرایط تحصیل اخلاق نیک و دست‌یابی به فضائل اخلاقی به شمار می‌رود؛ اما معلمی که اخلاق ناشایسته داشته باشد، عاملی برای سقوط اخلاقی دانش‌آموزان می‌شود. معلم باید برای رشد دانش‌آموز او را هدایت کند و تا حدودی آزادش گذارد. وی باید هم به علائق مادی و هم به علائق معنوی دانش‌آموز یا کودک توجه کند و به آن‌ها نیز اجازه ظهور دهد. مربی باید در تربیت کودک هدف داشته باشد؛ یعنی زمانی که کودک را از کاری نهی

پرورش صحیح و طبیعی استعدادهای بشری که به هیچ نوع آشفته‌گی و بی‌نظمی و اختلال منجر نشود، تنها با رعایت مقررات اسلامی میسر است (مطهری، ۱۳۶۷: ۳۹)

مفهوم سیره و سنت در لغت و اصطلاح

«سیره» در زبان عربی از ماده «سیر» است. «سیر» یعنی حرکت، رفتن و راه رفتن.

«سیره» یعنی نوع راه رفتن. سیره بر وزن فعله است و فعله در زبان عربی دلالت بر نوع می‌کند مثلاً جلسه یعنی نشستن و جلسه یعنی سبک و نوع نشستن. سیر یعنی رفتار، رفتن، ولی سیره یعنی نوع و سبک رفتار (مطهری، ۱۳۸۳: ۴۵۴۶).

سنت در لغت عبارت است از روش، طریقه، سیرت، راه و عادت، و در اصطلاح به معنای حقایق همه‌جایی و همیشگی یا حکمت جاودان هم آمده است که این معنا البته هیچ ربطی به اهل سنت و بلکه اسلام ندارد. معنای دیگر سنت در مقابل بدعت است و منظور از آن سنت عملی است که مطابق عمل صاحب شریعت باشد. از زمان شافعی تاکنون سنت به فعل و قول و تقریر پیامبر اطلاق می‌شود (قرشی، ۱۳۷۱: ۳۴۲).

نقش سیره و سنت پیامبر (ص) در اخلاق حرفه‌ای معلم
در سیره پیامبر گرامی اسلام (ص) خلق امانت‌داری چنان برجسته بود که ایشان را به همین خلق می‌خواندند و می‌فرمودند: محمدامین (ص). امانت‌داری در حرفه، گاهی به صورت ودیعه است؛ مثلاً معلمی کتاب یا لوازم خود را پیش همکارش به ودیعه می‌سپارد اما در غالب موارد، امانت‌داری در حرفه از باب ودیعه نیست. به عنوان مثال، مدرسه رایانه‌ای را در اختیار معلم قرار می‌دهد تا او در انجام وظایف آموزشی‌اش از آن استفاده کند. مدرسه از معلم، به‌حق، انتظار دارد که وی در استفاده از رایانه رسم امانت‌داری را ادا کند (قراملکی، ۱۳۹۵: ۱۱۸-۱۱۷). تدریس بیش از طاقت و توان، مستهلک کردن خویش، هدر دادن زمان، راهنمایی غلط، ایجاد تشویش ذهنی، ایجاد سبک‌های ناروای ارتباط کلامی و... خلاف امانت‌داری در معلمی است (قراملکی، ۱۳۹۵: ۱۲۰).

معلم پیش از تعلیم دیگری، باید به ادب کردن خویش بپردازد و پیش از آنکه به گفتار تعلیم دهد؛ باید به کردار ادب کند و آنکه خود را تعلیم دهد و ادب اندوزد، شایسته‌تر به تعظیم است از آنکه دیگری را تعلیم دهد و ادب آموزد (آمدی، ۱۴۰۷: ۲۷۸).

امیرالمؤمنین (ع) نمونه والای تربیت عملی در نزد پیامبر (ص) بود. هرگز مردم را به چیزی دعوت نکرد، مگر اینکه خودش سخت بدان پایبند بود و هرگز آنان را از چیزی دور نساخت مگر اینکه خود بیش از همه از آن پرهیز داشت. بنابراین معلم قبل از تربیت اخلاقی دانش‌آموزان

استدلالش قرار می‌گیرد. اگر معلم با اخلاقش در دانش‌آموز تنفر به وجود بیاورد، نتیجه معکوس خواهد شد (جمعی از شاگردان استاد مطهری، ۱۳۵۸: ۵۳-۵۴).

استاد مطهری هرگز نسبت به شاگردش نظر تحقیرآمیز نداشت یعنی حرف شاگرد را می‌شنید و به این وسیله به او اجازه عقده‌گشایی می‌داد. اگر وقت نبود، بعد از درس می‌نشست و گوش می‌کرد. حرفش را می‌شنید و جوابش را می‌داد و این خصیصه ایشان در مقام تحقیق، بیشتر از مقام تدریس ایشان نقش داشت.

حفظ حرمت معلم مدیون وقار معلم است نه مدیون تکبر معلم. وقار غیر از تکبر است. معلم باید در عین وقار بهترین روابط صمیمانه را با شاگرد داشته باشد. حریم و حرمت از یک جوهرند، معلم برای حفظ حرمت خود باید حریم برای خودش قائل شود. پس لازم نیست که معلم وقتی می‌خواهد با شاگردهایش صمیمی باشد برود با آن‌ها فوتبال بازی کند! این را یکرنگی با شاگرد نمی‌گویند. یکرنگی وقتی است که به هنگام دیدن شاگرد با تبسم و خوشرویی با او احوال‌پرسی بکنند، مشکلاتش را بپرسد و در رفع مشکلاتش بکوشد. بدین طریق در زوایای قلب او نفوذ پیدا می‌کند. استاد مطهری با مطلب جذب می‌کرد و دیگران با بیان. البته بیان مهم است اما اگر فقط بیان باشد، زود می‌گذرد و اگر بیان بدون مطلب باشد افسوس‌نگری و سرگرمی است (جمعی از شاگردان استاد مطهری، ۱۳۵۸: ۵۵۵۷).



تصویر شماره ۱. حضور استاد مطهری در جمع دانشجویان

رسول خدا همواره به اصحابش توصیه می‌کرد که سخنانش را ثبت کنند و بنویسند. می‌فرمود: «قیدوا العلم» دانش را در بند کنید. گفتند چگونه در بند کنیم؟ فرمود آن را بنویسید (مطهری، ۱۳۸۷: ۷۲).

اصول اخلاقی که معلم به دانش‌آموز تعلیم می‌دهد باید منطقی، پشتوانه و اعتبار داشته باشد و بر اساس یک سری تلقینات نباشد (مطهری، ۱۳۸۵: ۲۳۲). معلم باید سخن‌شناس باشد و تکیه‌اش بر سخن باشد نه بر گوینده سخن. ای بسا حق را از اهل باطل بشنود و بگیرد، و ای بسا باطل را از اهل حق بشنود و نگیرد (مطهری، ۱۳۸۵: ۳۴).

معلم پیش از تعلیم
دیگری باید به ادب کردن
خویش بپردازد و پیش
از آنکه به گفتار تعلیم
دهد، باید به کردار ادب
کند و آنکه خود را تعلیم
دهد و ادب اندوزد،
شایسته‌تر به تعظیم
است از آنکه دیگری را
تعلیم دهد و ادب آموزد

باید عامل به فضایل اخلاقی باشد (سیدرضی، ۱۳۷۸: ۱۷۵).

رسول خدا (ص) ترجمان عینی قرآن بود. این ترجمان قرآن بودن تا بدان حد آشکار و واضح بود که بر کسی پوشیده نبود؛ بنابراین در صورتی که یک معلم بخواهد آموزه‌های قرآن را در دانش‌آموزان نهادینه کند، مهم‌ترین ابزارش آن است که خود ترجمه عینی آیات کریمه قرآنی باشد (ابن عبدالبر، ۱۳۹۸: ۲۹).

به نظر بسیاری از دانشمندان، کمبود محبت منشأ بسیاری از عقده‌های روانی می‌شود. به همین سبب در مکتب تربیت اسلامی بر عامل تربیتی محبت تأکید بسیار زیادی شده است، لذا پیامبر اکرم (ص) فرمودند: «به کودکان و نوباوگان محبت کنید و رحمت خود را شامل حال آن‌ها گردانید.» (فیض‌کاشانی، ۱۳۶۱: ۲۳۷).

ابراز فروتنی و تواضع از محورهایی است که معلم باید بدان توجه جدی داشته باشد و ضروری‌ترین مصداق تجلی فروتنی این است که معلم کارهای خود را به‌دست خویش انجام دهد. در روایات هم آمده که رسول خدا (ص) شخصاً کارهای خود را انجام می‌داد (طباطبایی، ۱۳۸۲: ۴۷).

پیامبر معلم و مربی همه بشریت است و در مدرسه تربیتی‌اش، همه انسان‌ها حضور دارند و شاگردان کلاس او ناهمگون و متفاوت‌اند. پس کار تربیتی او دقیق و پرزحمت است. یکی از شیوه‌های تربیتی که به تکریم شخصیت می‌انجامد، اکرام و احترام‌گذاری است. کرامت نفس اساس اخلاق اسلامی است و هدف از تربیت اسلامی نیز عزتمندی است که سخت مورد توجه سیره نبوی قرار گرفته است. این اصل باید در تربیت مورد توجه قرار گیرد و اموری از ناحیه معلم انجام پذیرد که این باور را در دانش‌آموز ایجاد کند که او انسانی ارزشمند و قابل احترام است تا احساس بی‌ارزشی نکنند. پیامبر گرامی اسلام به سخن دیگران گوش می‌داد تا بدان حد که دشمنان زبان به طعن گشودند و آزارش دادند؛ و کلام احدی را نمی‌برید مگر آنکه از حد تجاوز می‌کرد (طباطبایی، ۱۳۸۴: ۱۶-۱۵).

در سیره از پیامبر آمده است هرگاه ایشان مطلع می‌شد که کسی سخن نادرست گفته است نمی‌فرمود چرا فلانی چنین و چنان گفته، بلکه می‌فرمود: چرا برخی چنین می‌گویند. بر پایه این سیره، پیامبر در برابر سخنان ناشایست واکنش نشان نمی‌داد و تذکر می‌داد، اما این تذکر گاه به کنایه و اشاره بود (سجستانی، ۱۴۱۰: ۴۳۴).

بحث و نتیجه‌گیری

در این مقاله سعی شده است نقش سیره و سنت

پیامبر (ص) در اخلاق حرفه‌ای معلم بیان شود. مطالعه حاضر برای ضرورت الگوگیری از سیره پیامبر (ص) از جانب معلمان و تأثیر سنت پیامبر (ص) در اخلاق حرفه‌ای معلم انجام شده است. یافته‌های این مقاله حاکی از آن بود که بین سیره (ص) پیامبر و اخلاق حرفه‌ای معلم رابطه مستقیم وجود دارد و سبک زندگی معلمان بر اخلاق حرفه‌ای ایشان تأثیرگذار است. پس اخلاق حرفه‌ای معلم از سیره پیامبر (ص) تأثیرپذیر است. کار و زندگی در معلمی، چندان از یکدیگر جدا نیستند و سلامت و کیفیت زندگی و کار معلم به هم وابسته‌اند. نشاط و کامیابی در شغل معلمی حاصل داشتن اخلاق حرفه‌ای و الگوگیری از سیره صحیح است و با توجه به اینکه معلمی شغل پیامبران است بنابراین الگوگیری از سنت پیامبر و دیگر بزرگان دین برای معلمان ضرورت دارد و موجب اعتلای اخلاق حرفه‌ای ایشان می‌شود.

در پایان براساس مطالعات انجام‌شده، پیشنهادهایی برای بهبود اخلاق حرفه‌ای معلم ارائه می‌شود:

۱. شروع ساعت کلاسی با نام و ذکر خداوند و درونی‌کردن این مؤلفه دینی و اخلاقی در دانش‌آموزان.
۲. حضور معلم با پوشش مناسب در کلاس و محیط کار.
- این کار باعث می‌شود از لحاظ اخلاقی و عفاف و حجاب به‌عنوان الگوی عملی دانش‌آموزان باشد تا محیطی بدون تنش و سالم به‌وجود آید.
۳. تأکید بر وارستگی اخلاقی در دانش‌آموزان و آزاد گذاشتن و هدایت آنان.
۴. داشتن تقوا در همه شئون، برای تربیت اخلاقی دانش‌آموزان.
۵. استفاده از احادیث و روایات در تدریس برای درونی‌کردن حقایق اسلامی در ذهن و روح دانش‌آموزان.
۶. آشنا کردن دانش‌آموزان با مکارم اخلاقی.
۷. تأکید بر پرورش عقل، روح و اراده در دانش‌آموزان برای فهم عمیق معنویات.
۸. تدوین مؤلفه‌هایی برای داشتن اخلاق حرفه‌ای در معلمان و مربیان.
۹. تشویق معلمان و مربیان در کارگاه‌های آموزشی به منظور تقویت اخلاق حرفه‌ای آنان.
۱۰. داشتن رویی گشاده در کلاس و شوخ‌طبعی در کنار تدریس.
۱۱. برگزاری کارگاه‌های آموزشی و فعالیت‌های مشارکتی به منظور تقویت اخلاق حرفه‌ای در معلمان.

در سیره از پیامبر آمده است: هرگاه ایشان مطلع می‌شد کسی سخن نادرست گفته است، نمی‌فرمود چرا فلانی چنین و چنان گفته، بلکه می‌فرمود: چرا برخی چنین و چنان می‌گویند. بر پایه این سیره، پیامبر در برابر سخنان ناشایست واکنش نشان نمی‌داد و تذکر می‌داد، اما این تذکر گاه به کنایه و اشاره بود

پی‌نوشت‌ها

۱. سوره ضحی، آیات ۶-۷
۲. علمی که از طبیعت و سرشت انسان سرچشمه می‌گیرد. علمی که انسان از دیگری یاد نگرفته و معلوم است همان قوه ابتکار شخص است.
۳. نساء/ ۲۸ (ترجمه: انسان ضعیف آفریده شده است).
۴. لغت سیره را شاید از قرن‌های اول و دوم هجری، مسلمین به کار برده‌اند. گو اینکه در عمل، مورخان ما خوب از عهده برنیامدند، ولی لغت بسیار عالی‌ای انتخاب کردند. قدیمی‌ترین سیره‌ها را ابن‌اسحاق نوشته که بعد از او ابن‌هشام آن را به‌صورت یک کتاب درآورده است. گفته می‌شود ابن‌اسحاق شیعه بوده و در حدود نیمه قرن دوم هجری می‌زیسته است.



منابع

۱. آراسته، ح، و جامد، ح (۱۳۹۰). رعایت اخلاق در دانشگاه‌ها و مراکز آموزش عالی: گزینه‌ای برای بهبود رفتارها. فصلنامه نشاط علم.
۲. آمدی، ع (۱۴۰۷). غررالحکم و دررالکلم. بیروت: مؤسسة الاعلمی للمطبوعات.
۳. ابوالحسنی (منذر)، علی (۱۳۶۲). شهید مطهری افشاگر توطئه تأویل ظاهر دیانت به باطن الحاد و مادیت. دفتر انتشارات اسلامی.
۴. ابن‌عبدالبر، ی (۱۳۹۸). جامع احادیث الشیعه. قم: المطبعة العلمية.
۵. امید، م (۱۳۸۱). فلسفه اخلاق در نظام معرفتی مطهری. پژوهشکده فرهنگ و معارف.
۶. بانسی، س (۱۳۸۱). تعلیم‌وتربیت از دیدگاه شهید مطهری. پایان‌نامه کارشناسی ارشد، رشته تاریخ و فلسفه تعلیم‌وتربیت، دانشگاه شیراز.
۷. جمعی از شاگردان شهید مطهری، (۱۳۵۸). جلوه‌های معلمی استاد مطهری. تهران: انتشارات مدرسه.
۸. سجستانی، س (۱۴۱۰). سنن ابی‌داود. بیروت: انتشارات دارالفکر.
۹. سیدرضی، م (۱۳۷۸). نهج‌البلاغه، به کوشش صبحی صالح. قم: انتشارات دارالاحقره.
۱۰. طباطبایی، محمدحسین (۱۳۸۴). سنن‌النبی. تهران: انتشارات الاسلامی.
۱۱. فیض‌کاشانی، م (۱۳۶۱). المَحَجَّةُ الْبَيضاءُ فِي تَهْذِيبِ الْاَحْيَاءِ، به کوشش علی‌اکبر غفاری، چاپ سوم، دفتر انتشارات اسلامی.
۱۲. قراملکی، الف، برخورداری، ز، و موحدی، ف (۱۳۹۵). اخلاق حرفه‌ای در مدرسه. تهران: انتشارات مؤسسه خیریه آموزشی، فرهنگی شهید مهدوی.
۱۳. قرشی، سیدعلی‌اکبر (۱۳۷۱). قاموس قرآن. تهران: دارالکتب الاسلامیه.
۱۴. میناگر، ع (۱۳۸۱). اخلاق و تربیت اسلامی. بروجرد: انتشارات فروغ ماه.
۱۵. مطهری، م (۱۳۷۸). فلسفه تاریخ. چاپ دهم (جلد اول). تهران: انتشارات صدرا.
۱۶. مطهری، م (۱۳۷۹). پانزده گفتار. تهران: انتشارات صدرا.
۱۷. مطهری، م (۱۳۷۹). فطرت. تهران: انتشارات صدرا.
۱۸. مطهری، م (۱۳۸۱). سیری در سیره نبوی. تهران: انتشارات صدرا.
۱۹. مطهری، م (۱۳۸۵). تعلیم‌وتربیت در اسلام. تهران: انتشارات صدرا.
۲۰. مطهری، م (۱۳۸۵). فلسفه اخلاق. تهران: انتشارات صدرا.
۲۱. مطهری، م (۱۳۸۷). پیامبر امی. تهران: انتشارات صدرا.
۲۲. مطهری، م (۱۳۹۰). گفتارهایی در اخلاق اسلامی (توکل، رضا، صبر، طول امل). تهران: انتشارات صدرا.

آیات الهی و نقش آن‌ها در هدایت و اتمام حجت

دکتر فضل‌الله خالقیان

عضو شورای برنامه‌ریزی و تألیف کتاب دین و زندگی

مقدمه

اینکه محسوس نیست. بنابراین، چنانچه امری به‌عنوان آیه الهی تلقی شود، می‌توان به نحو روشن و بی‌نی از آن به امری الهی پی برد. صاحب «التحقیق» نیز به این مطلب تصریح کرده و می‌گوید: آیه، هر چیزی است که به جهت وصول به خدای متعال و معرفت او مورد تصدیق و توجه قرار می‌گیرد (التحقیق فی کلمات القرآن الکریم، ج ۱، ص ۱۸۷).

البته باید توجه داشت که امر قدسی الهی که به‌عنوان مدلول آیه از آن سخن گفتیم، متعدد است و به تعبیری که ما در این نوشتار به کار بردیم می‌تواند شامل وجود اقدس حق تعالی، صفتی از اوصاف او یا فعلی از افعالش باشد. به‌عنوان مثال آیات تکوینی آفرینش (پدیده‌ها و نظم شگفت‌آور و هدفدار آن‌ها) دلالت بر وجود خدای حکیم و علیم و قدیر می‌کند (ذات و صفات خدا)؛ و یا برخی از آیات هستی دلالت بر توحید ربوبی می‌نماید (صفتی از صفات خدا)؛ و یا معجزه که بر تصدیق الهی نسبت به صحت ادعای شخصی نبی دلالت می‌کند فعلی از افعال خدای سبحان است.

با توجه به مطالب پیش گفته و کاربرد واژه آیه (و آیات) در قرآن می‌توان گفت آیه به معنای علامت، نشانه، عبرت، دلیل و معجزه به کار می‌رود (قاموس قرآن، ج ۱، ص ۱۴۵). در متن قرآن همه این معانی را می‌توان یافت. ناگفته نماند معنای اصلی و حقیقی آیه همان علامت و نشانه است، چنان‌که در قاموس و مفردات تصریح شده؛ معانی دیگری که ذکر شد همه با معنای اصلی قابل جمع‌اند. و نیز به قسمتی از کلمات قرآن که از محلی آغاز و به مقطعی ختم می‌شود آیه می‌گوییم زیرا که آن از نشانه‌های خداوند است و بشر از آوردن آن عاجز می‌باشد. موجودات عالم را از آن جهت آیات الله می‌گوییم که نشانه‌های وجود خدا صفات او هستند (همان، ص ۱۴۵ و ۱۴۶).

نمایی کلی از مضامین مرتبط با آیه (و آیات) در قرآن کریم
نخستین نکته مربوط به کاربردهای این واژه در معانی

با تأمل در قرآن کریم نقش پررنگ آیات و نشانه‌های الهی و تأثیری که این نشانه‌ها در تکمیل فرایند هدایت از سویی و اتمام حجت از سوی دیگر دارند، جلوه‌گر و نظر انسان به سوی این پرسش اساسی جلب می‌شود که «وجود آیات چه نقشی در هدایت انسان‌ها به سوی حق دارند؟» به عبارت دیگر «چه رابطه‌ای بین آیات به‌عنوان دلیل و راهنما، با حق - در وجوه مختلفش^۱ - به‌عنوان مدلول وجود دارد؟» بدیهی است که بر اساس نظام معرفتی دینی، چنانچه کسی هدایت الهی را پذیرا گردد به حق نایل شده و رستگار می‌گردد و اگر - علی‌رغم فهمیدن حق و تحقق هدایت - از پذیرش آن سرباز زند، مشمول اتمام حجت گشته و عذر و بهانه‌اش در محکمه الهی مردود خواهد بود.

در همین‌جا لازم است این نکته را گوشزد کنم که مراد از آیات در این نوشتار صرفاً آیات قرآن و وحی تشریعی نیست و آیه به معنایی عام که همه نشانه‌های الهی اعم از تکوینی و تشریعی را در بر می‌گیرد، موردنظر است.

واژه‌شناسی «آیه»

بنابر آنچه راغب در مفردات گفته، آیه عبارت از علامت روشن و آشکاری است که بین این علامت و آنچه که علامت از آن خبر می‌دهد ملازمه‌ای وجود دارد، به‌گونه‌ای که آن آیه و علامت ظهور و روشنی‌اش بیشتر از آن چیزی است که بر آن دلالت کرده و بدان راهنمایی می‌کند و با فهمیدن علامت به چیزی که علامت بر آن راهنمایی می‌کند، پی برده می‌شود (مفردات الفاظ القرآن، ص ۱۰۱). چنین رابطه‌ای هم در محسوسات برقرار است و هم در معقولات^۲ (همان). نکته مهمی که در سخنان راغب وجود دارد این است که بین آیه و ذوالآیه (ما به ازا و مرجع آیه) رابطه ذاتی و لزومی برقرار است. یعنی «آیه» و «ذوالآیه» همواره از یکدیگر خبر می‌دهند و از آیه می‌توان به وجود ذوالآیه پی برد؛ جز اینکه آیه برای ما آشکار است و ذوالآیه مخفی است، یا دقیق‌تر

پیش گفته است که اینک به ذکر شواهدی در این خصوص می‌پردازیم: در برخی از آیات این کلمه به همان معنای اصلی لغوی (علامت) به کار رفته است. به عنوان مثال در قضیه نصب طالوت به‌عنوان حاکم بنی‌اسرائیل که با اعتراض آنان مواجه شد، خداوند می‌فرماید: ان آية ملكه ان ياتيكم التابوت فيه سكينة من ربكم (بقره/ ۲۴۸)؛ نشانه حکومت او این است که «صندوق عهد» به سوی شما خواهد آمد. (همان صندوقی که) در آن، آرامشی از پروردگار شماست. و یا در مورد قوم عاد می‌خوانیم: اتبنون بكل ريع آية تعبثون (شعراء/ ۱۲۸)؛ آیا شما بر هر مکان مرتفعی نشانه‌ای از روی هوا و هوس می‌سازید؟

طبعاً هر نشانه‌ای جهت مخصوصی را هدف‌گیری می‌کند و همین مطلب باعث تحقق وجوه مختلف و کاربردهای متعدد این واژه گشته است. چرا که نشانه در واقع پیکانه (فلش) و علامتی است به سوی چیزی. نشانه بدون متعلق و هدف نشانه تحقق عینی ندارد و همین امر سبب شده که کلمه آیه علی‌رغم وحدت معنای اصلی و گوهری دارای معانی و کاربردهای گوناگون شود. مثلاً در جایی که هدف از آیه اثبات صحت ادعای شخص نبی در ارتباطش با خداوند باشد؛ و از طرفی مصداق آن آیه امری شگفت‌آور و خارق‌العاده باشد، مراد از آیه همان معجزه است.

با در نظر گرفتن این نکته اضافه می‌کنیم که آیه به معنای نشانه گاهی به معنای نشانه معاد و قدرت الهی بر اعاده انسان‌ها (فعلی از افعال الهی) به کار می‌رود. در مورد عزیر نبی می‌خوانیم: ولنجعلك آية للناس (بقره/ ۲۵۹)؛ برای اینکه تو را نشانه‌ای برای مردم (در مورد معاد) قرار دهیم. یا در مورد نجات بدن فرعون پس از غرق شدنش آمده است: فالیوم ننجیک ببندک لتکون لمن خلفک آية (یونس/ ۹۲)؛ امروز بدنت را (از آب) نجات می‌دهیم، تا عبرتی برای آیندگان باشی. در اینجا آیه به معنای نشانه قدرت الهی و مایه عبرت^۳ آدمیان استفاده شده است.

یکی از مهم‌ترین کاربردهای واژه «آیه» استعمال آن به معنای معجزه است. در سوره انعام آمده است: و قالوا لولا نزل علیه آية من ربه قل ان الله قادر علی ان ينزل آية و لكن اکثر هم لا یعلمون (انعام/ ۳۷)؛ و گفتند: چرا نشانه (و معجزه‌ای) از طرف پروردگارش بر او نازل نمی‌شود؟ بگو: خداوند قادر است که نشانه‌ای نازل کند، ولی بیشتر آن‌ها نمی‌دانند. یا در مورد ناقه صالح (ع) چنین می‌خوانیم: قد جاء تکم بینة من ربکم هذه ناقه الله لکم آية (اعراف/ ۷۳)؛ دلیل روشنی از طرف پروردگارتان برای شما آمده: این «ناقه» الهی برای شما معجزه‌ای است.^۴

از مشهورترین موارد استعمال آیه، کاربرد آن به معنای

جمله یا عبارتی از کلمات وحی است: هو الذی انزل علیک الکتاب منه آیات محکمات هن ام الکتاب و اخر متشابهات (آل‌عمران/ ۷)؛ او کسی است که این کتاب (آسمانی) را بر تو نازل کرد که قسمتی از آن آیات محکم است که اساس این کتاب می‌باشد و قسمتی از آن متشابه است.

اقسام آیات

آیات و نشانه‌های الهی به اقسام و دسته‌های گوناگونی تقسیم می‌شوند. در یک تقسیم‌بندی آیات را می‌توان به دو قسم آیات تکوینی (آیات آفرینش) و آیات تشریعی (وحی و کلام الهی) تقسیم کرد. خود آیات تکوینی را نیز می‌توان در دو دسته آیات آفاقی و آیات انفسی جای داد. در قرآن می‌خوانیم: سنبهیم آیاتنا فی الآفاق و فی انفسهم حتی یتبین لهم انه الحق (فصلت/ ۵۳)؛ به زودی نشانه‌های خود را در اطراف جهان و در درون جانسان به آن‌ها نشان می‌دهیم تا برای آنان آشکار گردد که او حق است.^۵

در مورد آیات آفاقی (پدیده‌های عالم هستی) یا همان نشانه‌های موجود در آسمان‌ها و زمین، قرآن چنین می‌گوید: و کاین من آية فی السموات و الارض یمرون علیها و هم عنها معروضون (یوسف/ ۱۰۵)؛ و چه بسیار نشانه‌ای (از خدا) در آسمان‌ها و زمین است که آن‌ها از کنارش می‌گذرند، و از آن روی برمی‌گردانند.^۶

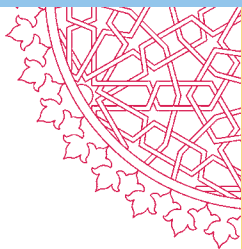
در مورد آیات انفسی می‌توان به این موارد اشاره کرد: و من آیاتنا ان خلقکم من تراب ثم اذا انتم بشر تنتشرون (روم/ ۲۰)؛ و از نشانه‌های او این است که شما را از خاک آفرید، سپس بناگاه انسان‌هایی شدید و در روی زمین گسترش یافتید! و همچنین: و من آیاتنا ان خلق لکم من انفسکم ازواجاً لتسکنوا الیها و جعل بینکم مودة و رحمة (روم/ ۲۱)؛ و از نشانه‌های او اینکه همسرانی از جنس خودتان برای شما آفرید تا در کنار آنان آرامش یابید، و در میانان دوستی و رحمت قرار داد.

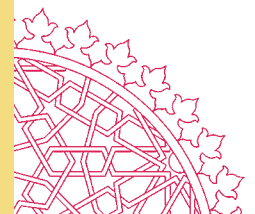
نقش خداوند به‌عنوان فاعل (خالق) آیات

از آنجا که آیات، راهنما به سوی خدا (ذات، صفات و یا افعال) هستند؛ اینک می‌خواهیم بدانیم قرآن کریم چه نقش‌هایی را در ارتباط با آیات برای خداوند متعال معرفی می‌کند. این مطلب از این نظر که در پاسخ به پرسش اصلی مقاله تأثیر مهمی دارد، حائز اهمیت است. این نقش‌ها و تأثیرگذاری‌ها به این شرح است:

۱. ارائه؛ خداوند به عنوان خالق و صانع عالم از دید بندگان مخفی است. یعنی هر کس به هر چه می‌نگرد، مخلوقی از مخلوقات و صنع یا صنعتی از صنایع بدیع او

یکی از مهم‌ترین کاربردهای واژه «آیه» استعمال آن به معنای معجزه است. در سوره انعام آمده است: و قالوا لولا نزل علیه آية من ربه قل ان الله قادر علی ان ينزل آية و لكن اکثر هم لا یعلمون (انعام/ ۳۷)





آیات الهی کارکرد
 دو سویه دارند. در صورتی که انسان به آن‌ها ایمان آورد، او را بالا می‌برند و رستگار می‌کنند (هدایت)، اما اگر با وجود فهم آیات در مقابل آن‌ها موضع مخالف بگیرد و هواپرستی اختیار کند، مشمول مؤاخذه و عقوبت الهی خواهد بود (اتمام حجت)

را می‌بیند. طبعاً اگر قرار باشد که خدا خودش را به بندگان معرفی کرده و نشان دهد و از آنان ایمان به خویشتن و پیروی از فرامینش را بطلبد باید به‌گونه‌ای وجود خود را برای آنان آشکار سازد. در این عالم، خداوند با جلوه خویش در مخلوقات آنان را به سوی خود رهنمون شده و دلالت می‌کند. یعنی هر مخلوقی وقتی به خود یا سایر آفریده‌ها می‌نگرد در آینه وجود خودش و آن‌ها، وجود خدا و کمالات وصفی و فعلی او را می‌یابد.

بنابراین نخستین قدم در این ارتباط، ارائه آیات به بشر است. ارائه یعنی در معرض رؤیت درآوردن و نشان دادن؛ به مجرد اینکه کسی آیه‌ای از آیات خدا را دید، گویی خود خدا را دیده و یافته است. چون این‌طور نیست که یک بار خدا آیه (مخلوقی) را بیافریند و بار دیگر «آیتیت» (آیه بودن) آن را جعل کند. یعنی هر مخلوقی با یک جعل هم آفریده می‌شود و هم آیه وجود پروردگار و صفات و افعال قرار می‌گیرد.^۶

اینک به برخی از آیات که به این نقش مهم اشاره می‌کنند نظری می‌افکنیم: و یریکم آیاته فای آیات الله تنکرون (غافر/ ۸۱)؛ او آیاتش را همواره به شما نشان می‌دهد؛ پس کدام یک از آیات او را انکار می‌کنید؟ و همچنین: و قل الحمد لله سیریکم آیاته فتعرفونها و ما ربک بغافل عما تعملون (نمل/ ۹۳)؛ و بگو حمد و ستایش مخصوص ذات خداست؛ به‌زودی آیاتش را به شما نشان می‌دهد تا آن را بشناسید؛ و پروردگار تو از آنچه انجام می‌دهید غافل نیست.^۷

۲. تصریف، تبیین و تفصیل؛ یکی از کارهای خداوند، بیان و تشریح آیات به اشکال گوناگون است. در قرآن این فعل خدا با یکی از عناوین سه‌گانه فوق یاد کرده می‌شود. اینک نمونه‌هایی از این کاربرد را ملاحظه می‌کنیم: قل هو القادر علی ان یبعث علیکم عذاباً من فوقکم او من تحت ارجلکم او یلبسکم شیعا و یذیق بعضکم بأس بعض انظر کیف نصرنا الایات لعلمهم یفقهون (انعام/ ۶۵)، بگو او قادر است که از بالا یا از زیر پای شما عذابی بر شما بفرستد؛ یا به‌صورت دسته‌های پراکنده شما را با هم بیامیزد؛ و طعم جنگ (و اختلاف) را به هر یک از شما به وسیله دیگری بچشاند. ببین چگونه آیات گوناگون را (برای آن‌ها) بازگو می‌کنیم؛ شاید بفهمند (و بازگردند).^۸

و نیز: و بین آیاته للناس لعلمهم یتذکرون (بقره/ ۲۲۱)؛ و آیات خویش را برای مردم روشن می‌سازد؛ شاید متذکر شوند^۹ و همچنین: قد فصلنا الایات لقوم یعلمون (انعام/ ۹۷)؛ ما آیات خود را برای کسانی که می‌فهمند، تشریح نمودیم.^{۱۰}

۳. تحکیم، در قرآن یک مورد از تحکیم آیات سخن گفته شده است: فینسخ الله ما یلقى الشیطان ثم یحکم الله آیاته و الله علیم حکیم (حج/ ۵۲)؛ اما خداوند القائنات شیطان را از میان می‌برد، سپس آیات خود را استحکام می‌بخشد؛ و خداوند علیم و حکیم است.

۴. تخویف؛ این کلمه نیز یک بار در مورد آیات (معجزات) به کار رفته است: و ما نرسل بالآیات الا تخویفا (اسراء/ ۵۹)؛ ما معجزات را فقط برای بیم دادن (و اتمام حجت) می‌فرستیم.^{۱۱}

۵. تذکیر و تلاوت؛ هرچند یادآوری و خواندن آیات وحی توسط انبیای الهی صورت می‌پذیرد؛ اما از آنجا که کارهای پیامبران (ع) به امر خدا صورت می‌پذیرد، می‌توان این دو کار را نیز به نوعی به خداوند نسبت داد. تذکیر و یادآوری آیات از زبان حضرت نوح (ع) یک بار در قرآن آمده است (یونس/ ۷۱) و اما تلاوت آیات در موارد متعددی مذکور افتاده است؛ از جمله: بقره/ ۱۵۱؛ آل عمران/ ۱۰۱ و ۱۶۴؛ مریم/ ۷۳ و ۷۴؛ و قصص/ ۴۵ و ۵۹.

۶. صرف؛ یکی از موارد بسیار مهم فاعلیت خداوند در ارتباط با آیات عبارت است از صرف و گردانیدن اشخاص از اینکه به آیات ایمان آورند. پنج مورد قبلی از کارهایی بودند که خداوند به فضل و کرم بی‌پایانش در جهت هدایت بشر انجام می‌دهد؛ اما اگر کسی به هدایت‌های مکرر الهی بی‌اعتنایی کرده و در مقابل آن‌ها سرکشی و تکبر بورزد با عقوبت‌های سخت خدا روبه‌رو شده و آن عقوبت این است که خداوند توفیق ایمان به آیات را از او سلب می‌کند و در نتیجه سرگشته و گمراه می‌گردد. چنین کسی در آخرت عذر و حجتی در مقابل خدا ندارد و گرفتار سوء عاقبت خواهد شد.

به عبارت دیگر آیات الهی کارکرد دو سویه دارند. در صورتی که انسان به آن‌ها ایمان آورد، او را بالا می‌برند و رستگار می‌کنند (هدایت)، اما اگر با وجود فهم آیات در مقابل آن‌ها موضع مخالف بگیرد و هواپرستی اختیار کند مشمول مؤاخذه و عقوبت الهی خواهد بود (اتمام حجت). آیه‌ای که به صراحت این مطلب را بیان می‌کند بدین قرار است: ساصرف عن آیاتی الذین یتکبرون فی الارض بغیر الحق و ان یروا کل آیه لایؤمنوا بها و ان یروا سبیلا الرشد لایتخذوه سبیلا و ان یروا سبیلا الغی یتخذوه سبیلا ذلک بانهم کذبوا بآیاتنا و کانوا عنها غافلین (اعراف/ ۱۴۶)؛

به زودی کسانی را که روی زمین به ناحق تکبر می‌ورزند، از (ایمان به) آیات خود منصرف می‌سازم. آن‌ها چنانند که اگر هر آیه و نشانه‌ای را ببینند به آن ایمان نمی‌آورند؛ اگر راه هدایت را ببینند آن را راه خود انتخاب نمی‌کنند؛ و اگر طریق گمراهی را ببینند آن را راه خود انتخاب می‌کنند (همه این‌ها) به خاطر آن است که آنان آیات ما را تکذیب کردند و از آن غفلت ورزیدند.

این آیه مبارکه وصف جامعی است از یک سنت مهم الهی: عده‌ای به سبب تکبر از آیات الهی روی گردان می‌شوند. این افراد با وجود ارائه مکرر آیات به هیچ‌یک ایمان نمی‌آورند و به تکذیب آن‌ها مبادرت^{۱۳} می‌ورزند و دائماً در غفلت فرو می‌روند. چنین افرادی به گونه‌ای مسخ می‌شوند که راه هدایت و رشد را با علم و آگاهی وامی‌نهند و راه گمراهی را با چشم باز بر می‌گزینند.

واکنش‌های مختلف در برابر آیات الهی الف. پذیرش و پیروی

برخی در مقابل آیات و نشانه‌های الهی واکنش مثبت نشان می‌دهند و از مواهب این پذیرش برخوردار می‌شوند. با توجه به آیات قرآن این نوع از واکنشی را می‌توان در ذیل دو عنوان کلی معرفی کرد:

۱. ایمان و تسلیم؛ عده‌ای پس از فهم آیات به آن ایمان می‌آورند و در مقابل حقانیت آن سر تسلیم فرود می‌آورند؛ ان تسمع الامن يؤمن بآياتنا فهم مسلمون (نمل/ ۸۱ و روم/ ۵۳)؛ تو فقط می‌توانی سخن خود را به گوش کسانی برسانی که به آیات ما ایمان می‌آورند و در برابر حق تسلیم‌اند.^{۱۴}

۲. یقین؛ مرتبه بالاتر از ایمان یقین است. برخی از پاکان به این مرتبه نایل می‌شوند؛ و جعلنا منهم ائمة يهدون بامرنا لما صبروا و كانوا بآياتنا يوقنون (سجده/ ۲۴)؛ و از آنان (بنی‌اسرائیل) امامان (و پیشوایانی) قرار دادیم که به فرمان ما (مردم) را هدایت می‌کردند؛ چون شکیبایی نمودند، و به آیات ما یقین داشتند. در این آیه سخن از انبیای بنی‌اسرائیل است که به سبب یقین به آیات الهی به مقام امامت و هدایت به امر دست یافتند. بنابراین ایمان به آیات وسیله نجات، و یقین به آیات زمینه‌ساز دستیابی به مقامات والای معنوی و هدایتی است.

ب. واکنش و مخالفت

اما واکنش‌های منفی در قبال آیات انواع و مراتب گوناگونی دارد که در اینجا به آن‌ها اشاره می‌کنیم:

۱. بی‌اعتنایی و تحقیر آیات؛ برخی از عکس‌العمل‌ها

نشانه بی‌اعتنایی و ناچیز شمردن آیات الهی است؛ و اذا تتلى عليهم آياتنا قالوا قد سمعنا لو نشاء لقلنا مثل هذا ان هذا الا اساطير الاولين (انفال/ ۳۱)؛ و هنگامی که آیات ما بر آن‌ها خوانده می‌شود، می‌گویند: شنیدیم (چیز مهمی نیست) ما هم اگر بخواهیم مثل آن را می‌گوییم؛ این‌ها همان افسانه‌های پیشینیان است!

۲. اعراض؛ قرآن در واکنش به افرادی که از آیات روی گردان می‌شوند می‌گوید: و ما تأتاهم من آية من آيات ربهم الا كانوا عنها معرضين (انعام/ ۴)؛ هیچ نشانه و آیه‌ای از آیات پروردگارشان برای آنان نمی‌آید، مگر اینکه از آن روی گردان می‌شوند.^{۱۵}

۳. نسیان؛ از پیامدهای سوء اعراض، فراموشی آیات است لذا خداوند به افرادی که در قیامت کور محسور می‌شوند می‌فرماید: قال كذالك اتتك آياتنا فنسيتها و كذلك اليوم تنسى (طه/ ۱۲۴)؛ (خداوند) می‌فرماید: آن‌گونه که آیات ما برای تو آمد و تو آن‌ها را فراموش کردی؛ امروز تو نیز فراموش خواهی شد.

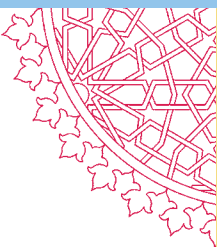
۴. غفلت؛ در مورد غفلت و بی‌توجهی می‌خوانیم: و ان كثيرا من الناس عن آياتنا لغافلون (يونس/ ۹۲)؛ و بسیاری از مردم از آیات ما غافل‌اند.^{۱۶}

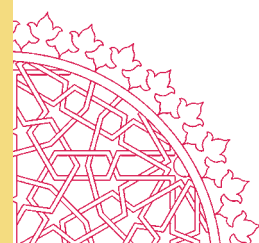
۵. عدم یقین؛ طبعاً کسانی که از آیات روی گردان و غافلند و به هر شکلی موضع منفی اتخاذ می‌کنند نمی‌توانند به درجه والای یقین دست پیدا کنند؛ و اذا وقع القول عليهم اخرجنا لهم دابة من الارض تكلمهم ان الناس كانوا بآياتنا لا يوقنون (نمل/ ۸۲)؛ و هنگامی که فرمان عذاب آن‌ها رسد (و در آستانه رستاخیز قرار گیرند)، جنبه‌ای را از زمین برای آن‌ها خارج می‌کنیم که با آنان تکلم می‌کند (و می‌گوید) که مردم به آیات ما یقین پیدا نمی‌کردند.

۶. کفر؛ کفر و حق‌پوشی یکی از واکنش‌های منفی است که عذاب الهی را در پی می‌آورد؛ هذا هدى و الذين كفروا بآيات ربهم لهم عذاب من رجز اليم (جاثیه/ ۱۱)؛ این (قرآن) مایه هدایت است، و کسانی که به آیات پروردگارشان کافر شدند، عذابی سخت و دردناک دارند.

۷. تکذیب؛ معمولاً کافران به تکذیب آیات نیز می‌پردازند. از این‌رو در آیاتی از قرآن کفر و تکذیب در کنار هم به کار رفته‌اند؛ و الذين كفروا و كذبوا بآياتنا اولئك اصحاب النار

عده‌ای پس از فهم آیات
به آن‌ها ایمان می‌آورند
و در مقابل حقانیت
آن‌ها سر تسلیم فرود
می‌آورند؛ ان تسمع الامن
يؤمن بآياتنا فهم مسلمون
(نمل/ ۸۱ و روم/ ۵۳)؛ تو
فقط می‌توانی سخن خود
را به گوش کسانی برسانی
که به آیات ما ایمان
می‌آورند و در برابر حق
تسلیم‌اند





از جمله صفات کافران حق پوش این است که در آیات خدا به مجادله می پردازند: ما یجادل فی آیات الله الا الذین کفروا (غافر/۴)؛ تنها کسانی در آیات ما مجادله می کنند که (از روی عناد) کافر شده اند

منابع در دفتر
مجله موجود است.

هم فیها خالدون (بقره/۳۹)؛ و کسانی که کافر شدند و آیات ما را دروغ پنداشتند اهل دوزخ اند؛ و همیشه در آن خواهند بود.^{۱۷} و نیز در خصوص مکذبان آمده است: فمن اظلم ممن کذب بأیات الله و صدف عنها (انعام/۱۵۷)؛ پس چه کس ستمکارتر است از کسی که آیات خدا را تکذیب کرده، و از آن روی گردانده است.^{۱۸}

۸. **ظلم**؛ در این مورد می خوانیم: و من خفت موازینه فاولئک الذین خسروا انفسهم بما کانوا بأیاتنا یظلمون (اعراف/۹)؛ کسانی که میزان های (عمل) آن ها سبک است، افرادی هستند که سرمایه وجود خود را به خاطر ظلم و ستمی که نسبت به آیات ما می کردند، از دست داده اند.

۹. **جحد**؛ جحد به معنای نفی کردن، انکار کردن و سرباز زدن از چیزی است. (فرهنگ معاصر عربی - فارسی، ص ۷۷) آیات متعددی از قرآن به بیان این صفت ردیله پرداخته است: ذلک جزاء اعداء الله النار لهم فیها دار الخلد جزاء بما کانوا بأیاتنا یجحدون (فصلت/۲۸)؛ این آتش کیفر دشمنان خداست، سرای جاویدشان در آن خواهد بود، کیفری است به خاطر اینکه آیات ما را انکار می کردند.^{۱۹}

۱۰. **استهزاء**؛ در این باب نیز آیاتی وارد شده است: ثم کان عاقبة الذین اساءوا و السوء ان کذبوا بأیات الله و کانوا بها یستهزءون (روم/۹)؛ سپس سرانجام کسانی که اعمال بد مرتکب شدند به جایی رسید که آیات خدا را تکذیب کردند و آن را به سخره گرفتند.^{۲۰}

۱۱. **مکر**؛ مکر و نقشه چینی به قصد مقابله با آیات از جمله واکنش های منفی است؛ و اذا اذقنا الناس رحمة من بعد ضراء مستهم اذا لهم مکر فی آیاتنا (یونس/۲۱)؛ هنگامی که به مردم، پس از ناراحتی که به آن ها رسیده است، رحمتی بپشانیم، در آیات ما نیرنگ می کنند (و برای آن نعمت و رحمت توجیهات ناروا می کنند).

۱۲. **جدال**؛ از جمله صفات کافران حق پوش این است که در آیات خدا به مجادله می پردازند: ما یجادل فی آیات الله الا الذین کفروا (غافر/۴)؛ تنها کسانی در آیات ما مجادله می کنند که (از روی عناد) کافر شده اند.^{۲۱}

۱۳. **استکبار**؛ در قرآن می خوانیم: و اذا تتلی علیه آیاتنا ولی مستکبرا کأن لم یسمعها کأن فی اذنیه وقرا (لقمان/۷)؛ و هنگامی که آیات ما بر او خوانده می شود، مستکبرانه

روی برمی گردانند، گویی آن را نشنیده است؛ گویی اصلاً گوش هایش سنگین است.^{۲۲}

۱۴. **سعی معجزانه (تلاش مذبحانه)**؛ یکی دیگر از واکنش های منفی به تعبیر قرآن، کوششی در جهت عاجز ساختن و زمین گیر کردن آیات الهی است: والذین سعوا فی آیاتنا معجزین اولئک لهم عذاب من رجز الیم (سبأ/۵)؛ و کسانی که سعی در (تکذیب) آیات ما داشتند و گمان کردند می توانند از حوزه قدرت ما بگریزند، عذابی دردناک خواهند داشت.^{۲۳}

۱۵. **خنده تمسخرآمیز**؛ در قضیه موسی (ع) و فرعون می خوانیم: فلما جاءهم بأیاتنا اذاهم منها یضحکون (زخرف/۴۷)؛ هنگامی که او (موسی (ع)) آیات ما را برای آن ها آورد، (فرعونیان) به آن می خندیدند.

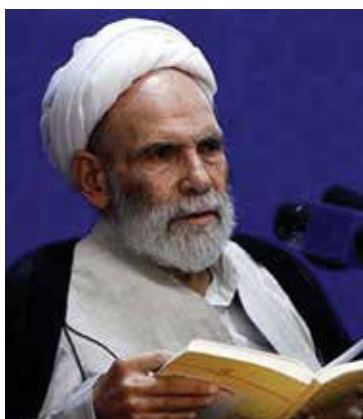
۱۶. **تهمت و غوغاسالاری**؛ تیره کردن و غبار آلود ساختن فضا با تیرهای تهمت یکی از راه های مقابله با آیات بوده است: و اذا تتلی علیهم آیاتنا بینات قالوا ما هذا الا رجل یرید ان یردکم عما کان یعد آباءکم و قالوا ما هذا الا افک مفتری و قال الذین کفروا للحق لما جاءهم ان هذا الا سحر مبین (سبأ/۴۳)؛ و هنگامی که آیات روشن گر ما بر آن ها خوانده می شود، می گویند: او فقط مردی است که می خواهد شما را از آنچه پدرانتان می پرستیدند باز دارد. و می گویند: این جز دروغ بزرگی که (به خدا) بسته شده چیز دیگری نیست. و کافران هنگامی که حق به سراغشان آمد، گفتند: این جز افسونی آشکار نیست.^{۲۴}

۱۷. **عناد و دشمنی**؛ در این مورد قرآن می گوید: کلا انه کان لآیاتنا عنیدا (مدثر/۱۶)؛ هرگز چنین نخواهد شد؛ چرا که او (یکی از کافران قریش) نسبت به آیات ما دشمنی می ورزد.

۱۸. **فروش آیات به بهای اندک**؛ دانشمندان بی تقوا و بی تعهد (علمای سوء) از اهل کتاب به خاطر اینکه در ازای بهایی اندک (از متاع ناچیز دنیا) به آیات الهی خیانت کرده و آن ها را کتمان یا تبدیل و تحریف می کردند مذمت شده اند: ... و لا تشتروا بأیاتنا ثمناً قليلاً و ایای فأتقون (بقره/۴۱)؛ ... و آیات مرا به بهای ناچیزی نفروشید؛ و به خاطر درآمد مختصری نشانه های قرآن و پیامبر اسلام را که در کتب شما موجود است، پنهان نکنید (و تنها از من (و مخالفت دستورهایم) بترسید (نه از مردم).^{۲۵}

ادامه مطلب را در شماره بعدی تقدیم خواهیم کرد.

آیا خدا برای هر گناه دو بار انسان را مجازات می‌کند؟



روایاتی داریم که گفته می‌شود خداوند کریم‌تر است از اینکه دو بار کسی را عقوبت کند. اگر در دنیا عقوبت کند دیگر در آخرت عقوبت نمی‌کند

آیت‌الله آقا مجتبی تهرانی، استاد اخلاق: سماعه از امام صادق (ع) نقل می‌کند که در نوشته‌های امام علی (ع) آمده است: «أن الله عز و جل لم يجعل الدنيا ثواباً لمؤمن و لا عقوبة لكافر» خداوند دنیا را محل ثواب برای مؤمن و محل عقوبت برای کافر قرار نداده است، چرا؟ چون ناخالص است. راحتی دنیا آمیخته با ناراحتی است، در حالی که من می‌خواهم به مؤمن ثواب اخروی خالص بدهم. از این طرف درست عکسش است. دنیا را هم محل عقوبت برای کافر قرار نمی‌دهم. چرا؟

روایاتی داریم که گفته می‌شود خداوند کریم‌تر است از اینکه دو بار کسی را عقوبت کند. اگر در دنیا عقوبت کند دیگر در آخرت عقوبت نمی‌کند. خداوند عادل است. هیچ‌وقت دو بار عقوبت نمی‌کند. پس عقوبت هم اینجا و هم آنجا نیست.

اگر در دنیا تو را در فشار گذاشتند، دیگر در آخرت خبری از فشار نیست؛ لذا عذاب کافر را برای آخرت می‌گذارد. خالصش را برای او گذاشته است.

منبع حدیث: الکافی، ج ۲، ص ۲۵۹.



پدیده مهاجرت به غرب

دکتر محمد مهدی اعتصامی

اشاره

در بخش‌های قبلی این مجموعه مقالات توضیح داده شد که مسئله مهاجرت به غرب را با سه معیار می‌توان تحلیل کرد و هرکس که قصد مهاجرت به غرب دارد، باید تکلیف خود را با این سه معیار روشن کند. این معیارها عبارت بودند از «ایرانیّت» و جایگاه ایران نزد مهاجر، «اسلامیت» و جایگاه اسلام در نزد او و بالاخره «انسانیت» و نسبتی که غرب با معیارهای انسانی برقرار کرده است.

در کلی‌ترین بیان، شاخصه مسلمانی اعتقاد به خدا، ایمان و اعتقاد به زندگی پس از مرگ، عبادت و بندگی خداوند و مراعات حقوق جامعه (لیقوم الناس بالقسط - حدید، ۲۵) به آن صورتی که خداوند خودش دستور داده و بالاخره، قبول پیامبری و نبوت پیامبر اسلام (ص) است. این‌ها دستورات خدا برای سعادت در دو زندگی دنیا و آخرت، ما است.

روشن است که هر کس به این حقایق واقعاً ایمان داشته باشد، سبک زندگی و رفتار وی متفاوت با منکران این حقایق خواهد بود. تاریخ پانصد ساله غرب بهترین گواه این مدعاست. از قرن‌های پانزدهم و شانزدهم میلادی، که دین و دینداری در غرب با بحران مواجه شد، ابتدا نهضت‌های اصلاح دین در جوامع غربی شکل گرفت اما هیچ‌کدام از این نهضت‌ها، به علت ناتوانی مسیحیت رایج در حل مسئله‌ها و چالش‌ها، نتوانستند موجب دوام دین و دینداری گردند و بی‌ربطی به دین، جای اصلاح و احیای دین را گرفت. به تدریج، دین به حاشیه زندگی رانده شد تا اینکه در قرن بیستم، مخالفت با فرهنگ دینی و مظاهر آن شدت بیشتری یافت به گونه‌ای که تمام آنچه انبیای الهی در طول تاریخ

چند هزار ساله رشته بودند، از اصل اعتقاد به خدا و معاد گرفته تا نوع هدف زندگی و تا پایبندی به مجموعه‌ای از شریعات که بشر را در محدوده‌هایی نگه می‌داشت و حفظ می‌کرد، همه را پنبه نمود و به دست سیلاب بی‌دینی سپرد. برای روشن‌تر شدن این وضع، از دکتر شریعتی، که سال‌هایی را در غرب زندگی کرده، کمک می‌گیریم تا ابعاد این بی‌دینی را با تفصیل بیشتری بشناسیم. وی می‌گوید:

«فاجعه انسان امروز، یک «فاجعه انسانی» است. انسان به‌عنوان یک «نوع» دارد تباه می‌شود، نفی می‌شود، مسخ می‌شود و حتی، چون پروانه پيله، قربانی موفقیت هنرمندی و تلاش خویش می‌گردد!...

شعار [تمدن جدید] چه بود؟ آزادی انسان از قید اراده جبری آسمان، رهایی عقل از تحکیمات عقاید دینی، رهایی علم از دگم‌های کلامی، بازگشت از آسمان به زمین برای بنای بهشتی که دین در آخرت وعده می‌داد، بر روی خاک! چه شعارهای شورانگیزی! آزادی عقل، رهبری علم و بهشت نقد! بهشت نقد زمینی را چه دست‌هایی باید بنا کنند؟ استعمار ملت‌ها، استثمار مردم و قدرت ماشین! یعنی علم و سرمایه. «علم از خدمتگزاری دین رها شد و به خدمت قدرت درآمد و در اختیار قدرتمندان قرار گرفت و بدل به یک سیانتیسم کوتاه‌فکرانه و منجمدی شد که «مسیح» را کشت اما خود چاکر قیصر گشت. ماشین که ابزار دست انسان بود تا او را بر طبیعت مسلط سازد و از بردگی کار نجات دهد، بدل به ماشین‌سیسم شد و انسان را در بند آورد؛ و بالاخره، دربان این بهشت، سرمایه‌داری، اما سرمایه‌داری مسلح به علم و مجهز به فناوری (تکنولوژی) جادوگر جدید و اسارت جدید انسان در لای چرخ‌های بی‌رحم و سنگین ماشین‌سیسم و حکومت

«فاجعه انسان امروز، یک «فاجعه انسانی» است. انسان به‌عنوان یک «نوع» دارد تباه می‌شود، نفی می‌شود، مسخ می‌شود و حتی، چون پروانه پيله، قربانی موفقیت هنرمندی و تلاش خویش می‌گردد!

تکنو- بوروکراتیسم بی‌عاطفه! و انسان؟ یک حیوان اقتصادی که در این بهشت باید «بچرد». فلسفه مصرف و مصرف و مصرف! و شعار؟ لیبرالیسم!! یعنی «بی‌بند و باری انسانی که در بند است»! و دموکراسی، یعنی انتخاب کسانی که قبلاً ماهیت تو را انتخاب کرده‌اند! زندگی؟ مادی؛ اخلاق؟ سودجویی و خودپرستی؛ هدف؟ مصرف؛ فلسفه حیات؟ اشباع غریزه‌ها؛ آرمان؟ رفاه و برخورداری... ایمان؟ ایده‌آل؟ عشق؟ معنی وجود؟ مفهوم انسان؟... هیچ!» (مجموعه آثار، ج ۲۴ ص ۶۰ و ۶۳)

جا دارد که مجدداً برگردیم و عبارات‌های قبل را مرور کنیم و روی هر جمله و هر کلمه آن‌ها تأمل نماییم. کلمات بسیار سنگینی که اگر هر کدامشان واقعیت داشته باشد، انسان را به هراس می‌اندازد و نگران می‌کند. خواننده توجه داشته باشد که این عبارات، عباراتی استثنایی در میان آثار دکتر شریعتی نیست. مجموعه صحبت‌ها و نوشته‌های وی درباره غرب شاید چند جلد کتاب شود و جالب این است که شریعتی سه دهه درباره غرب صحبت کرده و هر چه زمان گذشته و آمد و رفتش به غرب بیشتر شده، با جملات محکم‌تر و شدیدتری از غرب یاد کرده است و جالب‌تر اینکه وی از ناقدان اصلی دینداری سنتی هم هست، اما نقدهایش درباره دینداری سنتی، به هیچ‌وجه سبب غفلت از معضلات تمدن جدید و فاجعه‌ای که برای انسان نوگرا (مدرن) رخ داده، نشده است.

به هر ترتیب؛ کلمات سنگین وی درباره بنیاد غرب و عمیق‌ترین لایه‌های فلسفی و فرهنگی آن، هر انسان جست‌وجوگر و حقیقت‌طلبی را به این صرافت می‌اندازد که شاید این کلمات واقعیت داشته باشند و جامعه غرب و تمدن جدید در چنبره چنین بحران‌هایی گرفتار شده باشد و مهاجرت به چنین محیط و فرهنگی در آمدن از چاله و افتادن در چاهی عمیق است. کسی دارد این کلمات را درباره غرب به کار می‌برد که خودش نظم و قانون‌مداری و علم و فناوری غرب را از نزدیک مشاهده کرده و نظام‌های سیاسی و مردم‌سالارانه (دموکراتیک) آنجا و جایگاه زنان و مردان را در همه امور مشاهده کرده است. بار دیگر این جملات را مرور می‌کنیم:

«فاجعه انسانی»،

«انسان، یک حیوان اقتصادی که در این بهشت فقط باید بچرد»،

«فلسفه مصرف و مصرف و مصرف»،

«لیبرالیسم، یعنی بی‌بند و باری انسانی که در بند است»، «زندگی: مادی، اخلاق: سودجویی و خودپرستی، هدف:

مصرف، فلسفه حیات: اشباع غریزه‌ها، آرمان: رفاه و برخورداری، ... ایمان؟ عشق؟ ایده‌آل؟ معنی وجود؟ مفهوم انسان؟ ... هیچ!»

شرح و بسط هر کلمه‌ای از این کلمات در این مجال نمی‌گنجد و فرصتی نیست که مثلاً تفاوت‌های اخلاق سوداگرانه که فیلسوفان جدید به آن پرداخته‌اند و مردم و نهادهای اجتماعی غرب آن را مراعات می‌کنند، با اخلاق مبتنی بر فضیلت، و اخلاق متکی بر دیانت که در قدیم میان جوامع رایج بود، توضیح داده شود و نتایج متفاوت هر کدامشان بازگو گردد. اجمالاً اینکه از نظر این جامعه‌شناس آشنا با غرب، آنچه قبلاً دین متکفل آن بود و به بشریت اهدا می‌کرد، مانند هدف متعالی و معنوی در زندگی، آرمان بزرگ، عشق، ایمان، و معنای حیات، تمدن جدید و فلسفه‌های شکل گرفته در آن، نمی‌توانند این گونه اهداف و معانی و آرمان‌ها را به انسان عرضه کنند و لذا انسان معاصر به موجودی تهی شده از معنا تنزل یافته و به گذران یک زندگی راحت و خوش قناعت کرده است.

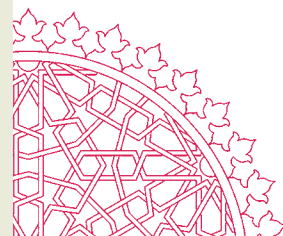
برای تأیید نظر دکتر شریعتی از نظرات یک اندیشمند درجه اول آمریکا، به نام پروفسور رابرت، اچ. بورک، کمک می‌گیریم. وی استاد برجسته دانشگاه «ییل» و قاضی عالی‌رتبه و با وجاهت و نامزد (کاندیدای) اصلی ریاست دیوان عالی کشور آمریکا بود که در جریان رقابت‌های سیاسی بین دو حزب دموکرات و جمهوری خواه به این مقام نرسید. ایشان که در حوزه فرهنگ نیز متخصص و فعال است، کتابی دارد با عنوان «در سراسیمه به سوی گومورا» و با زیر عنوان «لیبرالیسم مدرن و افول آمریکا». گومورا نام سرزمین قوم لوط است که به خاطر فساد اخلاقی دچار عذاب شدند. پروفسور بورک در این کتاب، با آوردن شواهد فراوان و ملموس، تحلیلی از فرهنگ جامعه آمریکا ارائه می‌دهد که تأثرانگیز و در عین حال هشداردهنده است. در عبارتی از این کتاب می‌گوید:

«اجزای تشکیل‌دهنده لیبرالیسم، بی‌وقفه محدودیت‌ها و مرزهایی را که فرهنگ ما برای حرمت و عفت عمومی تعیین کرده بود مورد تهدید قرار می‌دهد. در آمریکا و شاید در میان دیگر جوامع غربی عموماً این محدودیت‌ها و مرزها نادیده گرفته شده و یا مرزها وسعت بیشتری یافته است، به طوری که فراتر از نقطه و محور شکست قرار گرفته است. یک قرن قبل چهره فردگرایی آمریکایی چیز دیگری بود و در حال حاضر کیفیت و ماهیت آن کاملاً تغییر یافته و ما شاهد نوع دیگری از فردگرایی هستیم. فردگرایی امروزی جامعه آمریکا را می‌توان این‌طور تعریف کرد: جواز شخصی برای کشش‌ها و مجذوبیت‌های جامعه در جهت «لذت‌طلبی»

«فاجعه انسانی»

«انسان، یک حیوان اقتصادی که در این

بهشت فقط باید بچرد»



**«آمریکا! آمریکا! این
بلاغت عظیم و توحش
متمدن و بدویت نوین
(مدرن) و خشونت با
آزادی (اتیکت) و غارت
قانونمند و خوشبختی
زشت، آزادی لَش و
مردم‌سالاری (دموکراسی)
احمق و فردگرایی
(اندیویدوالیسم)
قالب‌ریزی شده و
استانداردشده و بالاخره
[همچون] همان جاهلیت
عرب، با شریف‌های
قریشی و سیاه‌های حبشی
و کعبه مقدسی که اینک
مجسمه آزادی نام دارد...»
(با مخاطب‌های آشنا)**

و «لذت‌گرایی» که در فرهنگ عمومی کاملاً منعکس شده است. تنها یک روشنفکر نوگرا می‌تواند تصور کند که منظور «توکویل» و «برایس» و «چسترتون» (مدافعان فردگرایی در دهه‌های قبل) از «فردگرایی» و احترام به فرد به معنی قبول غزلیات و اشعار موزیک رپ است که می‌تواند مظهر و تجلی «فردگرایی» در آمریکای آن دوران باشد! لذا چنانچه این شخصیت‌های تاریخی امروزه حیات می‌داشتند، فقط یک اسم به‌جا برای این‌گونه مظاهر! داشتند و آن هم «هرزگی و فساد» بود (ص ۳۰۴)!

این‌ها عبارت‌های پروفیسور بورک درباره سرانجام فرهنگ آمریکایی است؛ آمریکایی که به قول مترجم کتاب که خودش ساکن آمریکاست، جوانان از سراسر جهان علاقه‌مند به رفتن به آنجا هستند و آنجا را سرزمین فرصت‌ها و کار و شغل به شمار می‌آورند و رؤیای زندگی در آنجا را در سر می‌پروراند. آمریکایی که همچنان اوج شکوفایی و لیبرالیسم غرب شمرده می‌شود.

پروفیسور بورک به ما می‌گوید که لیبرالیسم و فردگرایی، سرانجامی جز «هرزگی و فساد» نداشته است. خانم دیان پاسنو (Dian Pasno) با بیان دیگری همین نظر را تأیید می‌کند و می‌گوید:

«فرهنگ ما محک و شاخص اندازه‌گیری را گم کرده است و قاضی نمی‌داند چه چیزی طبیعی است و چه چیزی نیست. اگر قرار باشد هر کس کار خودش را بکند، چیزی که برای شما درست است، ممکن است برای دیگری درست نباشد. به این ترتیب راهی باقی نمی‌ماند تا جوانان براساس آن، رفتار مناسب انسانی، از جمله ازدواج را ارزیابی کنند.» (به نقل از فمینیسم در آمریکا تا سال ۲۰۰۳، ص ۷۵)

دکتر شریعتی در نامه دیگری به فرزندش احسان، همان دو کلمه بورک (هرزگی و فساد) را با بیان دیگری به تفصیل، برای او شرح می‌دهد. در ابتدای نامه، می‌نویسد:

«آمریکا! آمریکا! این بلاغت عظیم و توحش متمدن و بدویت نوین (مدرن) و خشونت با آزادی (اتیکت) و غارت قانونمند و خوشبختی زشت، آزادی لَش و مردم‌سالاری (دموکراسی) احمق و فردگرایی (اندیویدوالیسم) قالب‌ریزی شده و استانداردشده و بالاخره [همچون] همان جاهلیت عرب، با شریف‌های قریشی و سیاه‌های حبشی و کعبه مقدسی که اینک مجسمه آزادی نام دارد...» (با مخاطب‌های آشنا)

تشبیه فرهنگ آمریکایی به جاهلیت عرب و حاکمان آمریکا به شریف‌های قریش شاید برای برخی سخت و غیرقابل پذیرش باشد. اما اگر ما رفتار حاکمان آمریکا را زیرنظر بگیریم، این تشبیه را قابل قبول خواهیم یافت.

به‌عنوان نمونه، پرده‌داری‌های غیراخلاقی برخی سران قریش مانند ابوسفیان و معاویه، در دوره جاهلیت و دادن هر نسبت خلاف ارزش‌های اخلاقی به خود و اطرافیان خود، با نسبت‌هایی که امروزه رؤسای جمهوری آمریکا به یکدیگر می‌دهند، کاملاً هم سنگ و برابر است و در یک تراز قرار می‌گیرند. مردم صد سال پیش آمریکا حتی در تخیل و در خواب و رؤیای خود هم برایشان قابل تصور نبود که روزی رؤسای جمهورشان در منظر و مرآی همه جهانیان، نسبت‌های جنسی ضد اخلاقی، راست یا دروغ، به یکدیگر بدهند. اما اکنون این قبیل نسبت‌ها نه تنها هاضمه جامعه آمریکایی را تحریک نمی‌کند، بلکه گویا این هاضمه به استقبال این نسبت‌ها هم می‌رود! معاویه بن ابی‌سفیان که این قبیل بی‌حیایی‌ها را از پدرش و از پدربزرگش به ارث برده بود، برای اینکه «زیاد»، پدر همان «عبیدالله ابن زیاد» حاکم کوفه را به خود نزدیک کند، نسبتی که در جاهلیت قبیعی نداشت و در اسلام نشانه قباح و بی‌حیایی بود، بر زبان راند و این رفتار او به‌عنوان یک رفتار قبیح، در تاریخ اسلام، ثبت و ضبط شد.

آری، هر انسانی و هر تمدنی که به قول دکتر شریعتی می‌خواهد از «تحکیمات عقاید دینی» آزاد شود و خدا را از سر راه بایدها و نبایدهای خود بردارد و آن‌ها را صرفاً متکی به تمایلات خود نماید، بنا به قول داستایوفسکی در رمان برادران کارامازوف، در نهایت، هر کاری را مجاز خواهد شمرد. کافی است که زمان بگذرد و باقی‌مانده‌های فرهنگ دینی اندک‌اندک از خاطر وی محو شود، تا بی‌کراخی بی‌بند و باری خود را کشف نماید.

آقای پروفیسور بورک می‌نویسد:

«وقتی می‌گوییم فروپاشی فرهنگ مردمی، این فروپاشی و خرابی نشانه‌هایی دارد. فاصله و مسیری را که فرهنگ مردمی در کمتر از یک طول عمر (حدود ۶۰ سال) در کشور طی کرده می‌توان در مقایسه میان موسیقی محبوب آن زمان و موسیقی امروز به خوبی مشاهده کرد. اشعار ترانه‌ها طوری تغییر کرده که گویی عمداً کلمه‌های زشت را در ترانه‌ها به کار می‌برند. تضاد قابل‌توجهی که در اشعار ترانه‌های عاشقانه (رومانتیک) سال‌های ۱۹۳۰ با مقایسه با اشعار موزیک رپ امروزی دیده می‌شود، در نتیجه همین انحطاط فرهنگی است که جامعه ما را در برگرفته است.» (در سراسیمه به سوی گومورا، ص ۲۸۱)

و با ذکر نمونه دیگری می‌گوید:

«در برنامه‌های کوتاه تلویزیونی که بیشتر جنبه تفریحی دارد، طرح موضوع‌های جنسی که در گذشته هم به وفور

دیده می‌شد، در حال حاضر جنبه انفجارآمیز پیدا کرده است. در نیمه مهم‌ترین بازی سال در آمریکا که بین دو تیم برگزار می‌شود، و ضمناً پربیننده‌ترین برنامه تلویزیونی سالیانه در آمریکاست، در نیم‌ساعتی که زمان استراحت بازیکنان و پخش آگهی‌های تجاری است، نیم‌ساعت برنامه آوازهای مایکل جکسون را پخش می‌کنند که چه چرخ می‌خورد و چه حرکات زننده‌ای را انجام می‌دهد! و این مسابقه نهایی فوتبال را کلیه اعضای خانواده‌ها می‌بینند.» (همان، ص ۲۹۱)

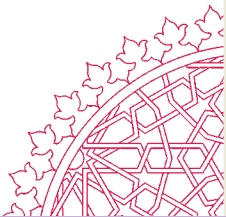
وی در نمونه دیگری از این انحطاط فرهنگی، که تبلیغ مشترک روسپیگری و محصول کارخانه جنرال موتورز است، می‌گوید:

«یک شب در هتلی در نیویورک همان‌طور که کانال‌های تلویزیونی را عوض می‌کردم، ناگهان صحنه زشت یک زن عریان را که روی زمین خوابیده بود، و حرکات زشت او از یک کانال تلویزیونی سراسری پخش می‌شد، دیدم و بعد هم صدای مردی که شماره تلفن زنانه‌ی چون او را (برای ما یادآور زنان عرب جاهلی که با نصب پرچم بر بالای خانه‌هایشان مشخص می‌شدند) در اختیار بینندگان قرار می‌داد و توضیح می‌داد که چگونه لحظاتی پس از تماس تلفنی، «لیموزین» مخصوصی (نوعی کادیلاک و یا لینکلن، که معمولاً متعلق به جنرال موتورز است) تماس گیرنده را از محلی که هست برمی‌دارد و با این قبیل خانم‌ها آشنا می‌کند! من که تحت‌تأثیر موضوع اجتماعی پخش چنین برنامه‌هایی تقریباً سراجیم می‌خکوب شده بودم، لحظاتی بعد ناظر تبلیغ روسپیگری برای همجنس‌بازان مرد بودم.» (همان، ص ۲۹۳)

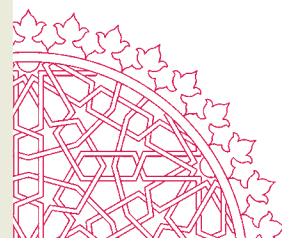
کتاب آقای پروفیسور بورک مملو از مثال‌ها و نمونه‌هایی از انحطاط فرهنگی آمریکا در نیمه دوم قرن بیستم است. خواننده این سطور می‌تواند بگوید تمدن غرب و جامعه آمریکا مزایای فراوانی دارد که در این نوشتار خبری از آن‌ها نیست. عیب‌ها به تفصیل گفته شده، هنرش نیز باید گفته شود. چرا که هنر و امتیازات تمدن غرب نیز بر همگان روشن و عیان است. اگر آن امتیازات نبود، این همه پیر و جوان را شیفته خود نمی‌کرد. اما اصولاً این نوشتار نمی‌خواهد خوبی‌ها و بدی‌های غرب و مزایا و معایب آن را شرح دهد بلکه می‌خواهد به تبیین این موضوع بپردازد که جامعه غرب و تمدن آن به مرحله‌ای رسیده است که حفظ ملیت و مهم‌تر از آن، حفظ دین برای نسل اول مهاجر بسیار سخت، و برای نسل‌های بعد، تقریباً غیرممکن است. و به راحتی می‌توان گفت که درصداً احتمال حفظ دین همواره رو به نزول بوده و در زمان حاضر، به حداقل خود در ۵۰ سال اخیر رسیده است. سیر نزولی اعتقاد به دین و عادات

و رفتارهای مربوط به دین، خود گویای این حقیقت است. «جان جاکوبز برامبرگ» در تحقیقی که روی یادداشت‌های روزانه دختران در فاصله سال‌های ۱۸۹۰ تا ۱۹۹۰ انجام داده و در کتاب «پروژه بدن» تدوین شده، نشان داده است که سطح اندیشه و خواسته‌های آنان روز به روز تنزل یافته و از امور معنوی و اجتماعی به امور ظاهری و فردی کشیده شده است. برای مثال، از خاطرات یک دختر در سال ۱۸۹۰ برمی‌آید که تصمیم گرفته است در سال جدید پیش از صحبت کردن فکر کند، با جدیت کار کند، در رفتار و گفتار با دیگران خویشتندار باشد و به افکار خود سرگردانی ندهد و کرامت نفس داشته باشد. در مقابل، در دفتر یادداشت یک دختر دیگر در سال ۱۹۹۰ نوشته شده که سعی می‌کنم خود را از هر طریق ممکن بهتر کنم... وزنم را کم کنم، لنزهای جدید بگیرم، آرایش موی جدید، صورت جدید، لباس جدید. وسایل جدید را قبلاً تهیه کرده‌ام.

آن زمان که خدا، آدم و حوا را از خوردن میوه‌ای خاص در بهشت اولیه منع کرد اما آنان با وسوسه شیطان از آن میوه خوردند و برهنگی را تجربه کردند و عرق شرم بر پیشانی‌شان نشست، بشر با مسئله‌ای بغرنج به نام برهنگی مواجه شد؛ مسئله‌ای که تا آن روز برای هیچ حیوانی از حیوانات موضوعیت نداشت و توجه هیچ مخلوقی به آن جذب نمی‌شد. گرچه آدم و حوا توبه کردند و بدون اندکی درنگ خود را پوشاندند، اما نقل این داستان بدان معناست که مسئله برهنگی، هم‌زاد با انسان، وارد فرهنگ بشری شده و از همان هنگام رقابتی جدی را با پوشش آغاز کرده و تا به امروز ادامه دارد، که البته دوره حاضر دوره پیروزی برهنگی بر پوشیده بودن است. مقصود از برهنگی، صرفاً نداشتن پوشش نیست. بلکه شامل پوشش‌هایی که بهتر از برهنگی حس جنسی را بیدار می‌کند نیز می‌شود. خدا، خالق انسان و زن و مرد، با بیان این داستان، به بنی‌آدم خبر می‌دهد که اولین چالش در زندگی اجتماعی شما، چالش مربوط به پوشش است و بنابراین اولین مانع شما در حرکت به سوی کمال انسانی، افتادن در دام برهنگی است. خدا که ساخته دست خود را می‌شناخت، فوراً برای همه انسان‌ها، در همان ابتدای خلقت، بعد از بیان داستان آدم، تعیین تکلیف کرد و فرمود: «هان، ای فرزندان آدم! بدانید که ما بر شما لباسی نازل کردیم تا هم اندامی که باید پوشیده بماند و آن را بپوشاند و هم سبب آراستگی شما می‌شود.» به این اعلان کفایت نمی‌کند و با زبان هشدار و انذار فریاد می‌زند: «هان! ای فرزندان آدم! مبادا مبادا شیطان فریبتان دهد، همان‌طور که پدر و مادران را فریفت و از آن باغ ویژه بیرونشان کرد و سبب آشکار شدن اندامی از آن‌ها شد که



از خاطرات یک دختر
در سال ۱۸۹۰ برمی‌آید
که تصمیم گرفته است
در سال جدید پیش از
صحبت کردن فکر کند،
با جدیت کار کند، در
رفتار و گفتار با دیگران
خویشتندار باشد و به
افکار خود سرگردانی ندهد
و کرامت نفس داشته
باشد. در مقابل، در دفتر
یادداشت یک دختر دیگر
در سال ۱۹۹۰ نوشته شده
که سعی می‌کنم خود را
از هر طریق ممکن بهتر
کنم... وزنم را کم کنم،
لنزهای جدید بگیرم،
آرایش موی جدید، صورت
جدید و لباس جدید.
وسایل جدید را قبلاً تهیه
کرده‌ام



**دین با برهنگی مخالف
بود و پوشش را واجب
کرد. اما تمدنی که به
قول دکتر شریعتی
نمی‌خواهد زیر بار
«تحکیمات دینی» برود،
از این دستور سرباز
زد، چون اصولاً خدا و
دین را فاقد چنین شأنی
می‌دانست**

باید پوشیده می‌ماند! او و تمام قبیله‌اش، از همان حیثی که از آن‌ها غافلید، متوجه شما هستند و شما را زیر نظر دارند...» (اعراف، ۲۵ و ۲۶)

خوب، دین با برهنگی مخالف بود و پوشش را واجب کرد. اما تمدنی که به قول دکتر شریعتی نمی‌خواهد زیر بار «تحکیمات دینی» برود، از این دستور سرباز زد، چون اصولاً خدا و دین را فاقد چنین شأنی می‌دانست. امروزه دیگر میل انسان‌ها تعیین‌کننده پوشش یا عدم پوشش شده و جایی برای عرض اندام دین، به جز نزد معدودی از افراد، باقی نگذاشته است. حال، خودمان کلاهمان را قاضی کنیم و ببینیم در شرایطی که سرمایه و پول تصمیم‌گیری واقعی و تعیین‌کننده روابط و مقررات است و فلسفه حیات بشر را اشباع غریزه‌ها تشکیل می‌دهد، پوشش بشر به چه سرنوشتی گرفتار خواهد شد! دکتر شریعتی می‌گوید: «در مجلس عوام انگلیس طرحی به رأی گذاشته شد که می‌خواست حداقلی از پوشش را اجباری کند، اما دعوا بالا گرفت به‌طوری که آنان نتوانستند یکدیگر را قانع کنند که مردم را به استفاده از تکه پارچه‌ای کوچک که فقط عورت را بپوشاند، مقید سازند. نتیجه اینکه امروزه تجارت جنسی (سکس)، یعنی تجارت زن، یعنی تجارت و معامله روی کرامت زن، به یکی از چهار پنج تجارت پرسود جهان تبدیل شده است. فقط در ظرف یکی از همین سال‌های اخیر ۱۸ هزار دختر تایلندی برای تجارت جنسی به اروپا انتقال داده شدند. امروزه برخی کشورهای مسلمان، که پیشگام در ترقی به حساب می‌آیند، مانند ترکیه و مالزی، نیز وارد این تجارت شده و در ردیف یازدهم و دوازدهم صنعت جنسی قرار دارند!

اکنون بیش از ۲۰ سال از قرن بیست‌ویکم سپری شده و این انحطاط، همچنان با سرعتی به مراتب بیشتر از گذشته ادامه دارد. البته، همان‌طور که پروفیسور بورک می‌گوید، همچنان: «گروهی از مردم که هنوز به موازین اخلاقی، مانند گذشته‌های دور پایبندند، مقاومت می‌کنند. چون آن‌ها بر کوهی از اخلاقیات که از نسل‌های گذشته برایشان به جای مانده زندگی می‌کنند. اما این کوه هم تدریجاً آب خواهد شد و کم‌کم رو به زوال خواهد گذارد.» (همان، ص ۳۱۶)

با توجه به این شواهد و نمونه‌ها، از دست دادن «دین» و «ملیت» دو خطر عمده‌ای است که بر سر راه هر ایرانی مهاجر به غرب کمین کرده است و این خطر مربوط به این روزها هم نیست؛ دیدیم که در دیروز تاریخ ما هم این خطر وجود داشته است و با اینکه در دهه‌های قبل، اوضاع فرهنگی غرب به وضع کنونی نرسیده بود اما انسان‌های متعبد به سادگی تن به خطرات آن نمی‌دادند. مسئله‌ای که یک متعهد و پایبند به دین را نگران می‌کند، ظهور همان

ایده‌ها و نمادهای غیردینی و ضد دینی غربی در کشورهای اسلامی و از جمله در کشور خودمان است. امروزه می‌بینیم برخی از توصیفاتی که دکتر شریعتی برای غرب به کار می‌برد، در جوامع اسلامی و در کشور خودمان هم، گاه شدیدتر، مشاهده می‌شود. مصرف‌گرایی و زندگی برای مصرف، توجه به بدن و آرایش و مُد، افزایش بیش از حد جراحی زیبایی، بی‌توجهی به دستورات و مقررات دینی در روابط زن و مرد، سست شدن بنیان خانواده و بالاخره کاهش دینداری و التزام به دین را می‌توان به خوبی در جوامع اسلامی مشاهده کرد. از این رو حفظ دین در کشورهای اسلامی هم، به‌خصوص برای نسل جدید، با چالش‌های بزرگی روبه‌روست و هر خانواده متدینی با آن دست به گریبان است.

برخی افراد، با توجه به همین مسئله، تفاوت چندانی میان زندگی در غرب و ایران مشاهده نمی‌کنند و دل به دریا زده و زندگی در غرب را اختیار می‌کنند و برای دلگرم کردن خود از آدم‌هایی مثال می‌زنند که به غرب مهاجرت کرده و در عین حال دین خود را حفظ نموده و به امور مذهبی در مساجد اشتغال دارند و کاملاً متدینانه زندگی می‌کنند.

اما باید گفت این قبیل نگاه‌ها به زندگی در غرب متکی به تجزیه و تحلیل دقیق مسئله نیست. زیرا، اولاً آنچه از تغییر سبک زندگی که در کشورهای اسلامی مشاهده می‌کنیم، ریشه در فرهنگ خود این سرزمین‌ها ندارد و اقتضای فرهنگ خود آن‌ها نیست؛ بلکه یک سبک زندگی وارداتی است که از همان غرب وارد شده است و تفاوت زیادی میان کشور و سرزمینی که مولد و صادرکننده سبک زندگی امروزی بوده و مردمی که بعدها تابع و دنباله‌رو آن‌ها شده‌اند وجود دارد. تا همین اواخر، فرهنگ بومی ما ایرانیان با مصرف‌گرایی مخالف بود و هیچ تاجری برای فروش بیشتر، از انواع تبلیغات و تغییر ساختگی ذائقه و نیاز مردم کمک نمی‌گرفت. استفاده از جنس زن برای مصرف بیشتر، آن هم در برهنه‌ترین و تحریک‌کننده‌ترین شکل آن، اختراع نظام سرمایه‌داری غرب بود که به سرزمین‌ها و کشورهای دیگر سرایت کرد. هم‌اکنون، شاید روزانه میلیاردها تصویر و فیلم از جنبه جنسی زن برای تبلیغ کالا و خدمات از تلویزیون‌ها، شبکه‌های مجازی، روزنامه‌ها، مجلات، فیلم‌ها و سایر ابزار و امکانات، وارد زندگی مردم می‌شود. سال‌ها قبل کریس هجز، روزنامه‌نگار و منتقد آمریکایی، گفته بود شرکت جنرال موتورز، هر ماه چهل میلیون تصویر پورنو روانه خانه‌های آمریکایی‌ها می‌کند. این، فقط یک نمونه از میلیاردها نمونه است. پناه بردن به کشور مؤسس و مردمی که خودشان سبک زندگی فعلی را، با آن ویژگی‌هایی که مرحوم دکتر شریعتی برشمرد، بنا نهاده‌اند، حداقل ناشی از سهل‌انگاری است.

چیستی فلسفه

تحلیل محتوای درس اول فلسفه سال یازدهم

هدف کلی درس

تشخیص جایگاه دانش فلسفه در میان دانش‌ها و تمایز آن از سایر علوم

شایستگی‌های مورد انتظار از دانش‌آموز

۱. توانایی تشخیص سؤال‌های فلسفی از غیرفلسفی؛
۲. اهمیت دادن به این قبیل سؤال‌ها و توجه به جایگاه آن‌ها در تفکر؛

۳. بیان فرایند و چگونگی شکل‌گیری تفکر فلسفی؛

۴. توانایی تفکیک میان تفکر فلسفی و دانش فلسفه؛

۵. توانایی توضیح تفاوت‌های دانش فلسفه با سایر دانش‌ها؛

۶. ارزیابی از خود و میزان اهمیتی که به مسائل فلسفی می‌دهد.

طراحی آموزشی درس

با توجه به هدف کلی و مهارت‌های مورد انتظار، این درس با طرح سه مسئله شروع می‌شود. گفت‌وگو درباره این سه مسئله و سؤال‌هایی که پایان هر مسئله طراحی شده، دانش‌آموزان را وارد فضای فلسفی می‌کند که ناگزیر باید با مسئله‌هایی جدی و مهم دست‌وپنجه نرم نماید. دانش‌آموز، با عبور از این مسئله‌ها، وارد فضای دیگری از پرسش‌هایی می‌شود که گرچه پرسش‌های همیشگی اوست، اما کمتر به صورت دقیق و متفکرانه به آن‌ها اندیشیده و کمتر برای رسیدن به پاسخ درست، ساعت‌ها وقت صرف کرده است.

در این مسیر، دانش‌آموزان توجه‌شان به ابعاد اساسی از زندگی و چالش‌های آن جلب می‌شود که نمی‌تواند از سنخ برد و باخت دو تیم فوتبال، گران‌شدن یا ارزان‌شدن کالاها و حتی مبتلا شدن به بیماری باشد؛ یعنی آن‌ها را برای طرح مسئله‌هایی از جنس فلسفه آماده می‌سازد.

از این مرحله است که بحث پیرامون «تفکر» و سپس «تفکر فلسفی» آغاز می‌شود، نه «دانش فلسفه». به دانش‌آموز نشان داده می‌شود که جنس «تفکر فلسفی» با سایر تفکرات تمایزی روشن دارد. در همین مرحله، دانش‌آموز دعوت می‌شود توجهی به خود هم نکند و ببیند که تا چه اندازه با چنین فضایی آشناست. آیا قبلاً تأملاتی از این قبیل داشته است؟ آیا مثلاً اهل خواندن کتاب‌های ادبی، شعر و رمان بوده است؟ آیا در اندیشه بزرگان فکر و فلسفه،

سیر و سلوکی کرده و یا بیشتر دست‌به‌گریبان مسئله‌های روزمره بوده است!

بعد از عبور از مرحله تفکر فلسفی، دانش‌آموز وارد فضای دانش فلسفه و درک صحیح مسئله‌های فلسفی می‌شود و به طور اجمال دو ویژگی اصلی این دانش را شناسایی می‌کند: اول: تفاوت موضوعی و مسئله‌ای این دانش با دانش‌های دیگر؛ دوم: روش مورد استفاده در این دانش برای حل مسئله‌ها و پاسخ به سؤال‌ها.

پیش‌دانش‌ها و اصطلاحات این درس

تفکر و مهارت‌های تفکر: درس‌هایی مانند منطق پایه دهم و تفکر و سبک زندگی در دوره اول متوسطه و ...	پیش‌دانش‌ها
علوم و شاخه‌های آن به صورت اجمالی، مانند علوم طبیعی: فیزیک، شیمی و ...	
علوم انسانی: جامعه‌شناسی، روان‌شناسی و ...	
علوم دینی: تفسیر، فقه و ...	
تفکر فلسفی، دانش فلسفه، مسئله‌ها و موضوعات بنیادین، اصطلاح فلسفه، روش عقلی (در مقابل روش تجربی)	اصطلاحات این درس

محورهای اصلی درس

برای اینکه تدریس این درس از محدوده تعیین‌شده خارج نشود، لازم است تدریس دبیر و یادگیری متمرکز بر شش محور زیر باشد:

۱. برخی از مسئله‌ها و حادثه‌ها فراتر از امور معمولی و روزمره زندگی هستند؛
۲. حقیقتی در وجود انسان است که او را به سوی اموری فراتر از روزمرگی‌ها فرامی‌خواند؛
۳. یکی از ابعاد تفکر انسان، تفکر فلسفی است.
۴. فلسفه دانشی است که با تمرکز و مطالعه جدی اندیشمندان در حوزه مسئله‌های فلسفی، به تدریج شکل گرفته و توسعه یافته است؛
۵. مسئله‌ها و موضوعات فلسفی، بنیادی‌ترین مسئله‌ها و موضوعاتی هستند که بشر با آن‌ها سروکار دارد؛
۶. روش تحقیق و تفکر در مسئله‌های فلسفی، روش عقلی و استدلالی محض است.

در این مسیر،

دانش‌آموزان توجه‌شان به ابعاد اساسی از زندگی و چالش‌های آن جلب می‌شود که نمی‌تواند از سنخ برد و باخت دو تیم فوتبال، گران‌شدن یا ارزان‌شدن کالاها و حتی مبتلا شدن به بیماری باشد؛ یعنی آن‌ها را برای طرح مسئله‌هایی از جنس فلسفه آماده می‌سازد

معبد سلیمان

کبری ضیائی مطلق، دبیر آموزش و پرورش منطقه ۴ تهران

اشاره

آشنایی دقیق دانش‌آموزان با مسائل فلسطین یکی از وظایف اصلی نهاد آموزش و پرورش است. بسیاری از دانش‌آموزان آشنایی مطلوبی نسبت به مسائل فلسطین و ستم‌های رژیم اشغالگر قدس ندارند و همین امر سبب شده که برخی از آنان نسبت به رنج‌های مردم فلسطین بی‌اطلاع باشند و اظهار نظرهای غیرواقعی کنند. یکی از این مسائل، ادعاهای کاذب رژیم اشغالگر قدس نسبت به مسجد الاقصی است.

مسجد الاقصی نخستین قبله‌گاه مسلمانان است و بعد از مسجد الحرام و حرم نبوی (مسجد النبی)، سومین حرم شریف الهی به شمار می‌رود و احادیث بسیاری در مورد شرافت و قداست آن وارد شده که خود گواه بر اهمیت این مسجد نزد مسلمانان است. از سوی دیگر این حرم شریف ارتباط تنگاتنگی با حادثه معراج رسول گرامی اسلام (ص) دارد و خداوند متعال در نخستین آیه سوره اسرا به جایگاه و موقعیت آن اشاره می‌کند. این مسجد در عصر ما مهم‌ترین محور منازعه اسلامی - صهیونیستی محسوب می‌شود و علت آن هم اشغال این مکان مقدس به دست صهیونیست‌ها طی حدود ۸۰ سال گذشته است.

مسئله دیگری که این منازعات را شدت بخشیده است ادعای اشغالگران صهیونیست در خصوص وجود معبد سلیمان در زیر مسجد الاقصی است که به این بهانه رژیم اشغالگر قدس از تمامی ابزارهای ممکن برای تخریب حرم قدس شریف و احداث معبد ساختگی خود استفاده می‌کند و به منظور گسترش حاکمیت خود بر این حرم شریف و تخریب مسجد الاقصی تدابیری را نیز اندیشیده است.

در این نوشتار سعی شده به گوشه‌ای از خیانت‌های صهیونیست‌ها در تخریب مسجد الاقصی و برپایی آنچه معبد سلیمان خوانده‌اند، اشاره شود.

کلیدواژه‌ها: معبد، سلیمان، مسیح، گوساله سرخ موی

یهود معتقد است که در پی آمدن روز کیپور (روزی که یهودیان در ازای کفاره گناهان خود روزه می‌گیرند) باید معبد سلیمان را در کوه سینا بنا کنند.

معبد سلیمان اولین بار توسط سلیمان نبی (ع) ساخته شد ولی به دست بابلی‌ها ویران گردید. اما در پی غلبه سپاهیان کوروش هخامنشی بر بابلی‌ها این معبد بازسازی شد و سرانجام در سال ۷۰ بعد از میلاد بار دیگر توسط تیتوس،

امپراتور رم، با خاک یکسان شد.

بر پایه تفسیر موسی بن میمون (فیلسوف یهودی) آفریدگار به قوم یهود دستور داده است که مکانی را به منظور خدمت به او بنا کنند و در آنجا قربانی‌های خویش را پیشکش کنند و سه بار در سال مراسم جشن و زیارت در آن مکان برپا کنند.

معبد، شامل اجزا و اشیای فراوانی مانند شمعدان طلا، میز، قربانگاه و... است و تمامی این اشیاء از اجزای جدانشدنی و مقدس معبد به شمار می‌آیند.

مشروح نقشه معبد و اشیاء و لوازم آن در رساله میدوت، در تلمود، شرح داده شده است. براساس تعالیم موسی بن میمون، دستور ساخت معبد، فرمانی ابدی است که یهودیان نسل به نسل ملزم به انجام آن هستند و اشیاء و ملحقات آن نیز جزو ثابت معبد است و می‌بایست به آن بازگردانده شود.

مسیح (ع) و معبد سلیمان

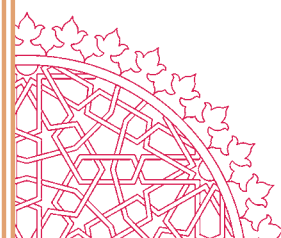
یهودیان معتقدند که «مسیح» هنوز ظهور نکرده است و عیسی مسیح (ع)، پیامبری دروغین بوده و لذا می‌گویند مسیح در پی احداث سومین معبد سلیمان ظهور خواهد کرد و احداث این معبد را از مقدمات ظهور او می‌دانند.

براساس تعالیم تلمود، «مسیح» از خاندان پادشاهی داوود است و امت‌های مشرک (مسیحیان، مسلمانان و...) به‌وسیله او نابود می‌شوند و بنی‌اسرائیل به قدرت جهانی می‌رسند. یهودیان معتقدند، همان‌گونه که سلیمان نبی (ع) توبه مشرکان را به این دلیل که برای برخورداری از نعمات سلطنت سلیمان ایمان آورده بودند، پذیرفت، پس از ظهور مسیح نیز توبه غیریهودیان پذیرفته نمی‌شود. بنابر این اعتقاد، پس از ظهور مسیح و تثبیت حکومت جهانی یهود، اورشلیم به‌طور شگفت‌انگیزی بازسازی می‌شود و از سطح کنونی به ارتفاع ۱۰ فرسنگ بالا رفته و از هر سو بازخواهد بود و تا دروازه‌های دمشق گسترش خواهد یافت. معبد در جلال و عظمت خود، نوسازی می‌شود و ظروف مقدس و خیمه اجتماع بنی‌اسرائیل بازگردانده می‌شود!

یکی از اشیایی که قبلاً در معبد سلیمان بوده صندوقه میثاق است که یهودیان در پی یافتن آن هستند. البته نظریه‌های مختلفی در رابطه با مکان فعلی صندوقه وجود دارد.

برخی معتقدند این صندوقه به همراه دیگر اشیای معبد که پس از تخریب معبد دوم توسط رومیان به سرقت رفت، به واتیکان منتقل شده است و اکنون به همراه ظروف معبد در اختیار مقر پاپ قرار دارد. براساس گزارش منابع اطلاعاتی موساد، این اشیاء هم اکنون در اختیار پاپ است.

دیدگاه دیگر این است که سلیمان نبی (ع) - که یهودیان او را نه پیغمبر بلکه پادشاه می‌دانند - که از واقعه ویرانی معبد



اشغالگران صهیونیست

مدعی وجود معبد

سلیمان در زیر

مسجد الاقصی هستند. به

این بهانه رژیم اشغالگر

قدس از تمامی ابزارهای

ممکن برای تخریب حرم

قدس شریف و احداث

معبد ساختگی خود

استفاده می‌کند و به

منظور گسترش حاکمیت

خود بر این حرم شریف

و تخریب مسجد الاقصی

تدابیری نیز اندیشیده

است

آگاه شده بود، دستور داده است که در زیر ساختمان معبد، تونل‌های مخفی و پیچ در پیچی ایجاد کنند و صندوقچه در محفظه یکی از این تونل‌ها پنهان است.

دیدگاه سوم نیز این است که یوشع، پادشاه اسرائیل، که چهل سال پیش از ویرانی معبد می‌زیسته، دستور مخفی کردن صندوقچه را داده است.

البته باید دانست که صندوقچه میثاق از ملزومات معبد سلیمان نیست. با این حال یهودیان انتظار روزی را می‌کشند که این صندوقچه پیدا شود.

گوساله سرخ موی

سال‌هاست که دولت اسرائیل در حال آماده‌سازی مقدمات لازم برای ساخت سومین معبد سلیمان در اورشلیم است و مقدمات ساخت آن را نیز خاخام‌های یهودی مهیا کرده‌اند. اما آن گونه که در کتاب «سفر اعداد» قسمت نوزدهم آمده است، قبل از شروع عملیات ساخت معبد، باید مراسم تطهیر انجام شود و برای انجام آن می‌بایست گوساله‌ای را قربانی کنند. این گوساله می‌بایست بکر، سه ساله، سرخ موی و بدون هیچ عیب و نقصی باشد و هیچ‌گاه هم یوغی بر آن بسته نشده باشد.

خاخام‌های متعصب عقیده دارند که حتی وجود یک یا دو تار موی سیاه یا سفید بر بدن گوساله مانع از انتخاب آن برای اجرای مراسم می‌شود. از طرفی عده‌ای دیگر از آنان معتقدند که این گوساله حتماً باید در اسرائیل به دنیا آمده باشد!

در روز مراسم، گوساله باید در مکانی خارج از اردوگاه محل اقامت خاخام‌ها در محوطه معبد، قربانی شود. پس از آن هم مقداری از خون او را بردارند و در جلوی خیمه اجتماع پخش کنند. سپس گوساله به همراه پوست، گوشت، چرم، فضولات و خونسش تماماً به همراه چوب سرو و زوفای مصری به وسط آتش انداخته شده و آتش راتا خاکستر شدن گوساله روشن نگاه دارند.

محل قربانی و سوزاندن گوساله در کنار «کوه زیتون» قرار دارد. پس از سوزاندن گوساله، شخصی پاک می‌بایست خاکسترها را جمع‌آوری کند و به بالای کوه ببرد. و توده خاکستر به جای مانده را با آب مخلوط کند و «آب تطهیر» را از آن تهیه نمایند.

از حدود ۲۰۰۰ سال پیش که معبد سلیمان به فرمان تیتوس امپراتور روم (۷۰ بعد از میلاد) با خاک یکسان شد، تا به امروز محل معبد از دسترس کامل یهودیان به دور بوده و چون غیریهودیان در آن رفت و آمد داشته‌اند، یهود معتقد است که قبل از شروع عملیات ساخت معبد، کل محوطه معبد که بنا بر بعضی روایات کل اورشلیم قدیم را شامل می‌شود باید با همان «آب تطهیر» پاک شود. به همین

دلیل در طی پنجاه سال گذشته یهودیان و صهیونیست‌ها به منظور آماده‌سازی مقدمات بنای معبد سلیمان در پی پرورش گوساله سرخ‌موی هستند. اما هنوز مشکل دیگری برجاست و آن این است که محل قربانی و سوزاندن گوساله که در نزدیکی کوه زیتون قرار دارد به‌طور کامل تحت کنترل تشکیلات خودگردان فلسطین است و دولت اسرائیل در تلاش است این منطقه را عاری از ساکنان غیریهودی کند.

در طی چند دهه اخیر یهودیان در نقاط مختلف جهان، با استفاده از دانش ژن‌شناسی (ژنتیک) اقدام به اصلاح نژاد گاوی برای تولید گوساله سرخ موی کرده‌اند! همچنین بیش از نیم‌قرن است که پروژه اکتشاف بقایای معبد سلیمان در طبقه زیرین مسجدالاقصی در حال انجام است و تونل‌های متعدد کنده شده در زیر مسجد، پی این مکان مقدس را به‌طور کامل سست کرده، به‌طوری که اگر زلزله خفیفی در اورشلیم رخ دهد، مسجدالاقصی فرو می‌ریزد.

در حال حاضر نیز گروه‌های تندروی یهودی، که خود را پاسداران معبد سلیمان می‌نامند و عقیده دارند مسجدالاقصی بر ویرانه‌های معبد سلیمان ساخته شده، بارها برای ویرانی این مسجد اقدام کرده‌اند.

از سوی دیگر گروه مسیحیان صهیونیست که در آمریکا شکل گرفته است، عقیده دارند ویرانی مسجدالاقصی و ساخت معبد سوم سلیمان به جای این مسجد، شرط ظهور حضرت مسیح (ع) است و بدون ساخت معبد سوم سلیمان، مسیح هرگز ظهور نخواهد کرد.

بر اساس همین اعتقاد واهی، پیروان این جریان، مبالغه‌هنگفتی را در اختیار سازمان‌های افراطی صهیونیستی مانند «عطیرات کوهانیم» که تخریب مسجدالاقصی و یهودی کردن قدس از اهداف اعلام‌شده آنان است، قرار می‌دهند.

چندی پیش دولت اشغالگر اسرائیل به‌طور رسمی درخواست سیاسی مبنی بر بازگرداندن اشیای معبد را به واتیکان تسلیم کرده اما پاپ تاکنون با آن موافقت نکرده است. همچنین منابع صهیونیستی اعلام کرده‌اند که مخالفت پاپ در بازگرداندن این اشیاء تأثیری بر ساخت معبد ندارد و معبد به زودی در پی تخریب مسجدالاقصی ساخته خواهد شد و حکومت جهانی یهود به زودی محقق خواهد گشت. در پایان این نوشتار باید گفت، مسجدالاقصی در همه نقاط عطف تاریخی، اجتماعی و سیاسی نقش‌آفرینی کرده و در اعتقاد ما، بلافاصله پس از ظهور، حضرت مهدی (عج) به مسجدالاقصی تشریف می‌آورند و حضرت عیسی (ع) پشت سر ایشان به نماز می‌ایستند و حتی مسجد را با شکوه تمام بازسازی می‌کنند؛ از این‌رو با قاطعیت تمام معتقدیم هیچ کس قادر نیست نقش آن را از بین ببرد و این مسجد همچون گذشته، بسان نگینی در سرزمین فلسطین خواهد درخشید.

گروه مسیحیان

صهیونیست که در آمریکا شکل گرفته است، عقیده دارند ویرانی مسجدالاقصی و ساخت معبد سوم سلیمان به جای این مسجد، شرط ظهور حضرت مسیح (ع) است و بدون ساخت معبد سوم سلیمان، مسیح هرگز ظهور نخواهد کرد

ارتداد از نگاه دیگر

اشاره

رویداد مهم گرفته و بدون پیش‌زمینه‌ها نقل شده تاکنون سبب قتل هزاران نفر بی‌گناه را فراهم کرده باشد. چه‌بسا این خبر ابوطفیل که نقل می‌شود، یکی از دلایل‌های عمده صدور حکم قتل هر نوع مرتد شده است. می‌گوید: از بنی ناحیه پرسیدیم: بر چه دینی هستید؟

گفتند: مسیحی بودیم، مسلمان شدیم و چون مسیحیت را بهتر دیدیم دوباره به همان دین برگشتیم! اما وقتی متن جامع و کامل حادثه را از متون تاریخی بررسی و مطالعه می‌کنیم روشن می‌شود که، دست‌کم، این ازدین‌برگشتگان از اردوگاه امام خارج شده و برای خود لشکرگاهی برای رویارویی با حضرت تشکیل داده و در جنگ علیه او در قبل یا پس از ارتداد شرکت کرده بودند. اینجا معلوم می‌شود که کشته شدن آن‌ها تنها به‌خاطر برگشت از اسلام و باورمند شدن دوباره به مسیحیت و ابراز زبانی آن نبوده و علت‌های دیگر هم داشته است!

امروزه هم اگر به فتوای قتل مرتد این امور نیز پیوست شود، آن‌گاه دین خردمندانه‌تر جلوه می‌کند و معلوم می‌شود که هر تغییر عقیده‌دهنده‌ای کشته نمی‌شود (همان ۳۶۷). مثلاً اگر دانشمند مسلمانی در کتابخانه خود درباره ادیان آسمانی مشغول مطالعه بود و به‌غلط، دین دیگری را بهتر از اسلام بازشناخت و این مطلب را به زبان آورد، ولی هیچ‌گونه تلاشی علیه اسلام انجام نداد، سزاوار اعدام نیست؛ برخلاف دانشمندی که پس از رسیدن به چنین مطلبی شروع به نگارش مقاله و کتاب علیه اسلام می‌کند، یا با تشکیل باند و گروه به مبارزه با اسلام و مسلمانان می‌پردازد.

در واقع، بنی ناحیه از امام عصر خود نافرمانی کردند، علیه حکومت مستقر به جنگ پرداختند و آدم‌کشی کردند و در نهایت مستحق کشته شدن و اعدام شدند.

جالب است بدانیم که تفصیل این رویداد در شرح نهج‌البلاغه ابن ابی‌الحدید در ۳۰ صفحه بیان شده ولی ابوطفیل آن را در ۱۰ سطر خلاصه کرده و این خلاصه کردن سبب شده که چگونگی برخورد سپاه حضرت علی (ع) با بنی ناحیه، غیرخردمندانه و غیرمنطقی جلوه کند. پس می‌گوییم آن‌ها اعدام شدند زیرا:

۱. پس از جنگ جمل به سپاه امام تسلیم نشدند.
۲. برای رویارویی با امام، لشکر و سپاه (و خانه‌های تیمی) ایجاد کردند.
۳. به اسلام اظهار بی‌اعتنایی کردند و آن را پست شمردند.
۴. از برگشت از اسلام و بازگشت به مسیحیت اظهار

موضوع ارتداد در اسلام، یعنی برگشت از دین و اظهار تمایل به دینی دیگر، از جمله موضوع‌هایی است که در این زمان بررسی‌های جدیدی را می‌طلبد و باید از زوایایی نو به آن نگریست.

در این نوشتار بر آنیم که براساس آیات قرآن کریم و با استناد به روایات و احادیث درجه‌تازه‌ای را به موضوع ارتداد باز کنیم تا علاقه‌مندان به حقایق الهی که می‌خواهند عمق احکام اسلام را بهتر دریابند، بیش از پیش با این موضوع آشنا شوند.

لازم به ذکر است که ما در نظام آموزش‌وپرورش نهایت سعی خود را برای رسیدن به این اهداف کرده‌ایم. برای مثال، در کتاب «دین و زندگی» پایه یازدهم، در بحث هدایت، پس از معرفی راه‌های شناخت هدف زندگی و آینده، به تبیین و چستی یک دین کامل و بی‌نقص از سوی پیامبران پرداخته‌ایم.

همین‌جاست که پرسش‌های زیادی در ذهن دانش‌آموزان پدید می‌آید، آن‌ها می‌پرسند:

آیا ما در پذیرش این مکتب فکری آزادیم؟

آیا مختاریم کیش یا دین دیگری را بپذیریم؟

و پرسش‌های دیگری که در ذهن آن‌ها جولان می‌دهد و معلمان باید به آن‌ها پاسخ قانع‌کننده بدهند.

در شماره قبل مجله قسمت نخست این مقاله تقدیم شد و اینک بخش دوم و پایانی آن پیش روی شماست.

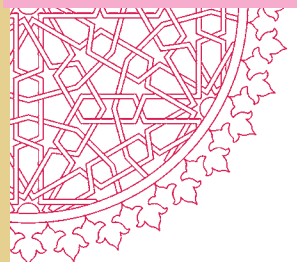
کلیدواژه‌ها: مرتد، ارتداد، مرتد ملی، مرتد فطری

بررسی روایت قتل مرتدها

در بسیاری از روایات ما موضوع سؤال و جواب از امام معصوم (ع) به‌طور کامل و با مقدمات آن ذکر نشده است. یعنی برای اینکه برداشت صحیحی از روایات بکنیم باید بستر اولیه موضوع و زمان و مکان و شرایط خاصی را که روایت یا واقعه داشته است به‌طور کامل ذکر نماییم.

حتی در بسیاری از روایات باید خوی‌ها، عادت‌ها، روش‌ها و آداب ویژه آن زمان ذکر شود. چنان که می‌بینیم گاهی رویداد چندین صفحه یک اثر را دربرگرفته، ولی راوی در هنگام نقل، آن را خلاصه کرده و در کتاب‌های دیگر همان خلاصه نقل شده است. لذا شاید یک حدیث کوتاه که از یک

۱ پرسش‌های زیادی در ذهن دانش‌آموزان پدید می‌آید، آن‌ها می‌پرسند: آیا ما در پذیرش این مکتب فکری آزادیم؟ آیا مختاریم کیش یا دین دیگری را بپذیریم؟ و پرسش‌های دیگری که در ذهن آن‌ها جولان می‌دهد و معلمان باید به آن‌ها پاسخ قانع‌کننده بدهند



خوش حالی کردند (دهن کجی).

۵. از شرکت در جنگ جمل توبه نکردند.

و دلایل دیگری که باید یکجا در صدور حکم برای ارتداد هر فرد یا گروهی در نظر گرفته شود.

پس بنابر رأی گروه دوم فقها ارتداد فکری حتی اگر به مرحله زبان و اظهار هم برسد نباید سبب قتل کسی شود. یعنی رویارویی و برخاستن علیه مسلمانان، تبلیغ از دین باطل و ... همه با هم علت تأمه برای قتل مرتد می‌شوند، نه صرف عقیده!

● حکم ارتداد حد است یا تعزیر؟

حد مجازاتی است که نوع و میزان و حدود و کیفیت آن در فقه تعیین شده و چون این احکام متخذ از آیات و روایات است حاکم شرع اجازه کم و زیاد کردن آن را ندارد. این‌ها احکامی است مثل حکم قتل، سرقت و زنا و پاره‌ای دیگر. تعزیر مجازاتی است که مقدار آن به تناسب زمان و مکان و شرایط جرم متغیر است و حاکم می‌تواند مقدار آن را کم یا زیاد مشخص کند یا حتی به دلایلی ببخشد.

اما اینکه ارتداد و حکم آن حد است یا تعزیر در بحث‌های حقوقی و اجتماعی به تفصیل درباره‌اش سخن گفته‌اند. گروهی از فقها حکم آن را حد و گروهی تعزیر دانسته‌اند. بعضی از دلایل طرفداران حکم تعزیر عبارت است از:

۱. دقیق شدن در فضای صدور حکم ارتداد؛ شاهد اینکه جریان ارتداد در صدر اسلام ماجرای گسترده بوده و جنبه‌ای کاملاً سیاسی داشته است، و این نشان می‌دهد که ماجرای قتل مرتد به آن فضا برمی‌گردد.

۲. در بسیاری مواقع ارتداد فرد ناشی از شک، شبهه و جهل اوست و گاهی از روی علم و آگاهی وی، و گاهی از روی محاربه و گاهی از روی نادانی است. این تفاوت‌ها نشان می‌دهد که حکم هر مورد بسته به شرایط ویژه خودش متفاوت است. پس ارتداد از حدود نیست (صادقی، ارتداد حد یا تعزیر).

این همان آثار تأثیر زمان و مکان در اجتهاد است که شامل این حکم هم می‌شود.

۳. کیفر مرتد در هیچ آیه‌ای از قرآن ذکر نشده و اقسام آن دارای انعطاف و شدت و ضعف است.

بعضی از دلایل طرفداران حکم حد برای ارتداد عبارت است از:

۱. تصریح روایات در قتل مرتد.

مانند خبر ابوطفیل که درباره‌اش سخن گفته شد.

۲. تطبیق حکم افساد فی الارض یا فساد در زمین، که حکمش اعدام است با مرتد که عملش عین افساد فی الارض می‌باشد.

● آیا شک در اصول و احکام دین هم موجب ارتداد است؟

اگرچه بعضی فقیهان شک در اصول دین را هم جزو محدوده ارتداد دانسته‌اند (طوسی، تهذیب ۱۰/۱۴۱) ولی

بسیاری دیگر از فقیهان را عقیده بر آن است که ظن به اصول دین هم کافی است (مازندرانی، شرح کافی ۱/۱۰۰)، زیرا بعضی مردم با دلایل قطعی به اصول دین رسیده‌اند ولی توان تبیین استدلال خود را ندارند و عوام مردم از این‌ها هستند (هاشمی، ارتداد ۶۸).

برای همین در کتاب کافی بابی به نام وسوسه و حدیث نفس آمده و در آن روایتی نقل می‌کند که راوی از حضرت امام صادق (ع) درباره وسوسه زیاد سؤال می‌کند که ممکن است انسان در شرایطی از نظر درونی دچار وسوسه فکری و حدیث نفس شود و در نتیجه مواردی که در نظر وی از مسلمات و یقینی به شمار می‌رفت به مشکوکات تبدیل شود!

امام در پاسخ می‌فرماید: هیچ اشکالی ندارد و در این صورت ذکر لا اله الا الله را بر زبان جاری کند.

در اینجا این سؤال مطرح است که انکار ضروری دین در صورتی که مبتنی بر یک پایه فکری و استدلال (حتی اگر ناصواب) باشد آیا موجب کفر و ارتداد است؟

برخی از فقیهان شیعی (همدانی، ۵۶۶/۱) بر این باورند که تدبیر یا پای‌بندی و اعتقاد تفصیلی نسبت به تمام احکام دین لازم نیست بلکه اعتقاد اجمالی به تمام آنچه پیامبر (ص) آورده کفایت می‌کند.

یعنی به قول این فقیهان انکار تفصیلی، تا زمانی که با تصدیق اجمالی منافات نداشته باشد، موجب خروج از اسلام نخواهد شد. خلاصه منکر می‌پذیرد اگر دیدگاه او با آنچه پیامبر (ص) آورده مخالف باشد، از آن برخواهد گشت. براساس این نظریه اسلام به معنای اعتقاد به تمام آنچه که پیامبر (ص) آورده نیست تا عدم التزام به هر قسمت از آن موجب ارتداد باشد.

یکی از فقیهان که این موضوع را بررسی کرده عالم گران سنگ حاج آقا رضا همدانی است. او می‌نویسد: انکار ضروری دین با تصدیق اجمالی نسبت به پیامبر (ص) منافات ندارد؛ یعنی ممکن است شخص مسلمان در عین حال که به حقانیت و صدق پیامبر (ص) اعتراف و اعتقاد دارد ولی به دلیل دچار شدن به برخی شبهات یکی از ضروری‌های دین را انکار کند، و این با ایمان او منافاتی ندارد و موجب ارتداد نمی‌شود؛ مگر آنکه کسی معتقد باشد انکار ضروری دین سبب مستقلاً برای تحقق ارتداد است. (هاشمی، ارتداد ۹۴) مثلاً ممکن است کسی پس از تحقیق واقعی به این معنا برسد که واژه صلاة به معنی دعاست و این نمازی که ما می‌خوانیم در آن نمی‌گنجد!

یا آنکه برای تفسیر کلام پیامبر (ص) به قرائنی استناد کند که آن قرائن عرفاً صلاحیت قرینه بودن را ندارد، مثلاً بگوید نماز برای کمال نفس است و کسی که به آن کمال رسیده

در بسیاری مواقع ارتداد

فرد ناشی از شک، شبهه

و جهل اوست و گاهی از

روی علم و آگاهی وی،

و گاهی از روی محاربه

و گاهی از روی نادانی

است. این تفاوت‌ها

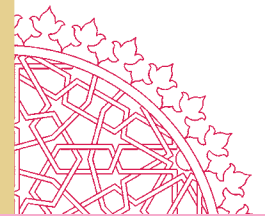
نشان می‌دهد حکم هر

مورد بسته به شرایط

ویژه خودش متفاوت

است. پس ارتداد از

حدود نیست



محقق اردبیلی نیز می‌نویسد: ظاهر اینکه شهادتین به عنوان کلمه الاسلام تعیین شده این است که برای حکم به اسلام نیازی نیست بدانیم گوینده در حقیقت به مفاد آن‌ها باور دارد، بلکه وقتی گوینده معنای آن را فهمیده و به آن‌ها سخن می‌گوید برای حکم به اسلام او کافی است

نماز بر او واجب نیست! یا آنکه بگوید هدف رسالت پیامبر (ص) ارشاد عوام است نه فلاسفه و حکیمان! و از این‌طور برداشت‌ها (همان ۹۷).

امام خمینی (ره) در این خصوص معتقد است: اگر شخص مسلمانی به اصول اسلام اعتقاد اجمالی داشته باشد ولی به دلیل دچار شدن به بعضی شبهات یکی از ضروریات دین را انکار کند، مثلاً بگوید نماز و روزه در صدر اسلام واجب بوده و الان بر مسلمانان واجب نیست! چنین شخصی در عرف متشرع با انکار ضروری دین، مرتد به شمار نمی‌رود (امام خمینی، الطهاره ۳/۳۲۸).

شاید سخن حضرت امام علی (ع) که فرموده است: پس از من خوارج را نکشید، چون کسی که به دنبال حق باشد ولی به خطا رود، با کسی که در پی باطل است و به آن دست می‌یابد، قابل مقایسه نیست (عاملی، وسایل ۱۱/۶۳)، تأییدکننده همین رأی باشد.

حکم فقیهان در مورد انکار احکام دین، کلی است؛ یعنی اختصاص به ضروری دین ندارد (مقدس اردبیلی، ۲۰۳/۱۳). بنابراین از دیدگاه مقدس اردبیلی انکار هر حکمی از احکام دین موجب ارتداد است، اگرچه در زمره ضروریات نباشد، ولی با این شرط که آن حکم نزد خود شخص منکر از احکام یقینی اسلام باشد؛ به گونه‌ای که انکار آن مستلزم انکار نبوت و در نتیجه انکار خداوند باشد. بنابراین، هر گاه شخصی منکر احکام یا ضروریات دین باشد، ولی قصد انکار خدا یا پیامبر را نداشته باشد، ارتدادش محقق نمی‌شود. البته منظور از احکام و ضروریات دین موضوعاتی مانند نماز، روزه، زکات و امثال آن است ولی انکار امامت معصومین که خود از ضروریات مذهب است ارتداد نیست زیرا مسئله امامت از ضروریات مذهب است نه دین. به همین دلیل مخالفان شیعه با انکار امامت امامان، قصد انکار و تکذیب پیامبر (ص) را ندارند، پس مرتد نیستند (خویی/ ۸۶/۲).

● ملاک ثابت شدن اسلام برای یک انسان

وقتی کسی شهادتین - کلمه اسلام - را بر زبان جاری می‌کند و به توحید و رسالت اقرار و اظهار کند که آنچه می‌گوید از روی اعتقاد است، سه صورت دارد:

۱. ما می‌دانیم که راست می‌گوید و گرایش به اسلام دارد.
۲. ما از قلب او بی‌خبریم و نمی‌دانیم راست یا دروغ می‌گوید.
۳. ما می‌دانیم که دروغ می‌گوید و در حقیقت هیچ اعتقادی به اسلام ندارد.

در صورت‌های اول و دوم، وظیفه داریم این شخص را مسلمان بدانیم و احکام مسلمانی را بر او بار کنیم. ولی در صورت سوم آیا می‌توان او را مسلمان دانست یا

باید او را به کفر محکوم کرد؟ اینجا دو دیدگاه وجود دارد:

بسیاری از فقیهان در این صورت حکم به اسلام وی کرده‌اند، از جمله فقیه همدانی در مصباح الفقیه، گلپایگانی، خوانساری و قمی در حاشیه بر عروه و سید حکیم در مستمسک، خویی در حاشیه عروه، شهید صدر در الفتاوی الواضحه و سبزواری در المذهب.

محقق اردبیلی نیز می‌نویسد: ظاهر اینکه شهادتین به عنوان کلمه الاسلام تعیین شده این است که برای حکم به اسلام نیازی نیست بدانیم گوینده در حقیقت به مفاد آن‌ها باور دارد، بلکه وقتی گوینده معنای آن را فهمیده و به آن‌ها سخن می‌گوید برای حکم به اسلام او کافی است. (مجمع ۲۴۰/۱۳)

در نتیجه وظیفه داریم چنین شخصی را مسلمان بدانیم چرا که پیش از این دانستیم ادعای اسلام برای حکم به اسلام کافی است و پیدایش و بقای اسلام دارای ملاک یگانه‌ای است، یعنی با همان ملاکی که در صورت اظهار شهادتین، پیدایش اسلام را اقتضا می‌کند باید به بقای اسلام کسی که ارتداد خود را انکار می‌کند حکم کنیم. (جباران، ارتداد ۵۴)

● ارتداد، اسلام و صحنه بین الملل

پیش از این گفتیم که با مرور زمان، بعضی احکام اسلامی تغییر می‌کند. مثلاً قرآن کریم برای لزوم آمادگی مسلمانان و دفع تجاوز دشمنان، دستور تهیه اسباب و لوازم جنگی داده است. در عصرهای گذشته برای جنگیدن با دشمن، نیزه، سپر، تیر چوبی، کمان، زه، اسب و ... لازم بود و تهیه همه این‌ها از آیه شریفه «و اعدوا لهم ما استطعتم من قوه و من رباط الخیل» (انفال ۶۰) برمی‌آید، امروزه با پیشرفت علم و فناوری‌های جدید و فنون خارق‌العاده، دشمن با توپ و تانک و انواع موشک‌های پیشرفته به مضاف ما می‌آید. حال، آیا می‌توان گفت که طبق آیه شریفه ما باید هنوز با همان اسب «خیل» که در صریح آیه آمده است به جنگ و دفاع برخیزیم؟

قطعاً این‌گونه نیست. عقل سالم اقتضا می‌کند که نظر به تغییر شرایط و اوضاع جهان حکم وجوب تهیه اسب و کمان برداشته شود و با حفظ اصل «حکم مقابله با دشمن» همت‌مان مصروف تهیه ابزار جدید قرار گیرد.

اکنون می‌گوییم در شرایط کنونی جهانی که انسان‌ها بر حفظ حقوق و آزادی‌های اجتماعی و آزادی فکری و اندیشه متفق هستند و آن را از اصول و حقوق اولیه خود می‌دانند و منکر آن را سرزنش می‌کنند و اندیشه او را عقب‌افتاده و ضد حقوق بشر می‌دانند، آیا حکم به الزام انسان بر ماندگاری بر آیین اسلام به ضرر اسلام است یا نه؟

آیا جایز است به بهای مهجور شدن بهترین آیین فطری

بشری، که با تمام لوازم و خواست‌های منطقی انسان سازگاری دارد، بر بعضی احکام خاص ارتداد پافشاری کنیم؟ به این سؤال بعضی جواب مثبت و بعضی جواب منفی داده‌اند. آیا اسلام می‌تواند خود را در قرن بیست‌ویکم منجی واقعی انسان از بدبختی‌ها و مجری واقعی عدالت معرفی کند؟ قطعاً بله.

اما چگونه؟ به روز کردن متغیرهای دینی کاری بس دشوار است؛ فرصت، دانش و فکری باز و وسیع می‌طلبد و ایثاری بزرگ و سینه‌ای گشاده برای تحمل هر گونه حمله‌های فکری! قرآن کریم، پیامبران را نجات‌بخش حقیقی انسان می‌داند. و یضع عنهم اصرهم و الاغلال التي كانت عليهم. (اعراف ۱۵۷) جامعه امروز جامعه قبیله‌ای عصرهای پیشین نیست. در گذشته با دستور رئیس قبیله، اندیشه‌ای به همه افراد آن قبیله تحمیل می‌شد و همه به آن می‌گرویدند، ولی امروز چنین نیست. امروز یکایک انسان‌ها برای خود حق آزادی اندیشه و حق انتخاب قائل‌اند.

ما معتقدیم اسلام بهترین انتخاب‌ها و سیراب‌کننده واقعی همه اندیشه‌های تشنه حقایق است، ولی این اندیشه را باید به انسان امروزی به‌طور صحیح و زیبا ارائه کرد و باوراند؛ یعنی انسانی که برای خود مجموعه‌ای متشکل از قوانین پیشرفته جهان‌پسند ساخته و آن را ملاک و معیار عدالت و صلح و مبارزه با تبعیض و نابرابری و ستم قرار داده است. اعلامیه جهانی حقوق بشر که مورد قبول همه انسان‌هاست مشتمل بر الزام عدم تحقیر حقوق بشر با اعمال وحشیانه است و در آن پذیرفته شده که تحقق آزادی و عدالت و صلح جهانی براساس شناسایی حیثیت ذاتی همه اعضای خانواده بشری و حقوق یکسان و غیرقابل‌انفکاک آن‌ها میسر است و همه مواد آن خلاصه می‌شود در بیان حقوق و آزادی‌های بشری و تساوی آن یا ممنوعیت‌هایی، موجب تحدید یا تضییع این حقوق و آزادی‌ها می‌گردد. البته نگارنده در صحت ادعای بعضی از نویسندگان و مدعیان حقوق بشر تردید دارد و معتقد است به نام این اعلامیه جهانی، امروزه بزرگ‌ترین ستم‌ها به بشریت می‌شود. با این حال اگر این مجموعه حقوقی در صحنه اجرا درست و عادلانه معنا و تفسیر شود و عملی گردد، بسیاری از بدبختی‌ها و دردهای بشری حل و آرام خواهد شد.

این اعلامیه جهانی حق انتخاب هر کیش و آزادی فکری را به انسان داده است و تصریح کرده که هیچ کس نمی‌تواند این حق را از انسان بگیرد.

ما نیز معتقدیم اسلام این حق اولیه را محترم شمرده و از ابتدا از انسان خواسته است تا با تفکر و اندیشه تحقیقی، کیش مورد نظر خود را انتخاب نماید، ولی بحث ارتداد به انتخاب اولیه انسان برنمی‌گردد، بلکه مربوط به بازگشت از

انتخاب اول یا دوم است.

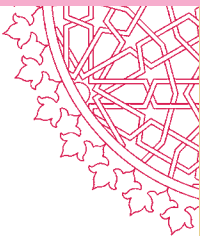
گروهی را باور بر این است که اگر ارتداد را - به یک معنای خاص - به معنی برگشتن از اسلام بدانیم و معتقد شویم که اسلام بر ماندگاری انسان بر این کیش اصرار و الزام دارد، از دیدگاه حقوق بشر بین‌الملل متهم به نقض آزادی‌های فکری و اعتقادی انسان‌ها شده‌ایم؛ مگر اینکه قائل باشیم که با دیدگاه وسیع شریعت سهله و سمحه و بدون در نظر گرفتن احتیاط‌ها، اماها، استندهای خاص موضوعی و ... اسلام تشخیص موضوع را به امام هر عصر سپرده و اگر انسان‌ها بدون غرض خاص بخواهند از اسلام برگردند الزامی آن‌ها را تهدید نمی‌کند.

اساساً شریعت اسلام سهله و سمحه است و این امر می‌تواند مایه جداسازی احکام متغیر از ثابت باشد و ارتداد نیز از همین احکام متغیر به شمار آید. شهید مطهری در کتاب وحی و نبوت در ضمن بر شمردن مشخصات اعتقادی اسلام، سومین آن‌ها را سماحت و سهولت برمی‌شمرد و می‌نویسد: اسلام به تعبیر رسول اکرم (ص) شریعت سهله سمحه است. در این شریعت به حکم آنکه سهله است تکالیف دست‌وپاگیر و شاق و حرج‌آمیز وضع نشده است. ما جعل علیکم فی الدین من حرج؛

خدا در دین تنگنایی قرار نداده است. و به حکم اینکه اسلام با گذشت است هر جا که انجام تکلیفی توأم با مضیقه و در تنگنا واقع شدن گردد آن تکلیف ملغی می‌شود (مطهری، آثار ۲/۲۵۵).

اما اینکه آیا خواست‌ها و قوانین دست‌ساز بشری می‌تواند موجب تغییر بعضی احکام اسلامی شود یا نه، بحث مفصل و جدایی است که در جای خود باید مطرح شود. پی‌نوشت‌ها در دفتر مجله موجود است.

شهید مطهری در کتاب وحی و نبوت در ضمن بر شمردن مشخصات اعتقادی اسلام، سومین آن‌ها را سماحت و سهولت برمی‌شمرد



عضو جدید برخی از خانواده‌ها

اشاره

ضروری ساخته به طوری که بدون آن زندگی برایشان سخت و تلخ می‌شود؟
برای روشن شدن این سؤال و دستیابی به پاسخ این نکات را با هم مرور کنیم:

۱. حیوان دوستی و توجه به حیوانات، اعم از سگ و گربه و سایر حیوان‌ها و رسیدگی به آن‌ها با تولید و پرورش این حیوان‌ها و آوردن آن‌ها به خانه و صرف هزینه‌هایی برای حفظ و نگهداری آن‌ها بسیار متفاوت است. امروزه انسان‌های حیوان‌دوست واقعی در سراسر دنیا و از جمله در ایران در سازمان‌های مردم‌نهاد عضو می‌شوند و برای رسیدگی به حیوان‌ها و حفظ نسل آن‌ها اعم از اهلی و وحشی، تلاش می‌کنند و با زحمت و پشتکار می‌کوشند که این جانوران در محیط طبیعی خود آسوده زندگی کنند. آنان، خود را به خطر می‌اندازند تا مانع آزار و اذیت حیوانات شوند.

اما ساختن محیط‌های تولید و پرورش سگ و فروش آن به کسانی که می‌خواهند با سگ زندگی کنند کار کسانی است که یک کار تجاری انجام می‌دهند و ارتباطی با حیوان دوستی ندارد و از جنس خدمت به حیوان نیست. اگر خوب دقت کنیم آن‌ها دارند به خود خدمت می‌کنند نه به حیوان. این تجارت هم که به میلیاردها تومان گردش مالی می‌رسد، عموماً به خاطر کمبودهایی است که امروزه برای بسیاری از افراد پیدا شده است. به عبارت دیگر چون در گذشته چنین کمبودهایی وجود نداشت مردم هم نیاز به سگ‌پروری و سگ فروشی نداشتند. خریداران سگ هم بدون اینکه بدانند این نیاز چگونه در زندگی آنان پیدا شده، با طبیعی پنداشتن آن، به نگهداری سگ تن داده و این حیوان بینواری در محیط زندگی خود وارد کرده‌اند. به تبع اینان، کسان دیگری هم از روی تقلید و یا مُد پنداشتن این کار، سگ به خانه آورده و

این مقاله تلاش دارد با کسانی هم صحبت شود که صاحب سگ هستند و علاقه به نگهداری سگ دارند یا کسانی که نسبت به این بحران بی‌تفاوت هستند. همچنین این مقاله تلاش می‌کند ذهن دانش‌آموزان را نسبت به این پدیده روشن کند و برطرف‌کننده ابهامات ذهنی آنان در این مورد باشد. لذا امیدواریم بتواند دستمایه خوبی در اختیار دبیران قرار دهد که در این باره با دانش‌آموزان گفت‌وگو کنند.

به نظر می‌رسد کسانی که سگ در خانه نگهداری می‌کنند برای کار خود دلیل خاصی دارند که از نگاه خودشان قانع کننده است. شاید هم اصلاً در این باره فکر نکرده و صرفاً به دلیل علاقه‌ای که به این حیوان پیدا کرده و یا در زندگی دیگران دیده‌اند، به فکر داشتن سگ افتاده و سگی را خریده و به خانه آورده‌اند. برخی هم ممکن است ابتدا با مخالفت برخی از اطرفیان به خصوص پدر و مادر روبه‌رو شده باشند اما با قانع کردن آن‌ها از راه مسالمت‌آمیز یا غیر آن، بالاخره توانسته‌اند یک سگ را به خانه بیاورند.

اما یک سؤال قابل تأمل در اینجا وجود دارد که لازم است همه ما اعم از دارندگان سگ و غیر آن‌ها درباره این موضوع فکر کنیم و پاسخی برای آن بیابیم.

اگر به حدود بیست سال قبل برگردیم، به یاد می‌آوریم که در آن زمان تعداد بسیار اندکی از افراد جامعه بودند که به نگهداری سگ علاقه داشتند و شاید هفته‌ها می‌گذشت و نمی‌توانستیم فردی را ببینیم که قلاده سگی در دست داشته باشند و در کوچه و خیابان قدم بزنند. اما اکنون پس از بیست سال، در پاره‌ای از نقاط شهری مثل تهران، می‌توان فرد یا افرادی را دید که همراه با سگ خود تردد می‌کند. می‌پرسیم واقعاً در ظرف این بیست سال چه اتفاقی افتاده و یا چه نیازی پیدا شده که داشتن سگ را برای برخی از افراد

در پاره‌ای از نقاط شهری مثل تهران، می‌توان فرد یا افرادی را دید که همراه با سگ خود تردد می‌کنند. می‌پرسیم واقعاً در ظرف این بیست سال چه اتفاقی افتاده یا چه نیازی پیدا شده که داشتن سگ را برای برخی از افراد ضروری ساخته، به طوری که بدون آن زندگی برایشان سخت و تلخ می‌شود؟

آن را امری طبیعی تلقی می‌کنند.

۲. آمار دقیقی از هزینه‌هایی که دارندگان سگ‌های خانگی برای نگهداری سگ می‌کنند نداریم. اما می‌توان تخمین‌هایی زد. اگر پول و امکاناتی که این شهروندان برای خرید و نگهداری این حیوان هزینه می‌کنند و به دنبال آن، امکانات و تجهیزاتی که مراکز خدمات‌دهی به سگ، صرف نگهداری این حیوان می‌نمایند، از قبیل مراکز مواد غذایی مخصوص، کلینیک‌های مجهز، امکانات داخل خانه و به‌خصوص اوقاتی که صاحبان سگ صرف بودن با سگ می‌کنند، برای یکی از نیازهای واقعی جامعه که فراوان هم هستند، هزینه می‌شد، حتماً نتایج مثبت و ارزنده‌ای بار می‌آورد که حتی صاحبان سگ را چندین هزار برابر خوشحال می‌کرد.

۳. گفتیم که این تعداد سگ به‌طور طبیعی و در محیط طبیعت پیدا نشده‌اند که ضروری باشد ما از روی حیوان دوستی آن‌ها را به خانه بیاوریم و محافظت کنیم بلکه نیاز ساختگی، افرادی سودجو را وادار کرده که به تکثیر و زاد و ولد انواع سگ بپردازند و آن‌ها را به مردم بفروشند. داشتن سگ در خانه‌ها مسئله‌هایی هم به‌دنبال دارد که مهم‌ترین آن‌ها تربیت تحمیلی انسان بر حیوانی است که شکل زندگی وی با زندگی انسان به کلی متفاوت است. به عبارتی، انسان آن حیوان زبان بسته را به نوعی تربیت می‌کند و زیربار برنامه‌هایی قرار می‌دهد که متناسب با خواسته‌ها و تمایلات و سبک زندگی خودش می‌باشد، نه آن حیوان. حیوان زبان‌بسته هم‌چون زیر بار تربیت تحمیلی صاحبش می‌رود و از خود واکنش منفی نشان نمی‌دهد، صاحب سگ نمی‌داند که چه نوع زندگی را بر سگ تحمیل کرده است! به همین جهت و برای اینکه وجدان خود را آسوده کند و بگوید من انسانی حیوان‌دوست هستم، هزار دلیل روان‌شناختی و روان‌پزشکی، از قول اندکی از روان‌شناسان و روان‌پزشکان، می‌آورد و رابطه صمیمی خود با حیوان را توجیه می‌کند و می‌گوید من تمام وسایل آسایش و رفاه حیوان را فراهم کرده‌ام و این حیوان از زندگی با من لذت می‌برد و از بودن با من خوشش می‌آید. البته این حرف‌ها و این توجیهات فقط برای راحت کردن وجدان گوینده به درد می‌خورد و الا نه حیوان زبان‌بسته را قانع می‌کند و نه از رنج آن زندگی تحمیلی می‌کاهد. یک انسان زندانی هم از اینکه زندانبان با او خوش‌رفتاری کند به زندانبان دل می‌بندد و از او سپاسگزاری می‌کند.

۴. مشکل دیگری که نگهداری سگ بر انسان و محیط زیست تحمیل کرده، تولید زباله‌های فراوان از سگ‌های مرده یا فضولات آن‌ها و غذاهای آن‌ها و سایر ابزارها و وسایل نگهداری آن‌هاست. آن هم در روزگاری که بشر در حال غرق شدن و فرو رفتن در تولید زباله‌های انبوهی است

که روزانه با دست خود تولید و وارد محیط زیست می‌کند. بله، اگر نگهداری میلیون‌ها سگ واقعاً برای بشر لازم بود و از ضروریات واقعی زندگی وی به شمار می‌آمد، مانند تولید و تهیه غذا، ما می‌بایست به عواقب آن مانند تولید زباله هم تن می‌دادیم و برای دفن آن چاره‌اندیشی می‌کردیم. حال چرا عده‌ای می‌پذیرند که چنین مشکلی را برای سایرین به وجود بیاورند و بر جامعه تحمیل نمایند، مشخص نیست.

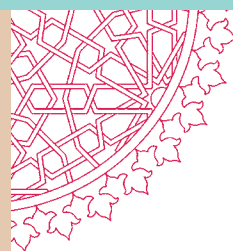
۵. مسئله بزرگ بعدی حجم آب مصرفی برای شست‌وشوی میلیون‌ها حیوانی است که به زور و خواست برخی آدم‌ها به این دنیا می‌آیند و می‌میرند و دوباره تولید می‌شوند و دوباره می‌میرند و یا آن‌ها را در پیری در طبیعت رها می‌کنند. حجم آبی که صرف این میلیون‌ها حیوان می‌شود، می‌تواند صرف بهداشت دختران و پسران ببنوای روستایی و نقاط دور دستی شود که به دلیل عدم دسترسی به آب سالم مبتلا به انواع بیماری‌های پوستی و غیرپوستی هستند و رنج و مظلومیت در چهره آنان آشکار است. آیا صاحبان سگ می‌توانند انکار کنند که بخشی از آب آن کودکان را اینان برای تمیزی سگ‌هایشان مصرف می‌کنند؟ شاید آن‌ها در پاسخ بگویند که تهیه آب، وظیفه دولت‌هاست نه آن‌ها. اما اگر دولت‌ها در انجام این وظیفه کوتاهی هم کرده باشند و یا اگر اصولاً آب به اندازه کافی وجود نداشته باشد، وجدان صاحبان سگ قبول می‌کند که آب موجود، صرف شستن و آشامیدن حیوانی بشود که به زور و تحمیل آن‌ها به دنیا آمده است در حالی که زنان و مردان و کودکانی که در چند کیلومتری آن‌ها قرار دارند، به آب سالم دسترسی ندارند. و یا فقط چند ساعتی از روز آب دارند؟ هر صاحب سگی اگر چندصد کیلومتر دورتر از خانه خود پا بگذارد می‌تواند خانواده‌ها و کودکانی را ببیند که در تنگنای تهیه اولین نیازها زندگی خود مانند یک سرپناه مطمئن و آب سالم روزانه قرار دارند. تعداد این قبیل خانواده‌ها هر قدر هم اندک باشد، نوع دوستی و خردمندی به ما فرمان می‌دهند که تأمین آب آنان بر این دست از تفریحات ما اولویت دارد و نادیده گرفتن آن به معنی بی‌توجهی به انسانیت است.

۶. اگر بپذیریم که صاحبان سگ، فراتر از حیوان دوستی، انسان دوستند و رنج انسان‌ها آن‌ها را ناراحت و افسرده می‌کند. به همین خاطر بسیاری از آن‌ها به فکر نیازمندان هستند و به انسان‌های نیازمند هم کمک می‌کنند و به آن‌ها خدمات می‌رسانند، اما سؤال ما از این افراد این است که: اگر شما و کسانی مثل شما خریدار سگ نمی‌شدید و در نتیجه شرکت‌های تولید سگ از این کار دست برمی‌داشتند و سگ کمتری تولید می‌کردند. آیا در آن صورت، شما و امثال شما فرصت و امکان بیشتری برای اقدامات مفید و سودمند به حال جامعه و کمک به نیازمندان به دست نمی‌آوردید؟ و آیا

این تعداد سگ به‌طور

طبیعی و در محیط
طبیعت پیدا نشده‌اند که
ضروری باشد ما از روی
حیوان دوستی آن‌ها را به
خانه بیاوریم و محافظت
کنیم بلکه نیاز ساختگی،
افرادی سودجو را وادار
کرده که به تکثیر و زاد و
ولد انواع سگ بپردازند

متأسفانه برخی بر این باورند که هر تحولی که در زندگی اروپاییان رخ می‌دهد، یک پیشرفت و یک قدم رو به جلوست و به هیچ وجه از یک کمبود و یا آسیب اجتماعی سرچشمه نمی‌گیرد



امکاناتی از جامعه که اکنون صرف غذا و بهداشت و مسائل مختلف این حیوان می‌شود به سمت نیازهای محرومان و یا هر نیاز واقعی دیگر سوق پیدا نمی‌کرد؟

۷. شاید برخی از صاحبان سگ بگویند که حضور این حیوان در خانه جای خالی بسیاری از چیزها را برای ما پُر می‌کند و اگر این حیوان در زندگی ما حضور نداشته باشد آن کمبودها خود را نشان خواهند داد و مشکل‌آفرین خواهند بود.

این سخنی قابل تأمل است، اما باید دید که عوامل پیدایش آن کمبودها کدامند. اگرچه ما اکنون به این عوامل، که شاید از جنس روحی و عاطفی هم باشند، کاری نداریم، اما سؤال ما از این عزیزان آن است که: آیا شما روش مناسبی برای جبران آن کمبودهایتان انتخاب کرده‌اید؟ آیا آوردن حیوان در خانه تنها راه حل رفع آن کمبودهاست؟ آیا نمی‌توانید از راه‌هایی استفاده کنید که هم آن هزینه‌های سنگین را بر دوش خودتان و جامعه‌تان نگذارید و هم به نتایج اثربخش‌تر برسید و در درون خود احساس مفید بودن و شادابی کنید و هم باری را از دوش جامعه بردارید؟

اینک به این فهرست که پیشنهاد ما به شماست، نگاه کنید و ببینید آیا واقعاً برخی از این پیشنهادها نمی‌تواند جبران‌کننده آن کمبودها باشد و رضایت درونی واقعی و پایدار به شما بدهد؟

۱. همکاری مستمر و ثابت با یک مرکز خیریه و مرکز مردم نهاد در ساعات و روزهای معین، حمایت از یک یا چند کودک بی‌سرپرست و سرکشی مرتب به آن‌ها، تشکیل یک گروه برای شناسایی خانواده‌های فقیر محله و تلاش برای برطرف کردن نیازهای آنان در حد توان، عضویت در یک کتابخانه و مطالعه کتاب، کمک به کتابخوانی و مطالعه نزدیکان و دوستان، انجام مرتب ورزش مورد علاقه با عضو شدن در باشگاه، یاد گرفتن یکی دو رشته هنری و حضور در محافل هنری، آوردن کودک بی‌سرپرست به خانه و تربیت و رشد او، همکاری با برخی از هم محله‌ای‌ها و آوردن کودکان محله به محیط‌های ورزشی، شرکت در برخی کلاس‌ها و آموختن برخی مهارت‌ها و یاد دادن آن مهارت‌ها به دیگران، ازدواج به موقع و فرزندآوری در زمان مناسب، یادگیری روش‌های تربیتی و تلاش برای رشد و تربیت فرزندان سالم و درستکار و عضویت و حضور در انجمن‌های علمی و فرهنگی.

۲. به آوردن‌گان سگ در محیط خانه می‌گوییم: آوردن سگ در محیط داخلی خانه و تبدیل کردن سگ به عضوی از اعضای خانواده، قبل از اینکه در میان ما رایج شود، اول بار در اروپا و کشورهای غربی رایج شده و پس از آن به دیگر سرزمین‌ها رفته است. مسئله مهمی که پیش روی ماست و باید برای آن پاسخ قانع‌کننده‌ای بیابیم، این است

که: چرا برخی از اروپاییان در صد سال اخیر به تدریج سگ را از آن حاشیه‌نشینی و بودن در باغ و نگهداری از خانه و نظایر آن وارد زندگی خانوادگی کرده و به عضو خانواده تبدیل نموده‌اند و چرا به دنبال آن، برخی از مردم کشورهای دیگر، از جمله برخی از مردم ایران، در دو سه دهه اخیر از آنان دنباله‌روی کردند و به آوردن سگ در خانه علاقه نشان دادند؟ چرا؟

آیا واقعاً این اقدام اروپاییان ریشه در پیشرفت تمدنی آن‌ها داشته است؟ آیا واقعاً چون متمدن‌تر شده‌اند پذیرای سگ شده‌اند؟ آیا چون علوم آن‌ها پیشرفت کرده به این نتیجه رسیده‌اند که سگ را به محیط خانوادگی بیاورند؟ یا برخی تحولات و تصمیم‌های نادرست در زندگی، آن‌ها را به اینجا رسانده است؟ نظر شما چیست؟

۳. شما که حتماً اهل مطالعه هستید، آثار پیر بوردیو، پرنفوذترین و مهم‌ترین جامعه‌شناس فرانسوی پس از دورکیم را بخوانید و ببینید که وی و امثال وی در کتاب‌هایی مثل «عشق سیال»، «مدرنیته سیال» و «مدرنیت و کشتار جمعی» و «ترس سیال» درباره این قبیل امور چه می‌گویند. متأسفانه برخی بر این باورند که هر تحولی که در زندگی اروپاییان رخ می‌دهد، یک پیشرفت و یک قدم رو به جلوست و به هیچ وجه از یک کمبود و یا آسیب اجتماعی سرچشمه نمی‌گیرد.

تعداد زیادی از متفکران اروپایی و فیلسوفان و جامعه‌شناسان و روان‌شناسان اجتماعی معتقدند که برخی از رفتارهای اروپاییان در صدسال اخیر و به‌خصوص در پنجاه سال گذشته ناشی از قدم‌های اشتباهی بوده که آن‌ها در گذشته برداشته‌اند و اکنون دارند پیامد آن رفتارها و تصمیم‌ها را تجربه می‌کنند. آنان می‌گویند که اگر بشر مسیر زندگی خود را درست پیموده بود، ضرورتی پیش نمی‌آمد که میلیون‌ها سگ تولید و وارد زندگی خود کند، در حالی که در جهانی که او زندگی می‌کند صدها میلیون دختر و پسر رنگ‌پریده و گرسنه سر بر زمین می‌گذارند؟! حتی اگر گرسنه‌ای هم در جهان نباشد، هر انسانی که بخواهد مفید زندگی کند هزاران برنامه و کار مفید پیش روی او قرار دارد که می‌تواند با انتخاب آن‌ها هم زندگی با نشاط و سالمی داشته باشد و از این همه ضرر و زیان به خود و جامعه جلوگیری کند.

نگرانی بزرگ‌تر آنجاست که در حالی که متفکران و دلسوزان غربی به دنبال چاره‌ای می‌گردند تا مردم خود را از بحران نجات دهند، مردمانی در کشورهای فقیر می‌کوشند همان رفتار را تکرار کنند و پا جای پای صاحبان سگ در اروپا بگذارند و همان قدم‌های رفته و بدسرانجام را به نام پیشرفت و تمدن بردارند.

آیا این معقول و منطقی است که انسان، که خود را عاقل‌ترین موجود روی کره زمین می‌داند، سالانه میلیون‌ها حیوان تولید کند و آن را مثل بچه خود تر و خشک نماید و سیستمی از امکانات بهداشتی و پزشکی و تغذیه‌ای و حتی تربیتی در سراسر جهان برای آن‌ها به وجود بیاورد فقط برای اینکه تا مدتی با آن‌ها سرگرم باشد سپس به گورشان بسپارد و یا در خیابان‌ها رهپایشان کند؟!

۴. آیا می‌توان چشم بر هم گذاشت و اشتباهی به این روشنی و بزرگی را ندید؟ آیا داشتن سگ در خانه یک نیاز واقعی است؟ امروزه هزاران کتاب و مقاله به قلم صدها فیلسوف و جامعه‌شناس و سایر صاحبان اندیشه در اروپا و آمریکا در پاسخ به این قبیل سؤال‌ها و ریشه‌یابی این‌گونه رفتارها مطلب نوشته شده است. نیل پستمن، جامعه‌شناس و استاد فنون و ارتباطات دانشگاه نیویورک، در کتاب تحسین برانگیز خود به نام «زوال فرهنگ در بستر عشرت»، که مترجم آن را با نام «مسمای زندگی در عیش، مردن در خوشی» به فارسی برگردانده است، و نیز در کتاب دیگرش به نام «زوال کودکی»، به این قبیل مشکلات و مشکلات عمیق‌تر پرداخته و به جامعه خود هشدار داده است. آلدوس هاکسلی، نویسنده و فیلسوف بریتانیایی نیز، در کتاب «دنیای قشنگ نو» سال‌ها پیش به این قبیل موضوعات پرداخته است. این کتاب راهنمای خوبی برای ماست تا راه‌های رفته غیرمنطقی را تکرار نکنیم و گرفتار آسیب‌های آن نشویم. کتاب «لیبرالیسم مدرن یا در سراسیمگی به سوی گومورا» اثر پروفسور رابرت اچ بورک، حقوق‌دان و قاضی عالی‌رتبه آمریکایی به ما نشان می‌دهد که جامعه و تمدن آمریکایی هم ممکن است مرتکب اشتباهات بزرگ و جبران‌ناپذیر شود.

این فیلسوفان و جامعه‌شناسان و روان‌کاوان برآنند که: در عین حال که بسیاری از افراد در اروپا و آمریکا به رفاه رسیده‌اند و در صنعت و فناوری چنان پیش رفته‌اند که بسیاری از موانع و محدودیت‌های ارتباطی را از میان برداشته‌اند و هر انسانی در هر نقطه‌ای از دنیا که باشد می‌تواند انسان دیگری را با صوت و تصویر در کنار خود بیابد و انواع و اقسام گروه‌های اجتماعی را در فضای مجازی تشکیل دهد و هر فرد می‌تواند برای خود چند میلیون دنبال کننده داشته باشد، اما در عین حال بسیاری از همین افراد در یک احساس تنهایی عجیب به‌سر می‌برند و در ناخودآگاه خود، خود را «تنها» می‌یابند و برای رهایی از آن تنهایی کارهایی انجام می‌دهند و رفتارهایی را پیش می‌گیرند که چندان هم مفید و مؤثر واقع نشده است. این انسان‌ها نتوانسته‌اند برای بودن و هستی خود و برای زندگی کردن

خود «هدف» و «آرمان» در خور و شایسته‌ای بیابند که اشباع درونی و شادابی آن‌ها را به دنبال داشته باشد. از این رو، اینان دچار نوعی «سردرگمی» و «بی‌هدفی» در زندگی هستند که تأمل با خود و تجدیدنظر در نوع بودن خود، از بودن صمیمانه با خود به سرگرم کردن خود مشغول شده و پیوسته از دست خود به کوچه‌ها و پس‌کوچه‌های فضای حقیقی و مجازی پناه برده‌اند. این سه چهار کلمه که هر کدام سه چهار کتاب مطلب در درون خود دارد، عصاره و چکیده دیدگاه بسیاری از متفکران و منتقدان اروپایی و آمریکایی درباره این قبیل آدم‌هاست، آدم‌هایی که متأسفانه سمبل و الگوی میلیون‌ها انسان در جهان سوم شده‌اند.

۵. وقتی وارد فضای تبلیغی و رسانه‌ای آوردن سگ در خانواده می‌شویم، می‌بینیم که مروجان سگ‌پروری در خانواده، از هیچ تفسیر و توجیه فریبنده‌ای فروگذار نمی‌کنند. آن‌ها از زرتشت، پیامبر ایران‌باستان گرفته تا مسیح و تا روان‌شناسان و حیوان‌شناسان و جامعه‌شناسان و تا عارفان و سالکان شب‌زنده‌دار، همه را ابزار توجیه تفسیر بی‌منطق خود قرار می‌دهند و همگی را منادی آوردن سگ در میان خانواده معرفی می‌کنند و سگ را حیوانی با مشخصات عالی و صفاتی ممتاز توصیف می‌کنند که گویا خدا اصلاً این حیوان را برای زندگی در میان خانواده‌ها آفریده و اگر تاکنون چنین اتفاقی رخ نداده، به خاطر این بوده که مردم به این موضوع کم‌توجهی کرده و قرن‌های متمادی این حیوان را پشت در اتاق معطل و منتظر نگه داشته و مانع حضور وی در جمع خانوادگی خود شده‌اند! اینان هیچ‌گاه حقیقت مطلب را آشکار نکرده و نمی‌کنند و نظر متفکران دردمند غربی را منعکس نمی‌نمایند و صرفاً به منافع هنگفتی توجه دارند که از تجارت و خرید و فروش سگ عایدشان می‌شود. این چشم ماست که باید از ورای منافع تجارت پیشگان، حقیقت را ببیند و برای ما نمایان سازد و الا آنان همواره ما را در بی‌خبری از حقیقت نگه خواهند داشت.

آیا می‌توان چشم بر هم گذاشت و اشتباهی به این روشنی و بزرگی را ندید؟ آیا داشتن سگ در خانه یک نیاز واقعی است؟ امروزه هزاران کتاب و مقاله به قلم صدها فیلسوف و جامعه‌شناس و سایر صاحبان اندیشه در اروپا و آمریکا در پاسخ به این قبیل سؤال‌ها و ریشه‌یابی این‌گونه رفتارها نوشته شده است



يَا جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ أَيُّهَا الصَّادِقُ

نهضت ادامه دارد

روحانیت

و انتخاب مقام معظم رهبری
حضرت آیت الله خامنه‌ای (مدظله العالی)

۱۴ خرداد ۱۳۶۸، رحلت امام خمینی (ره)